**اندیشه‌های اسلامی در پرتو کتاب و سنت**

**اسماء و صفات الهی**

**تألیف:**

**دکتر عمر سلیمان اشقر**

**ترجمه:**

**گروه فرهنگی انتشارات حرمین**

**این کتاب از سایت کتابخانه‌ی عقیده دانلود شده است.**

**www.aqeedeh.com**

|  |  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| **آدرس ايميل:** | |  | book@aqeedeh.com | | |
| **سايت‌هاى مفيد** | | | | |
| www. mowahedin.com  www.sadaislam.com  www.islamhouse.com  www.bidary.net  www.tabesh.net  www.farsi.sunnionline.us  www.sunni-news.net www.mohtadeen.com  www.ijtehadat.com  www. nourtv.net  www.videofarsi.com | | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  www.shabnam.cc  www.kalemeh.tv  www.islamtape.com  www.blestfamily.com  www.islamworldnews.com  www.islamage.com  www.islamwebpedia.com  www.islampp.com  www.zekr.tv |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[پيشگفتار 9](#_Toc390962862)

[مقدمه 15](#_Toc390962863)

[مبحث اول :موضوع و هدف اين پژوهش 15](#_Toc390962864)

[مبحث دوم: راه شناخت اسماء و صفات خداوند 16](#_Toc390962865)

[مبحث سوم: اهميت شناخت اسماء و صفات خداوند 19](#_Toc390962866)

[مطلب اول: شناخت اسماء و صفات خداوند راه شناخت خداوند است 20](#_Toc390962867)

[مطلب دوم: تزكيه و تربيت نفس بنا بر منهج عبوديت براي خداي يگانه 22](#_Toc390962868)

[مطلب سوم: علم به اسماء و صفات خدا، بهترين علوم است 27](#_Toc390962869)

[مطلب چهارم: علم به اسماء و صفات خدا، اساسی است براي سایر علوم 28](#_Toc390962870)

[مطلب پنجم: افزایش ايمان 29](#_Toc390962871)

[مطلب ششم: پاداش والاي كسي كه نام‌هاي خدا را حفظ كند 30](#_Toc390962872)

[مطلب هفتم: تعظيم و تقديس و فرا خواندن خداوند با نامها و صفات الهي 33](#_Toc390962873)

[مطلب هشتم: شناخت خداوند طبق برنامهی قرآني و نبوي 39](#_Toc390962874)

[مبحث چهارم: فوايد خيالي 41](#_Toc390962875)

[مطلب اول: گمان بر اين كه اسماء خداوند داراي خواص و اسراري نهفته است 41](#_Toc390962876)

[مطلب دوم: درخواست تشبيه به صفات خداوند متعال 42](#_Toc390962877)

[فصل اول نام‌هاي مبارك خداوند 45](#_Toc390962878)

[مبحث اول: تحقيق دربارهی تعداد نامهاي خداوند 45](#_Toc390962879)

[مبحث دوم: تعيين نامهاي مبارك خداوند 49](#_Toc390962880)

[نام‌های خداوند در روايت ترمذی: 49](#_Toc390962881)

[میزان صحت احادیث وارده در مورد اسماء خداوند 50](#_Toc390962882)

[سبب اختلاف در تعيين نام‌هاي مبارك خداوند 52](#_Toc390962883)

[مبحث سوم: قواعد و قوانيني كه در پرتو آنها نامهاي خداوند تعيين مي‌گردند 55](#_Toc390962884)

[مطلب اول: اکتفا کردن به نامهایی که در قرآن و سنت وارد شدهاند 55](#_Toc390962885)

[مطلب دوم: همهی اخبار نصوص جزو اسمهای خداوند نيستند 56](#_Toc390962886)

[مطلب سوم: جايز نيست از صفات و افعال خداوند نامهايي براي او بسازیم 57](#_Toc390962887)

[مطلب چهارم: جايز نيست خداوند را با نامهاي ناپسند و يا مشعر به ذم نام نهاد 58](#_Toc390962888)

[مطلب پنجم: جايز نيست كه تعداد نامهای خداوند را از نود و نه نام كمتر كرد 58](#_Toc390962889)

[مطلب ششم: هر اسمي كه نتوانیم خداوند را بدان فرا خوانیم، جزو اسمهای خداوند متعال شمرده نمیشود 59](#_Toc390962890)

[مطلب هفتم: صفات افعال خداوند جزو نام‌هايش بحساب نمیآید 60](#_Toc390962891)

[مطلب هشتم: اسمهایی که دارای یک معنا و الفاظ متفاوتی هستند، جزو اسمهای خداوند بشمار میروند 61](#_Toc390962892)

[مطلب نهم: حذف اسمهای مضافی كه در قرآن و سنت آمده‌اند از دايرهی اسمهای خداوند جايز نيست 62](#_Toc390962893)

[مطلب دهم: صحت تعبید نام انسان با نام‌هاي خداوند 62](#_Toc390962894)

[مطلب يازدهم: اسمهای جامد جزو اسمهای خداوند نيستند 62](#_Toc390962895)

[مطلب دوازدهم: نامهايي كه با «ذو» آغاز مي‌شوند، جزو اسمهای خداوند نيستند 63](#_Toc390962896)

[مطلب سيزدهم: آنچه كه بر صيغه‌ي اسم تفضيل آمده است 64](#_Toc390962897)

[مطلب چهاردهم: تعيين اسمهای خداوند در پرتو قواعد سابق 65](#_Toc390962898)

[مبحث پنجم اقسام نامها و صفات خداوند و دلالت‌هاي آنها 77](#_Toc390962899)

[مطلب اول: اقسام نامها و صفات 77](#_Toc390962900)

[مطلب دوم: دلالت اسماء خداوند متعال بر ذات و صفاتش 81](#_Toc390962901)

[مطلب سوم: اسمهای خداوند، نامهایی مترادف، و اوصافی متبايناند 81](#_Toc390962902)

[مطلب چهارم: اسمهای خداوند متعال مراتب مختلفی دارند 82](#_Toc390962903)

[مطلب پنجم: حقيقت و مجاز در اسمهاي خداوند متعال 87](#_Toc390962904)

[مطلب ششم: ارتباط صفات خداوند با ذات وي 87](#_Toc390962905)

[فصل دوم اعتقاد اهل سنت و جماعت در خصوص اسماء و صفات خداوند 91](#_Toc390962906)

[مبحث اول: معرفی اهل حق (اهل سنت و جماعت) 91](#_Toc390962907)

[مبحث دوم اصولی كه اعتقادات اهل سنت و جماعت راجع به اسماء و صفات خداوند بر آنها مبتني است 94](#_Toc390962908)

[اصل اول: اثبات آنچه كه خدا و رسولش اثبات نموده‌اند 95](#_Toc390962909)

[اصل دوم: تمام اسماء و صفات خداوند كامل و در نهايت كمالند 99](#_Toc390962910)

[اصل سوم: پاک دانستن خداوند از تشبيه، تمثيل و همهی صفات نقص 114](#_Toc390962911)

[اصل چهارم: پذيرفتن صفات بر اساس ظاهر آنها 118](#_Toc390962912)

[اصل پنجم: اجمال در نفي صفات و تفصيل در اثبات آنها 122](#_Toc390962913)

[اصل ششم: توقیفی بودن أسماء و صفات خداوند 125](#_Toc390962914)

[اصل هفتم: خودداري از بحث و گفتگو پیرامون حقیقت ذات و صفات خداوند 133](#_Toc390962915)

[اصل هشتم: عدم الحاد در اسماء و صفات خداوند متعال 135](#_Toc390962916)

[مبحث سوم: دلايل مبنی بر اینکه آنچه در مبحث گذشته ذکر کردیم، اعتقاد سلف است 138](#_Toc390962917)

[مبحث چهارم: ويژگي هاي منهج سلف صالح 140](#_Toc390962918)

[نخست: مذهب سلف صالح همان مذهب اكمل و احسن و سالم است 140](#_Toc390962919)

[دوم: اعتدال و ميانه روي 141](#_Toc390962920)

[سوم: تمسک به قرآن و سنت 142](#_Toc390962921)

[چهارم: آرامش روحي و روانياي كه اين منهج براي پيروانش ايجاد مي‌كند 143](#_Toc390962922)

[پنجم: توافق و انسجام و عدم تناقض و اختلاف 145](#_Toc390962923)

[ششم: منهجي كه در اسلوب و معاني‏اش آسان است 146](#_Toc390962924)

[فصل سوم مخالفان مذهب سلف صالح در باب اسماء و صفات خداوند 149](#_Toc390962925)

[مبحث اول کسانی که خداوند را به صفات نقص متصف می‏کنند 149](#_Toc390962926)

[مبحث دوم کسانی که خداوند را به مخلوقات تشبیه میکنند 151](#_Toc390962927)

[مبحث سوم کسانی که صفات خداوند را نفی میکنند و گروهای مختلف آنها 152](#_Toc390962928)

[مطلب اول: فیلسوفان افراطی و گروه باطنیه 152](#_Toc390962929)

[مطلب دوم: گروه دوم جهمیه 153](#_Toc390962930)

[مطلب سوم: گروه سوم: معتزله 161](#_Toc390962931)

[مبحث چهارم شبهاتی که نفی کنندگان صفات خداوند بر آنها تکیه میکنند و پاسخ آنها 163](#_Toc390962932)

[مطلب اول: شبهات‌ نفی کنندگان صفات خداوند 163](#_Toc390962933)

[مطلب دوم: رد شبهات آنها 165](#_Toc390962934)

[فصل چهارم عوامل اختلاف در باب اسماء و صفات 185](#_Toc390962935)

[اول: اعراض كردن از قرآن و سنت و حكَم قرار دادن عقل در حوزهی شرع 185](#_Toc390962936)

[دوم: رَد محكمات و پيروي از متشابهات 186](#_Toc390962937)

[سوم: تأثير فلسفه و عقايد گمراه كنندهی وارداتی بر آنها 187](#_Toc390962938)

[چهارم: نابود کردن اعتقادات بطور برنامه ریزی شده 192](#_Toc390962939)

[پنجم: احاديث ضعيف و موضوع (ساختگی) 198](#_Toc390962940)

[فصل پنجم مذهب سلف صالح در ميدان مبارزه 201](#_Toc390962941)

[مبحث اول: رقابت مناهج باطل با منهج رسول الله ص 201](#_Toc390962942)

[مبحث دوم: دلايل مبنی بر اينكه اعتقادات سلف صالح علمی‌تر، سالمتر و محکمترند 203](#_Toc390962943)

[مبحث سوم: تناقض گويي متکلمین و سرگرداني آنها 205](#_Toc390962944)

[ايمان سلف صالح مانند ايمان پیرزنان نیست 210](#_Toc390962945)

[مبحث چهارم: موضع‌گيري علماي سلف در برابر مخالفانشان 211](#_Toc390962946)

[مبحث پنجم : بد جلوه دادن مذهب سلف صالح 213](#_Toc390962947)

[اول: ادعاي اينكه آنها پيروان بهترين منهج‌اند 213](#_Toc390962948)

[دوم: ادعاي برخي از مخالفان سلف صالح مبنی بر اينكه آنها پيروان مذهب سلف صالح هستند 214](#_Toc390962949)

[سوم: متهم کردن اهل سنت به القاب زشت 215](#_Toc390962950)

[چهارم: متهم كردن اهل سنت به شرك و كفر 219](#_Toc390962951)

[پايان و نتيجه‌ي كل مطالب 221](#_Toc390962952)

[منابع ومراجع 223](#_Toc390962953)

﴿هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِۖ هُوَ ٱلرَّحۡمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ ٢٢ هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡمَلِكُ ٱلۡقُدُّوسُ ٱلسَّلَٰمُ ٱلۡمُؤۡمِنُ ٱلۡمُهَيۡمِنُ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡجَبَّارُ ٱلۡمُتَكَبِّرُۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٢٣ هُوَ ٱللَّهُ ٱلۡخَٰلِقُ ٱلۡبَارِئُ ٱلۡمُصَوِّرُۖ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ يُسَبِّحُ لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٢٤﴾ [الحشر: 2-3].

«الله آن ذاتی است كه جز او معبود حقی وجود ندارد؛ آگاه از جهان نهان و آشكار است. او دارای رحمت عامه ـ در این جهان در حق همگان ـ و دارای رحمت خاصه ـ در آن جهان، نسبت به مؤمنان ـ است. خدا ذاتی است كه جز او معبود حقی وجود ندارد. او فرمانروا، منزه، بی‌عیب و نقص، امان‌ دهنده و امنیت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند و چیره، بزرگوار و شكوهمند، والامقام و فرازمند است. خداوند پاک دور از چیزهایی است كه انباز او قرار می­دهند. ‏‏او خداوندی است كه طراح هستی و آفریدگار آن از نیستی و صورتگر جهان است؛ دارای نامهای نیک و زیبا است؛ چیزهایی كه در آسمان‌ها و زمین هستند، تسبیح و تقدیس او را می‌گویند و او چیره و باحکمت است».

پيشگفتار

سپاس و ستایش از آن خدایی است كه ما را به راه راست هدایت فرمود و دل­های ما را با شناخت و ایمان به خودش، حیات بخشید و نهان ما را با نور هدایت قرآن منور گرداند؛ و درود و رحمت بی‌پایان خداوند بر روح مبارک پیامبر اسلام، حضرت ختمی مرتبت؛ پیامبری كه خداوند توسط ایشان پرده‌ی مبهمات را برداشت و امتی ویژه را بنیان نهاد و ایشان را به عنوان دلیل و برهان برای بشریت قرار داد. بی شک، هركس كه در مسیر او حرکت کند، پیروز و رستگار خواهد شد، و هر كس كه راهی غیر از راه او انتخاب كند، در نهایت، دچار هلاكت و فلاكت خواهد شد. همچنین درود و رحمت بی­پایان خداوند بر روح یاران بزرگوار پیامبر باد؛ كسانی كه راه آنحضرت را پیمودند و با پیروی از راه و روش وی، هدایت شدند؛ آنانی كه دل و درونشان آمیخته با ایمان و شناخت و حكمت بود؛ آنانی كه خداوند از ایشان راضی بود و ایشان هم از خداوند راضی بودند.

بدون شک، بحث و پژوهش پیرامون اسماء و صفات خداوند، یكس از مهم‌ترین مباحث اختلافی است و گروه‌های اسلامی راجع به این موضوع، راههای گوناگونی رفته و دیدگاههای مختلفی مطرح كرده‌اند؛ تا جایی که در این خصوص، اعتقادات و دیدگاههای باطلی نیز پا به میدان نهاده‌اند؛ اما خداوند در این میدان پر هیاهو و گیر و دار اختلافاتی، سلف صالح ما را به پیمودن راه حق هدایت نمود.

همین امور باعث شد تا بنده تصمیم بگیرم كه در این موضوع كتابی به رشته‌ی تحریر درآورم و در آن دیدگاه اهل «سنت و جماعت» ‏‏را شرح دهم و پایه‌های اساسی مذهب آنها و شاخصه‌های ویژه‌ای را كه خط فاصل آنها از دیگران است، بیان دارم و در عین حال، راه و روش ویژه‌ی قرآنی و نبوی را در این راستا مورد کنکاش قرار دهم؛ راه و روشی را كه سلف صالح ما دنبال كردند و بر آن اعتماد نمودند.

در حقیقت، پیروی از این راه و روش، قایق نجاتی است كه مسافرانش را از هلاكت و فلاكت نجات می‌دهد و هر كه از این قایق فاصله گیرد، حتما غرق خواهد شد.

خداوند بهترین شهادت را برای اصحاب پیامبر داده و رضایت خویش را از آنان اعلان نموده است:

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠﴾ [التوبة: 100].

«پیشگامان نخستین مهاجران و انصار و كسانی كه به نیكی، روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خوشنود است و ایشان هم از خدا خوشنودند؛ و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است كه در زیر ـ درختان و كاخهای ـ آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند؛ این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ». ‏

﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱتَّبَعَتۡهُمۡ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَٰنٍ أَلۡحَقۡنَا بِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ وَمَآ أَلَتۡنَٰهُم مِّنۡ عَمَلِهِم مِّن شَيۡءٖۚ كُلُّ ٱمۡرِيِٕۢ بِمَا كَسَبَ رَهِينٞ ٢١﴾ [الطور: 21].

«كسانی كه خودشان ایمان آورده‌اند و فرزندانشان از ایشان در ایمان آوردن پیروی كرده‌اند، ـ در بهشت ـ فرزندانشان را بدیشان ملحق می‌گردانیم بی‌آنكه ما اصلاً از عمل آنان چیزی بكاهیم ـ و از اندوخته­ی پدران و مادران چیزی برداریم و به فرزندانشان بدهیم، یا بدین وسیله بر حسنات فرزندان بیفزاییم و یا گناهانشان را از این راه بزداییم ـ چرا كه هر كس در گرو كارهایی است كه انجام داده است».

همچنین در فرازی از دعای ابراهیم آمده است كه: ﴿فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُۥ مِنِّيۖ﴾ [ابراهیم: 36]. «پس هرکس از من پیروی كند، او از من است».

و به همین سبب است که خداوند می­فرماید:

﴿إِنَّ أَوۡلَى ٱلنَّاسِ بِإِبۡرَٰهِيمَ لَلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا ٱلنَّبِيُّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْۗ وَٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٦٨﴾ [آل عمران: 68].

«‏سزاوارترین مردم به ابراهیم، كسانی هستند كه از او پیروی نمودند و نیز این پیغمبر ـ محمّد ـ و كسانی‌ كه ایمان آورده‌اند؛ و خداوند سرپرست و یاور مؤمنان است».

پس مخالفت با صحابه و دنبال کردن راهی غیر از راه آنها، باعث ایجاد جدایی و فاصله با آنان خواهد شد:

﴿وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ١١٥﴾ [النساء: 115].

«كسی كه با پیامبر دشمنانگی كند، بعد از آن كه راه هدایت برایش روشن شده است، و راهی جز راه مؤمنان در پیش گیرد، او را به همان جهتی كه دوست داشته است، رهنمود می‌گردانیم و به دوزخش داخل می‌نماییم و با آن می‌سوزانیم و دوزخ چه بد جایگاهی است!».

قرآن کریم كسانی را که از راه و روش گروهی پیروی می‌كنند، جزو همان گروه می‌شمارد:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلۡيَهُودَ وَٱلنَّصَٰرَىٰٓ أَوۡلِيَآءَۘ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَإِنَّهُۥ مِنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٥١﴾ [المائدة: 51].

«ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید ـ و به طریق اولی آنان را به سرپرستی نپذیریدـ؛ آنان دوست یکدیگرند. هركس از شما با آنها دوستی ورزد ـ و آنان را به سرپرستی بپذیرد ـ بیگمان او از زمره­ی آنان بشمار می­آید. بی شك، خداوند افراد ستمگر را هدایت نمی‌كند».

پس هرکس كه در دنیا از رهبران گمراه و تحریفگر پیروی كند، در سرای آخرت با آنها حشر خواهد شد. لذا قوم فرعون یعنی كسانی كه در دنیا در گمراهی از وی تبعیت کردند، پروردگار آنها را در آخرت نیز وارد آتش جهنم خواهد نمود.

﴿إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ وَمَلَإِيْهِۦ فَٱتَّبَعُوٓاْ أَمۡرَ فِرۡعَوۡنَۖ وَمَآ أَمۡرُ فِرۡعَوۡنَ بِرَشِيدٖ ٩٧ يَقۡدُمُ قَوۡمَهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فَأَوۡرَدَهُمُ ٱلنَّارَۖ وَبِئۡسَ ٱلۡوِرۡدُ ٱلۡمَوۡرُودُ ٩٨﴾ [هود: 97-98].

‏«موسی را به سوی فرعون و اشراف و اعیان او فرستادیم؛ پس اطرافیان فرعون از فرمان او پیروی كردند در حالی كه فرمان فرعون مترقّیانه و مایه­ی هدایت نبود. فرعون در روز قیامت، پیشاپیش قوم خود بوده و آنها را به آتش دوزخ می‌اندازد؛ چه بد جایگاهی كه بدان وارد می‌شوند!».

در حدیث آمده است كه خداوند متعال در روز قیامت، معبودان هر ملتی از قبیل سنگ و درخت و انسان و ماه و چیزهای دیگر را به تصویر می‌كشد. آنها در آخرت نیز از همان معبود خود پیروی می‌كنند تا اینكه ایشان را به آتش دوزخ می‌اندازد.

همچنین هر كسی كه در دنیا، در سنت، بدعت، امور خیر و شر از كسی پیروی كند، در آخرت نیز با او حشر خواهد شد. كسی كه می‌خواهد در آخرت با سلف صالح باشد و در میدان محشر و در بهشت آنها را همراهی كند، باید در این دنیا راه و روش آنها را در پیش گیرد.

گفتنی است که آنچه باعث تقویت انگیزه­ی من در تدوین این نوشتار گردید، این بود كه كتابی تحقیقی و مفید در این خصوص ندیدم كه بتواند به عنوان مرجع برای پژوهشگران این مبحث باشد. امیدوارم كه این كتاب بتواند این هدف را محقق نماید.

این پژوهش شامل یک مقدمه و پنج فصل و یک خاتمه می‌باشد.

و مقدمه­ی آن در چهار بحث ارائه شده است:

بحث اول، موضوع و هدف‌های پژوهش را تعریف می­کند.

بحث دوم، راه شناخت اسماء و صفات خداوند متعال را بیان می­نماید.

بحث سوم، توضیحی بر اهمیت اسماء و صفات خداوند می­باشد.

بحث چهارم، به فواید شناخت اسماء و صفات خداوند می‌پردازد.

و فصل اول به بحث در مورد اسماء حسنی اختصاص یافته است که مطالب آن شامل پنج مبحث می‌باشد.

در بحث اول راجع به تعداد اسمای حسنی تحقیق نموده‌ام. و بحث دوم را به تعیین این اسماء اختصاص داده‌ام. در بحث سوم به بیان قواعد و قوانینی پرداخته‌ام كه من در تعیین و متمایز ساختن اسماء خداوند به آن قواعد تکیه نموده­ام. گفتنی است که تعداد این قواعد به چهارده قاعده و قانون رسید؛ به همین سبب، چهارده مطلب را به بیان و توضیه این مطالب اختصاص دادم.

و بحث چهارم را به تعیین اسمای حسنی در پرتو قواعد بیان شده در بحث سوم، اختصاص دادم.

و در مبحث پنجم این فصل به بیان اقسام اسما و صفات و مفاهیم آنها پرداخته‌ام.

همچنین در این مبحث به برخی از مسایل مهم اشاره خواهم نمود؛ از جمله به تحقیق در مورد مراتب برتری اسماء خداوند، مباحثی مربوط به نصوص در ارتباط با اسم اعظم خداوند و همچنین رابطه‌ی صفات خداوند با ذات وی و نهایتا به بحثی در خصوص حقیقت و مجاز در اسماء باری تعالی پرداخته‌ام.

و در مبحث اول و دوم فصل دوم، اهل سنت و جماعت را معرفی نموده و سپس به بیان اعتقادات آنها درباره­ی اسماء و صفات خداوند پرداخته‌ام. همچنین به پایه­های اساسی­ای كه اعتقاد آنان بر آنها مبتنی است، اشاره كرده‌ام كه شامل نه پایه است و پیرامون هر یک از این پایه‌ها مباحث بسیاری وجود دارد كه با این پایه­ها در ارتباط­اند.

بعد از آن، در همین فصل به دو بحث دیگر اشاره می‌كنم: نخست، به ذكر دلیل برای آنچه كه به عنوان مذهب سلف صالح ذكر كردیم، می­پردازم. سپس ویژگی‌های روش سلف صالح را بیان می­نمایم.

و فصل سوم با مباحث چهارگانه­ا‌ی که دارد به معرفی گروههایی اختصاص یافته كه علی رغم اختلاف دیدگاههایشان در باب اسماء و صفات خداوند راه انحراف را پیموده‌اند؛ شبهاتی را كه باعث انحراف آنها شده، ذكر نموده­ام؛ سپس دلایلی را كه باعث كشف انحراف مذهب آنها و شبهه‌زدایی از استدلالشان می‌شود، ارائه داده‌ام.

و در فصل چهارم، عواملی را كه منجر به ایجاد اختلاف در باب اسماء و صفات خداوند شده، مورد بحث قرار داده­ام.

و در آخرین و پنجمین فصل به موضع مذهب سلف صالح در کشمکش با این موضوع پرداخته‌ام؛ در مبحث اول، میزان تعارض روشهای باطل را با آنچه كه پیامبر اکرم فرموده، توضیح داده­ام.‌ و در مبحث دوم به ارائه‌ی دلایلی همت گماشته­ام که دال بر این است که مذهب سلف صالح سالمتر و قوی‌تر است. همچنین در این مبحث به ذكر اقوال فراوانی درباره­ی تضاد و تناقض سخنان دانشمندان علم كلام و سردرگمی آنها پرداخته‌ام.

و در مبحث چهارم این فصل به گوشه­ای از شیوه­هایی اشاره نموده­ام که هدف آنها بدنام کردن مذهب سلف است.

در پایان نیز مردم و علما را به حفظ مذهب سلف صالح و اهل سنت و جماعت دعوت نموده‌ام تا اینكه چراغ هدایت رهروان راه حقیقت همچنان فروزان بماند و راه و روشی كه خداوند آن را ارائه فرموده، همچنان پرتو افشانی نماید.

امیدوارم كه توانسته باشم این موضوع بسیار مهم را به روش پژوهشی، منظم و مفصل ارائه داده باشم و از خداوند متعال می­خواهم که اجر و پاداش آنرا به من عنایت فرماید؛ همچنین از بارگاه ایشان مسئلت می­نمایم که در صورت نقص و کوتاهی، مرا مورد مغفرت قرار دهد؛ زیرا عیب و نقص جزو طبیعت بشر است و عذر من نزد خداوند متعال این است كه من نهایت تلاش خود را بنا بر قواعد پژوهشی که علمای ما بر آنها تكیه كرده‌اند، مبذول داشته‌ام.

«والحمدلله رب‌العالمین»

«دکتر عمر سلیمان عبدالله اشقر»

دانشگاه اردن. عمان

مقدمه

مبحث اول :موضوع و هدف اين پژوهش

هدف از این پژوهش تبیین اصل و لب اعتقاد اسلامی است که آن ‌هم معرفی خداوند متعال با اسماء و صفاتش بر اساس نصوص قرآن کریم و سنت نبوی می‌باشد؛ همچنین هدف از این پژوهش كشف چهره‌ی ساختگی‌ای است كه در بسیاری از كتاب‌های تدوین شده‌ی اعتقادی ظاهر مباحث اسماء و صفات خداوند را به خود گرفته است. علاوه بر آن، هدف این پژوهش، بیان قواعدی در باب اسماء و صفات است که اندیشه­ها و دلها را از به انحراف کشیده شدن در یکی از مهمترین مباحث اعتقادی مصون دارد.

این پژوهش، روش حقیقی و واقعی­ای را در این باب معرفی می‌نماید كه نسل اول این امت و پیروان راستینشان، بر آن، گام نهادند.

این پژوهش به بیان انحرافاتی خواهد پرداخت كه پیروانش را از روش اهل سنت و جماعت منحرف ساخت و پرده از چهره‌ی گروههایی برمی‌دارد كه مرتکب اینگونه انحرافات شدند.

اصل و مبنایی كه این پژوهش بر آن مبتنی است، همان وحی الهی است؛ آن وحیی كه آمده است تا پروردگار بندگان را به آنان معرفی نماید؛ چنانکه خداوند ما را در آیه­ی زیر به حرکت در مسیر چنین پژوهشایی فراخوانده است:

﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ وَذَرُواْ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَٰٓئِهِۦۚ﴾ [الاعراف: 180].

«خداوند دارای زیباترین نامها است پس او را بدان نامها صدا بزنید و بخوانید و كسانی را كه در نام‌های خدا به تحریف دست می‌یازند، رها کنید».

این آیه سه نکته­ی مهم را برای ما بیان می­نماید:

یک: اثبات آنچه كه خداوند از اسماء ‌مبارک خویش به اثبات رسانیده و صفاتی که اسما بر آنها دلالت می‌نمایند.

دو: نتیجه‌ی این شناخت، فراخواندن خداوند با نامهای نیک خودش می­باشد.

سه: شناخت خط انحرافی كه در تحریف اسماء خداوند ایجاد شده و سپس دوری از آن و اهل آن.

شیخ‌الاسلام ابن‌تیمیه در مورد به این موضوع و ابعاد آن می‌گوید:

اصل در باب صفات این است كه خداوند را با آنچه كه خودش را بدان توصیف نموده و یا با آنچه كه پیامبر اسلام به صورت نفی یا اثبات، خداوند را بدان توصیف كرده، توصیف كرد و آنچه را كه خداوند برای خودش ثابت كرده، آنها را برای وی ثابت نموده و آنچه را كه از خود نفی نموده، آنها را نفی نماییم. معلوم است كه روش و راه سلف و ائمه‌ی ما همانا اثبات صفاتی بود كه خداوند خود، آنها را ثابت فرموده، آنهم بدون هیچ تمثیل و تشبیهی و بدون هیچ تحریف و تبدیلی.

همچنین آنها بدون هیچ تحریفی در اسماء و آیات الهی، هر آنچه را كه خدا از خود نفی نموده بود، نفی می‌نمودند؛ زیرا خداوند كسانی را كه در اسماء و آیات الهی تحریف ایجاد می‌كنند، مورد مذمت قرار داده، چنانکه می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ وَذَرُواْ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَٰٓئِهِۦۚ سَيُجۡزَوۡنَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٨٠﴾ [الاعراف: 180].

«‏خداوند دارای زیباترین نامها است؛ پس او را بدان نامها صدا بزنید و بخوانید و كسانی را كه در نامهای خدا به تحریف دست می‌یازند، رها کنید؛ آنان بزودی كیفر كار خود را خواهند دید».‏

همچنین خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ ءَايَٰتِنَا لَا يَخۡفَوۡنَ عَلَيۡنَآۗ﴾ [فضلت: 40].

«كسانی كه آیات ما را مورد طعن قرار می‌دهند و به تحریف حقایق و معانی آنها دست می‌یازند، بر ما پوشیده نخواهند بود»[[1]](#footnote-1).

مبحث دوم: راه شناخت اسماء و صفات خداوند

انسان در طول تاریخ، هیچگاه لحظه­ای از تحقیق و بررسی درباره­ی پروردگار خود غفلت نورزیده است؛ زیرا علاقه‌ی بسیار زیادی در نهان انسان نهفته است كه او را وادار به شناخت خدا می­نماید و در این راستا بسیاری از پژوهشگران از عقل خود به عنوان ابزاری برای شناخت اسماء و صفات خدا استفاده كرده‌اند و در كنار تفكر و تأمل در نظام هستی به برخی از شناخت‌ها دست یافته‌اند. این تفكر در نظام هستی كه بسیار شگفت انگیز، گسترده و بزرگ است، عقل بشر را به این سمت رهنمون گردید که حتماً طراح نظام هستی دارای شناخت و حكمتی گسترده و قدرتی فوق‌العاده   
می­باشد؛ اما عقل بشریت چطور می‌تواند به جایگاهی برسد كه بتواند میل شدید خود را نسبت به شناخت اسماء و صفات خداوند، اشباع كند؟ چرا که اسماء و صفاتی كه برای شناخت خداوند به كار می‌روند و انسان آنها را نشناخته است، بسیار فراوانتر از آنهایی هستند که بشر نسبت به آنها شناخت پیدا نموده است. تازه آنچه را كه بشر نسبت به آنها شناخت پیدا نموده، از چندان ثباتی نزد او برخوردار نیستند؛ زیرا چه بسا که این اسما و صفات نیز در مقاطع مختلف در معرض قبول یا رد قرار گرفته­اند. و پر واضح است که اگر شناخت خداوند بر اساس یقین قطعی مبتنی نباشد، منتهی به نتیجه‌ای درست نخواهد شد.

پژوهشگرانی که تنها به عقل تکیه دارند، درباره­ی احاطه‌ی علم خداوند بر همه چیز دچار شک و گمان شده‌اند و می‌گویند: علم خداوند تنها به كلیات است و از جزئیات شناختی ندارد. همچنین آنان خداوند را واجب‌ الوجود و عقل فعال نام نهاده‌اند.

همین جا اضافه کنم كه بشر نمی‌تواند برخی از اسماء و صفات خداوند را صرفا با عقل خود درک کند؛ بلکه تنها راه شناخت آنها همان دلایل نقلی است؛ صفاتی مانند فرود آمدن خداوند در یک سوم آخر شب به آسمان دنیا، بالای عرش بودن، اثبات چشم و گوش و دست و وجه و غیره برای خداوند از طریق عقل شناخته نمی­شوند.

در حقیقت، اعتماد صرف به عقل، جهت شناخت اسماء و صفات خداوند، راهی پر مخاطره است و چه بسا که باعث لغزش انسان گردد. همچنین اطلاعاتی را که بشر از این طریق بدست می‌آورد، چه بسا که خالص و پاک نباشد. از طرفی دیگر، بخش بزرگی از این امور را عقل بشر نمی‌تواند بدون وحی الهی درک نماید.

ابن بدران می‌گوید: «صفات والای خداوند را می‌توانیم از طریق عقل یا از طریق نقل صحیح دریافت نماییم. اگر ما راه شناخت آنها را عقل بدانیم، در این صورت موضع سردرگمی را اتخاذ كرده‌ایم؛ زیرا می‌بینیم كه خردمندان در اثبات صفات خداوند دچار سردرگمی شدیدی شده‌اند؛ بعضی‌ها ادعای ثنویت و بعضی‌ها تثلیث و برخی دیگر ادعای حلول کرده­اند در حالی كه همه‌ی اینها جزو صفات بشریت است و هیچ یک از آنها نمی‌تواند صفات خداوند باشد.

همچنین چه بسا که عقل منكر اتصاف خداوند به صفاتی مانند كلام و شنوایی و بینایی شود؛ چنانکه «معطله» چنین اعتقادی دارند. و چه بسا که این صفات را همانند انسان برای خداوند نیز اثبات كند؛ چنانكه گزوه «مجسمه» چنین اعتقادی دارند؛ و چه بسا که موضعی غیر شفاف میان اثبات و نفی بگیرد و در این موضوع بلاتكلیف و سردرگم باقی بماند»[[2]](#footnote-2).

خداوند بزرگ را نمی‌توان با چشمان سر دید؛ زیرا جزو حوزه‌ی مغیبات است؛ لذا به ما دستور داده تا بطور غیبی به او ایمان بیاوریم و در همه‌ی احوال، ترس او را به دل داشته باشیم و تنها راه شناخت امور غیبی، وحی الهی می­باشد.

برای ما جایز نیست که در حوزه‌ی مغیبات بدون دلیل و برهان صحبت نماییم:

﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡ‍ُٔولٗا ٣٦﴾ [الاسراء: 36].

«از چیزی دنباله‌روی مكن كه از آن آگاهی نداری. بی‌گمان، چشم و گوش و دل، همه مورد پرس و جوی قرار می‌گیرد».

خداوند متعال قومی را كه گمان می‌كردند فرشتگان مؤنث هستند، سرزنش و مذمت می‌نماید و آن را سندی برای قیامت جهت بازجویی از آنها قرار می‌دهد:

﴿وَجَعَلُواْ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ ٱلَّذِينَ هُمۡ عِبَٰدُ ٱلرَّحۡمَٰنِ إِنَٰثًاۚ أَشَهِدُواْ خَلۡقَهُمۡۚ سَتُكۡتَبُ شَهَٰدَتُهُمۡ وَيُسۡ‍َٔلُونَ ١٩﴾ [الزخرف: 19].

«آنان فرشتگان را كه بندگان خدای مهربانند، مؤنّث بشمار می‌آورند ـ و دختران خدا قلمداد می‌نمایندـ. آیا ایشان به هنگام آفرینش فرشتگان حضور داشته‌اند و خِلقتشان را مشاهده نموده‌اند؟! اظهارنظر و گواهی ایشان، ثبت و ضبط می‌شود و در روز قیامت، بازخواست خواهند شد».

وقتی كه سخن بدون دلیل وحجت در مورد فرشتگان بازخواست خواهد داشت، در مورد خداوند چگونه خواهد بود؟ ما باید بدانیم که صحبت کردن در مورد خداوند متعال بدون دلیل و جحت در ترازوی الهی، گناه بسیار بزرگی بشمار خواهد رفت:

﴿قُلۡ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ ٱلۡفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنۡهَا وَمَا بَطَنَ وَٱلۡإِثۡمَ وَٱلۡبَغۡيَ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ وَأَن تُشۡرِكُواْ بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَٰنٗا وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٣٣﴾ [الاعراف: 33].

«بگو: خداوند كارهای نابهنجار ـ چون زنا ـ را حرام كرده است خواه كه آشكارا انجام گیرد و ظاهر باشد یا اینكه پوشیده انجام گیرد و پنهان ماند. همچنین خداوند تجاوز به ناحق و اینکه شما بدون آنکه خداوند دلیل و برهانی نازل کرده باشد به او شرک ورزید و همچنین نسبت دادن سخنانی به خداوند را که اطلاعی در مورد آنها ندارید، حرام گردانیده است».

ما باید بدانیم که تنها راه بدون مخاطره برای شناخت الله همان راه وحی است كه این دانش را بسیار واضح برای ما بیان نموده است. همچنین ما باید بفهمیم که این راه، راه امن و خوش فرجامی است؛ زیرا مصدر و منبع آن، خدا و پیامبرش می­باشند.

و باید بدانیم که هیچ کس خداوند را بهتر از خود خدا نمی­شناسد؛ همچنین در میان مخلوقات کسی وجود ندارد که خداوند را بهتر از پیامبرش بشناسد.

به همین سبب، میدان بحث ما در این موضوع، همان نصوص قرآنی و احادیث نبوی است و برای فهم این نصوص از تفسیر و توضیحات علما کمک می­گیریم.

مبحث سوم: اهميت شناخت اسماء و صفات خداوند

قلم انسان ضعیف و ناتوان چگونه می‌تواند فواید و منافع والا و بزرگی را كه در پس این تحقیقات عاید انسان می‌شود، ابراز دارد.

خداشناسان و اندیشمندان در مورد فواید بزرگی كه از شناخت خداوند و اسماء و صفاتش عاید انسان می‌شود، بسیار سخن گفته‌اند. و علی‌رغم اینکه با بیاناتشان عقل­ها را خیره و دچار شگفتی نموده­اند، اما آن دانشی که بوسیله­ی آن، دلها منور شده و عقلها رهنمون گردیده، همچنان یک قطره از دریا، و جرعه­ای ناچیز از یک نهر بزرگ بشمار می­رود. چرا که ورای این نصوص، اسرار و انوار فراوانی نهفته است که اندیشه­ها را به شگفتی وامی­دارد و دلها را نورانی می­گرداند.

همین كافی است كه خداشناس­ترین انسان؛ آن کسی که بیشتر از همه از خدا می­ترسید و تقوای بیشتری داشت، اعتراف می­نماید که نمی­تواند آن حمد و ثنا و مدحی را که پروردگار جهانیان شایسته­ی آن است، بجا آورد؛ اینجا است که خطاب به پروردگارش فرمود: «لاَ أُحْصِيْ ثَنَاءً عَلَيْكَ». «خدایا! نمی­توانم آنگونه که شایسته­ی توست، تو را مدح نمایم».

ما در این پژوهش از نصوص دینی و اقوال علما برای بیان منافع و فواید این پژوهش استفاده می­نماییم. و در این مبحث، هشت مطلب را برای بیان فوایدی كه در پس این تحقیقات عاید انسان می‌شود، اختصاص داده‌ایم.

مطلب اول: شناخت اسماء و صفات خداوند راه شناخت خداوند است

اگر انسان بخواهد پروردگارش را بشناسد و یا شناختش را نسبت به او افزایش دهد، هیچ راهی جز شناخت وی از كانال نصوصی كه اوصاف و اعمال و اسماء وی را صراحتاً بیان می‌دارند پیش رو ندارد؛ زیرا خداوند را نمی‌توان با چشمان و یا در دنیا مشاهده كرد، پس باید با مراجعه به نصوص دینی وی را شناخت.

خداوند اینگونه خود را معرفی می‌نماید:

﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُۚ لَا تَأۡخُذُهُۥ سِنَةٞ وَلَا نَوۡمٞۚ لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦۚ يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡۖ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيۡءٖ مِّنۡ عِلۡمِهِۦٓ إِلَّا بِمَا شَآءَۚ وَسِعَ كُرۡسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَۖ وَلَا يَ‍ُٔودُهُۥ حِفۡظُهُمَاۚ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡعَظِيمُ ٢٥٥﴾ [البقرة: 255].

«هیچ معبود حقی بجز الله وجود ندارد و او زنده و پایدار و جهان هستی را نگهدار است. او را نه چرتی و نه خوابی فرا نمی‌گیرد. آنچه در آسمانها و آنچه در زمین وجود دارد، از آنِ او است. كیست آن كه در پیشگاه او میانجیگری كند مگر با اجازه­ی او؟ می‌داند آنچه را كه در پیش روی مردمان است و آنچه را كه در پشت سر آنان است و مردمان چیزی از علم او را فراچنگ نمی‌آورند جز آن مقداری را كه وی بخواهد. کرسی او آسمانها و زمین را در بر گرفته است. و نگاهداری آن دو ـ آسمان و زمین ـ وی را درمانده نمی‌سازد و او بلندمرتبه و سترگ است».

همچنین می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡمَلِكُ ٱلۡقُدُّوسُ ٱلسَّلَٰمُ ٱلۡمُؤۡمِنُ ٱلۡمُهَيۡمِنُ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡجَبَّارُ ٱلۡمُتَكَبِّرُۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٢٣﴾ [الحشر: 23].

«خداوند آن ذاتی است كه جز او معبود حقی وجود ندارد؛ او فرمانروا، منزه، بی‌عیب و نقص، امان‌دهنده و امنیت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند و چیره، بزرگوار و شكوهمند، و والامقام و فرازمند است».

و در مورد کارها و تصرفاتش در جهان هستی می­فرماید:

﴿أَوَ لَمۡ يَرَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَنَّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ كَانَتَا رَتۡقٗا فَفَتَقۡنَٰهُمَاۖ وَجَعَلۡنَا مِنَ ٱلۡمَآءِ كُلَّ شَيۡءٍ حَيٍّۚ أَفَلَا يُؤۡمِنُونَ ٣٠ وَجَعَلۡنَا فِي ٱلۡأَرۡضِ رَوَٰسِيَ أَن تَمِيدَ بِهِمۡ وَجَعَلۡنَا فِيهَا فِجَاجٗا سُبُلٗا لَّعَلَّهُمۡ يَهۡتَدُونَ ٣١ وَجَعَلۡنَا ٱلسَّمَآءَ سَقۡفٗا مَّحۡفُوظٗاۖ وَهُمۡ عَنۡ ءَايَٰتِهَا مُعۡرِضُونَ ٣٢ وَهُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَۖ كُلّٞ فِي فَلَكٖ يَسۡبَحُونَ٣٣﴾ [الانبیاء: 30-33].

«آیا كافران نمی‌بینند كه آسمانها و زمین به هم متّصل بوده و ما آنها را از هم جدا ساختیم و هرچیز زنده‌ای را از آب آفریدیم. پس آیا ایمان نمی‌آورند؟ ‏ما در زمین كوههای استوار و ریشه‌داری پدید آوردیم تا زمین انسانها را مضطرب نسازد و توازن آنان را به هم نزند. و در لابلای كوهها راههای پهناوری به وجود آوردیم تا این كه انسانها راهیاب گردند. و آسمان را سقف محفوظی نمودیم؛ ولی آنان از نشانه‌های آن روی گردانند. خداوند است كه شب و روز و خورشید و ماه را آفریده ‌است و همه در مداری ـ معین ـ می‌گردند».

نصوص وارده در این رابطه بسیار زیادند؛ بلكه قرآن کریم سراسر سخن از خداوند متعال است. و قرآن کریم خلاصه و درونمایه­ی تمام رسالت‌های آسمانی را در یک آیه بیان می‌دارد:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ ٢٥﴾ [الانبیاء: 25].

«ما قبل از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر این كه به او وحی كردیم كه: هیچ معبود حقی بجز من وجود ندارد؛ پس تنها مرا پرستش كنید».

همچنین خداوند متعال خلاصه­ا‌ی از آنچه را كه بر پیامبر اسلام وحی نموده چنین بیان می­نماید:

﴿قُلۡ إِنَّمَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ فَهَلۡ أَنتُم مُّسۡلِمُونَ ١٠٨﴾ [الانبیاء: 108].

«بگو: صرفا به من وحی می‌شود كه معبود شما تنها یكی است. حال كه چنین است، آیا شما تسلیم ـ خداوند یگانه ـ می‌شوید؟».

و ما باید بدانیم که انسان نمی‌تواند حقیقت عبودیت را درک کند و ان را در قول و عمل تحقق بخشد بدون اینکه صفات خداوند را بشناسد.

اینجا است كه ما می­توانیم به جنایت كسانی پی ببریم كه اسماء و صفات و افعال خداوند را نفی می‌کنند؛ زیرا آنان با این کارشان دروازه­ی شناخت خداوند متعال را می­بندند. چرا که اگر اسما، صفات و افعال موجودی ناشناخته باقی بماند، آن موجود به تصور محضی تبدیل خواهد شد که به صاحب تصور هیچ سودی نمی­رساند.

کسانی که راه انحراف را در پیش گرفته­اند و صفات الهی را نفی می­کنند، به میزان اسما و صفاتی که نفی می­کنند، دروازه­ی معرفت الهی را می‌بندند. چنانکه ابن ‌تیمیه می‌گوید: «نمی‌توان ذات خداوند را بدون شناخت اسماء و صفات ثبوتی و سلبی او شناخت؛ اگر كسی بنا را بر این بگذارد كه خداوند ذاتی است مجرد از قیود سلبی و ایجابی، این، شناخت خداوند بشمار نمی­رود؛ زیرا كسی كه گمان ببرد خداوند مجرد از تمام امور سلبی و ایجابی است، دچار اشتباه بزرگی شده است. به همین سبب، این دیدگاه (سلب کلی چیزی را که شامل امر ثبوتی یا عدمی می­شود) را هیچ‌ کس بجز گروه قرامطه که یک گروه باطنی هستند، نپذیرفته است. یکی از سخنان باطل قرامطه این است که اطلاق وجود و عدم، عالم و غیر عالم و قادر و غیر قادر را بر خداوند جایز نمی­دانند.

علم به صفات و اسماء خدا یكی از دو ركن توحید است

اهمیت علم به اسماء و صفات خداوند در این است كه شناخت آنها یكی از دو ركن توحید به شمار می­آید و توحید بزرگترین مسئله­ای است که انبیا علیهم السلام برای تثبیت آن آمده­اند.

توحیدی كه پیامبران منادی آن بوده‌اند، بر دو نوع است: یكی توحید در علم و اعتقاد و دیگری در نیت و اراده؛ نوع اولی آن «توحید علمی»، و دومی «توحید ارادی» نام دارد؛ چون كه نوع اول مربوط به اخبار و معرفت و دومی مربوط به اراده است. محور نوع اول از توحید مبتنی بر اثبات صفات كمال خدا و نفی تشبیه و مثال و عیوب و نقص از اوست[[3]](#footnote-3).

مطلب دوم: تزكيه و تربيت نفس بنا بر منهج عبوديت براي خداي يگانه

هدف از نازل شدن شریعت الهی همانا اصلاح انسان است؛ و راه اصلاح نیز وادار نمودن انسان به طی كردن راه عبودیت واقعی برای خدای یگانه است؛ زیرا كلیدی كه پیامبران بدان دل انسان را باز می‌كردند، همان آیات الهی بود که درباره­ی خداوند متعال صحبت می‌نمودند و آنها از این طریق دل و وجود انسان را با خدای یگانه مرتبط می‌ساختند‌.

در واقع، محور اساسی قرآن کریم، صحبت از خداوند و صفات و افعال وی در هستی و بیان عظمت وی و همچنین دعوت مردم به پاسخ مثبت به شریعت الهی و دوری از خشم خداوند و بیان برخورد خدا با اهل طاعت و اهل معصیت است.

زیرا این نوع گفتمان است كه می­تواند وجود انسان را به لرزه در آورد و دل مردم را به حركت به سوی خدا وادارد و نجاست و خباثتی كه انسان را از راه خیر باز می‌دارد، برطرف نماید؛ به عنوان نمونه به این فرموده‌ی خداوند متعال توجه نمایید كه درباره­ی تأثیر نصوص قران کریم بر افراد نیکوکار این امت سخن می­گوید:

﴿ٱللَّهُ نَزَّلَ أَحۡسَنَ ٱلۡحَدِيثِ كِتَٰبٗا مُّتَشَٰبِهٗا مَّثَانِيَ تَقۡشَعِرُّ مِنۡهُ جُلُودُ ٱلَّذِينَ يَخۡشَوۡنَ رَبَّهُمۡ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمۡ وَقُلُوبُهُمۡ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِۚ﴾ [الزمر: 23].

«خداوند بهترین سخن را فرو فرستاده است؛ كتابی را كه همگون و مكرّر است. از آن کتاب لرزه بر اندام كسانی می‌افتد كه از پروردگار خود می‌ترسند و از آن پس پوستهایشان و دلهایشان نرم و آماده­ی پذیرش قرآن خدا می‌گردد».

در حقیقت، علم به اسماء و صفات خدا انسان را از گناه، لغزش و کوتاهی در کارها مصون می‌دارد؛ همچنین كلیدی است که دروازه­های امید را به روی انسان می­گشاید و انسان را به صبر و پایداری دعوت می­نماید و از سستی و تنبلی نجات می دهد.

چه بسا نفس بشری به ارتكاب فحشا و گناه میل پیدا می‌كند؛ اما انسان به یاد این نکته می­افتد که که خداوند متعال او را زیر نظر دارد و روز قیامت در برابر او پاسخگو خواهد بود؛ در نتیجه از انجام گناه پرهیز می­نماید.

همچنین چه بسا که انسان مرتکب گناه و معصیت می‌شود؛ سپس وسعت رحمت خداوند را به یاد می‌آورد؛ در نتیجه در انجام گناه اصرار نمی­ورزد و راه سقوط و هلاکت را ادامه نمی­دهد؛ بلكه راه توبه را در پیش می­گیرد و به درگاه پروردگار توبه پذیر و مهربان برمی­گردد.

و چه بسا که انسان در زندگی­اش به مصیبت و بلایی گرفتار می­شود؛ اما هیچگاه بی­صبری نمی­کند و آرامش خود را از دست نمی­دهد؛ بلكه به محكمترین قلعه و مهمترین پایگاه یعنی خداوندوند متعال پناه می‌برد و با دلی مالامال از رضایت و خوشنودی به مقابله­ی با آن می­پردازد.

و چه بسا که افراد شرور در صدد آن برمی­آیند تا جلوی رزق انسان را بگیرند یا اینکه با به قتل رساندن وی، حیاتش را قطع و عمرش را کوتاه کنند؛ اما او می‌داند كه میزان رزق و روزی و هنگام فرارسیدن مرگ در دست خداوند متعال است.

ابن­قیم در مورد آثار مثبت ایمان به اسماء و صفات خداوند مباحثی دارد؛ او متذکر   
می­گردد كه به هر یک از صفات خداوند یک عبودیت و بندگی ویژه تعلق می­گیرد که از مقتضیات و آثار آن صفت بشمار می­رود.

به عنوان نمونه، شناخت انسان نسبت به این صفات که نفع و ضرر در دست خداوند متعال است، اوست که به یکی عطا می­کند و از دیگری دریغ می­ورزد، آفرینش و رزق و زنده‌گردانیدن و میراندن در قبضه­ی قدرت اوست، باعث غرس نهال عبودیت توكل در درون انسان می­گردد و لوازم و ثمرات آن در اعمال و رفتار انسان به چشم می­آید.

و مقتضای شناخت ما نسبت به شنوایی، بینایی و علم خداوند متعال این است که هیچ ذره‌ای در زمین و آسمان‌ها بر او پنهان نمی­ماند و او رازهای نهانی انسان و آنچه را که در دلها می­گذرد و همچنین خیانت پنهانی چشمان را می­داند. چنین شناختی باعث می­شود تا انسان زبان و سایر اعضا و جوارحش و خطورات قلبی خویش را حفظ کند و کاری انجام ندهد که ناخشنودی خداوند متعال را به همراه داشته باشد؛ همچنین اعضایش را معلق به کارهایی می­نماید که محبت و خوشنودی خداوند را به ارمغان می­آورد. در نتیجه، انسان به نوعی حیای باطنی آراسته می­گردد و این حیا باعث می­شود تا از کارهای حرام و سایر زشتی­ها پرهیز نماید.

و شناخت انسان نسبت به غنا، جود، کرم، احسان و رحمت الهی باعث ایجاد امیدی گسترده در قلب بنده می­گردد؛ در نتیجه، این امید انسان باعث ایجاد انواع عبادت­های ظاهری و باطنی به میزان شناختی که انسان از خداوند دارد، خواهد شد.

و شناخت انسان نسبت به جلال، عظمت و عزت خداوند متعال باعث ایجاد خضوع، خشوع، فرمانبرداری و محبت خواهد شد. و این احوال درونی انسان است که انواع عبادات ظاهری و باطنی را شکل می­دهد.

همچنین شناخت انسان نسبت به كمال، جلال و صفات والای خداوند متعال موجب ایجاد محبتی ویژه به خداوند می­گردد. در نتیجه، ما ملاحظه می­نماییم که تمام عبودیت­ها به مقتضای اسما و صفات الهی برمی­گردد[[4]](#footnote-4).

ابن قیم در جایی دیگر در مورد تأثیر شناخت اسماء و صفات و اوامر و افعال خداوند در نهان انسان می­گوید: «یكی از اسرار قرآن كریم این است که پروردگار جهانیان را با بیان صفاتش به بندگانش معرفی می­نماید؛ گاهی خداوند متعال در آیات قرآن کریم در لباس هیبت و عظمت و جاه و جلال ظاهر می‌شود که باعث تواضع و فروتنی انسان، پایین آمدن صدا و ذوب شدن تکبر مانند ذوب شدن آب در نمک می­گردد.

گاهی هم با صفات جمال و كمال، یعنی كمال اسماء و جمال صفات و افعال ظاهر می‌گردد و این امر نیز باعث غرس محبت كامل در دل انسان می­گردد و بنا بر میزان معرفت انسان از صفات جمال و كمال الهی، دل انسان از محبت غیر خدا تهی می­گردد. و اگر دیگران بخواهند این محبت را به بسوی خود سوق دهند، دل انسان از آنها فاصله می­گیرد و هرگز حاضر نیست به چنین محبتی تن دهد.

و هرگاه که خداوند با صفات رحمت، بخشش، لطف و احسانش تجلی پیدا کند، نیروی امید در انسان شكوفا می‌گردد، آرزوهایش افقی فراتر را در برمی­گیرد، طمع وی به پروردگارش افزایش می­یابد، در راه پروردگارش گام برمی­دارد و در این مسیر، امید هم رکاب وی می­گردد. و هر اندازه که طمعش بیشتر شود، تلاش وی نیز بیشتر خواهد شد. همانگونه كه کشاورز هر اندازه که امید بیشتری به محصول داشته باشد، بذر بیشتری در زمین می­کارد؛ اما اگر امید اندکی به محصول داشته باشد، بذر کمتری در زمین می­پاشد.

و هرگاه که خداوند با صفات عدل و انتقام و عصبانیت و عقوبت متجلی گردد، نفس اماره به گوشه­ای می­خزد و نیروی شهوانی و لهو و لعب انسانی و پافشاری بر انجام محرمات فروكش کرده و یا ضعیف می‌گردد و افسار بی‌پروایی آن از بین رفته و راه خوف وخشیت الهی و پرهیز از گناه را در پیش می­گیرد.

و هر گاه كه با صفات امر و نهی و عهد و وصیت و فرستادن پیامبران، نازل نمودن كتب و تشریع قوانین ظاهر شود، آنگاه در انسان نیروی اجرا و تنفیذ اوامر خداوند، تبلیغ دین الهی، توصیه‌ی مردم به آن و ذكر و تصدیق او برانگیخته می­گردد.

و هرگاه با صفات سمع و بصر و علم تجلی پیدا کند، نیروی حیا در انسان شكوفا می­گردد؛ در نتیجه، بنده شرم می‌كند كه خداوند وی را در كاری ببیند كه مورد پسند او نیست یا اینكه خداوند از او چیزی بشنود كه از آن کراهیت دارد و یا در دلش چیزی را مخفی نگه دارد كه مورد پسند خداوند نباشد. اینجاست كه حركات و اقوال و افعال و خواطر وی آزاد و رها یا تابع هوا و هوس نیست؛ بلکه در میزان شرع قرار می‌گیرد.

و هرگاه خداوند با صفات كفایت، محبت، انجام مصالح بندگان، روزی رسان، دفع مصایب، کمک از دوستان و حمایت از آنها تجلی پیدا کند، نیروی توكل بر خداوند، سپردن کارها به او، راضی بودن به رضایت وی و به هر آنچه كه با بندگانش انجام می‌دهد، در درون انسان نهادینه می­شود.

قابل یادآوری است که توكل، مفهومی است که از شناخت انسان نسبت به اینكه خدا برای وی كافی است و خداوند هر آنچه را که شایسته است برای بندگانش انتخاب می‌كند و اطمینان داشتن به خداوند و راضی بودن به آنچه که او برای ما انتخاب می­نماید، شکل می­گیرد.

و هر گاه با صفات عزت و كبریاء ظاهر شود، انسان در برابر عظمت و قدرت و بزرگی وی سر تعظیم فرود می‌آورد و دل و درون و همه‌ی اعضای انسان بیشتر و بیشتر خاشع می‌گردد و دیگر توان و قدرت انسان در برابر قدرت و توان خداوند ناچیز خواهد بود.

خلاصه‌ی كلام اینکه: خداوند، گاهی با صفات الوهیت، و گاهی با صفات ربوبیت خود را به انسان معرفی می‌نماید؛ صفات الوهیت باعث ایجاد محبت ویژه نسبت به خدا و شور و شوق جهت ملاقات وی، آرامش روحی و روانی و خوشحال شدن به خاطر خدمت به وی، مسابقه دادن برای قرب و نزدیكی و سخن گفتن با وی از طریق ذكر و فرار از مردم برای نزدیک شدن به وی‌ می‌شود تا آنجا که تنها خداوند هم و غم او خواهد شد.

اما صفات ربوبیت باعث ایجاد توكل برخداوند، نیازمند شدن به او، طلب كمک از وی و تسلیم در برابرش و فرمانبرداری از وی می‌شود.

و زمانی انسان در این باب به کمال می­رسد که ربوبیت خداوند را در الوهیتش، الوهیتش را در ربوبیتش، حمد و ثنا را در ملكش، قدرت وی را در عفوش، حكمت او را در قضا و قدرش، نعمت او را در بلا و مصیبتش، بخشش وی را در عنایت نکردن، لطف و احسان و رحمت وی را قیومیت‌اش، عدالتش را در انتقامش، و كرم و بخشش وی را در مغفرت و ستر رازهای انسان مشاهده نماید.

همچنین حكمت و نعمتش را در امر و نهی­اش، عزت وی را در رضایت و خشمش، حلم و بردباری او را در مهلت دادنش، كرم او را در اقبال وی، و غنای وی را در اعراض و روی برگرداندنش ببیند.

اگر شما در قرآن کریم بدون تحریف و دخیل نمودن آرای متکلمین و اندیشه­های تشریفاتی تأمل نمایید، به شما پادشاهی معرفی می­نماید كه فوق آسمانها بر عرش­اش قرار دارد، امور انسانها و هستی را مدیریت می­نماید، امر و نهی می‌كند، پیامبران را به سوی بشریت روانه می‌نماید، كتابهای خویش را نازل می­کند، برخی از بندگانش را مورد رضایت، و برخی دیگر را مورد خشم، بعضی را مشمول ثواب و بعضیها را مشمول عقاب قرار می­دهد. همچنین به بعضی­ها عطا می­نماید و از بعضی دریغ می­ورزد، عده­ای را عزت می­دهد و تعدادی را به ذلت می­کشد، برخی را پایین می­آورد و برخی دیگر را بالا می­برد، از بالای هفت آسمان می­بیند و می­شنود، امور پنهان و آشکار را می­داند، هر چه بخواهد انجام می­دهد، از همه­ی کمالات برخوردار است، از هر عیب و نقصی پاک است، هیچ ذره‌ای بدون اذن وی حركت نمی‌كند، هیچ برگ درختی بدون علم او پایین نمی­افتد، هیچ كسی نزد او بدون اجازه‌اش شفاعت نمی­کند و او تنها دوست و شفیع بندگانش می­باشد»[[5]](#footnote-5).

مطلب سوم: علم به اسماء و صفات خدا، بهترين علوم است

انسان‌ها در طول تاریخ شیفه­ی علم و معرفت بوده‌­اند؛ لذا شما می‌بینید كه چگونه در ویرانه‌ها و حفره‌ها به تحقیق و بررسی می­پردازند تا از اخبار انسانهای گذشته باخبر شوند؛ و چگونه راجع به افرادی كه از مسائل غیبی سخن به میان آورده‌اند، مطالعه می­نمایند تا از وقایع آتی اطلاع پیدا كنند و چگونه تلسكوپ‌ها را برای ستاره‌شناسی اختراع می­کنند و حتی سفینه‌های فضایی را با افراد و دستگاههای متنوعی به فضا می­فرستند تا امور پوشیده و پنهان هستی را کشف نمایند.

همچنین انسان به زمین‌شناسی روی آورد؛ كوه‌ها، بیابانها، لایه­ها و طبقات مختلف زمین را مورد بررسی قرار داد و به اعماق دریاها فرو رفت تا اسرار و موجودات آن را کشف نماید. و در مورد انسان، گیاهان و حیوانات به جستجو پرداخت و در این راستا تألیفات فراوانی از خود بجا گذاشت و علم تاریخ، جغرافیا، ستاره‌شناسی، شیمی، فیزیك، پزشکی، گیاه شناسی و سایر رشته­ها را تدوین نمود.

و از آنجایی که ارزش هر علمی بستگی به ارزش آن چیزی دارد که در مورد آن بحث می­نماید، باید دانست که علومی كه پروردگارمان را به ما معرفی می­نمایند، بهترین علوم هستند و دانشمندان علم خداشناسی بهتر و بالاتر از کرم شناسان، ماهی شناسان، زمین شناسان، حیوان شناسان، ستاره شناسان و انسان شناسان هستند.

ابن العربی می‌گوید: «جایگاه علم وابسته به جایگاه معلوم است؛ و از آنجایی که خداوند بزرگ‌ترین معلومات است، پس علم به اسماء و صفات بزرگ‌ترین علوم می‌باشد»[[6]](#footnote-6).

اسلام پیروانش را به شناخت و تفكر در هستی و تحقیق راجع به اسرار نهفته‌ی آن تشویق می‌نماید و آنانی را که علمشان را در محدوده­ی حیات خلاصه می­كنند و به خالق حیات و هدفی که خداوند به خاطر آن زندگی و زندگان را آفریده است، نپردازند مورد مذمت قرار می­دهد:

﴿يَعۡلَمُونَ ظَٰهِرٗا مِّنَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ عَنِ ٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ غَٰفِلُونَ ٧﴾ [الروم: 7].

‏ «آنها تنها شکل ظاهری زندگی دنیا را می‌دانند و ایشان از آخرت كاملاً بی‌خبرند». ‏

همچنین از آنجایی که علوم دینی بهترین و با ارزش­ترین علوم هستند، پس علمی كه خدا را به ما بشناساند از سایر علوم دینی ارزش بیشتری دارد؛ به همین سبب هم نصوصی كه خدا و اسماء و صفاتش را معرفی می‌نمایند، بهترین نصوص قرآنی‌اند؛ چنانكه در حدیث صحیح وارد شده است که آية‌الكرسى بهترین آیه در قرآن كریم، و سوره‌ی اخلاص معادل یک سوم قرآن کریم می‌باشد.

بسیار واضح است که عظمت و ارزش این آیات تنها به خاطر آن است كه از ذات یكتا و بی همتای خداوند صحبت می‌نمایند.

مطلب چهارم: علم به اسماء و صفات خدا، اساسی است براي سایر علوم

علم به اسماء و صفات والای خداوند، اساس سایر علوم و معلومات بشمار می­رود؛ چرا که بجز خداوند، سایر معلومات به دو دسته تقسیم می­شوند:

**اول:** مخلوقاتی كه خداوند آنها را آفریده و سروسامان داده است.

**دوم**: اوامر و دستورات خداوند که آنها نیز بر دو نوع­اند: اوامر تكوینی كه خداوند بوسیله­ی آنها مخلوقات را آفرید و اوامر و دستورات تشریعی و دینی.

و این تنها خداوند است که صاحب خلق و امر می‌باشد: ﴿أَلَا لَهُ ٱلۡخَلۡقُ وَٱلۡأَمۡرُ﴾ [الاعراف: 54].

و منبع خلق و امر همان اسماء والای خداوند است؛ خلق و امر با اسماء والای الهی ارتباط نزدیکی همانند ارتباط مقتضی با اقتضایش دارند. همه­ی اوامر الهی از اسماء خداوند متعال سرچشمه می‌گیرد؛ پس همه‌ی دستورات الهی خوب و مفیدند و از دایره‌ی مصلحت انسان و محبت و مهرورزی و احسان به انسانها خارج نمی‌شوند.

لذا فعل خداوند هرگز از دایره‌ی عدالت و حكمت و مصلحت و رحمت خارج نمی‌شود؛ زیرا مصدر و منبع آن، اسماء والای الهی است. همچنین هیچگونه اختلاف و بیهودگی‌ای در آفرینش وی وجود ندارد و هرگز خداوند آفرینش را به باطل و بیهودگی نیافریده است.

و از آنجایی که بجز خداوند، سایر موجودات با دستور خداوند پا به عرصه­ی وجود نهاده­اند، پس وجود آنها وابسته به وجود خداوند است. لذا شناخت خداوند اصل و پایه­‌ی سایر شناخت­ها است. پس كسی كه اسماء و صفات خداوند را آنگونه كه هستند، به مردم معرفی كند، می­تواند سایر علوم را نیز درست معرفی نماید؛ چرا که علم به اسماء خداوند پایه‌ و اساس سایر شناخت­ها بشمار می­رود؛ چونكه سایر معلومات از مقتضیات اسماء خدواند و مرتبط با آنها هستند. پس تأمل نمایید كه امر و خلق چگونه از منبع علم و حكمت خداوند سرچشمه می­گیرند؛ به همین سبب است كه هیچ خللی در آن مشاهده نمی‌كنید. اگر خللی وجود دارد، در حقیقت، خلل ناشی از امر و كردار انسان است، آنهم یا به دلیل جهل برآن و یا عدم حكمت وی است؛ اما خداوند بزرگ، عالم و حكیم مطلق است و هیچ خلل و تناقصی در افعال وی راه نخواهد داشت[[7]](#footnote-7).

مطلب پنجم: افزایش ايمان

ایمان با علم و عمل افزایش می‌یابد؛ هر اندازه كه علم انسان نسبت به خدا و آیاتش بیشتر ‌شود، به همان اندازه، ایمان وی نیز زیاد خواهد شد. همچنین هرگاه انسان به اوامر خداوند لبیک گوید، ایمانش سیر صعودی طی می­نماید. و اگر علم و عمل انسان اندک باشد، ایمان نیز سیر نزولی طی خواهد نمود؛ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا مَآ أُنزِلَتۡ سُورَةٞ فَمِنۡهُم مَّن يَقُولُ أَيُّكُمۡ زَادَتۡهُ هَٰذِهِۦٓ إِيمَٰنٗاۚ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَزَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا وَهُمۡ يَسۡتَبۡشِرُونَ ١٢٤ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ فَزَادَتۡهُمۡ رِجۡسًا إِلَىٰ رِجۡسِهِمۡ وَمَاتُواْ وَهُمۡ كَٰفِرُونَ ١٢٥﴾ [التوبة: 124-125].

«هنگامی كه سوره‌ای نازل می‌شود، كسانی از آنان ـ منافقان ـ می‌گویند : این سوره بر ایمان كدام یک از شما افزود؟ و امّا این آیات، ایمان مؤمنان را افزایش می­دهد و شادمان می‌گردند.‏ ولی كسانی كه در دلهایشان بیماری نفاق است، خباثتی بر خباثتشان می‌افزاید و در حال كفر می‌میرند». ‏

بلی، مؤمنان آیات نازل شده و علوم و قوانینی را که در بر دارند، با عزم به عمل کردن به آنها تصدیق می‌نمایند. و این، باعث افزایش ایمان آنها می­گردد. اما منافقان به خاطر تكذیب آیات الهی و عدم استجابت، كفرشان افزیش می­یابد.

بدون شك، مهم‌ترین و بزرگ‌ترین آیات الهی همان آیاتی است كه راجع به اسماء و صفات خداوند صحبت می­کنند؛ لذا هركس به آنها ایمان آورد و معنای­شان را درک كند و به مقتضای آنها عمل نماید، ایمانش چند برابر می­گردد.

علم به اسماء و صفات خداوند، درک معنای آنها، عمل به محتوایشان و خواستن از خداوند بوسیله­ی آنها در دل بندگان خدا تعظیم، تقدیس، محبت، امید، ترس، توكل، و انابت ایجاد می­کند؛ طوری كه خداوند در دل آنها به مثل اعلی در خواهد آمد كه هیچ شریكی در ذات و صفاتش ندارد. همچنین هیچ كس نمی­تواند چنین جایگاهی در قلب انسان داشته باشد. اینجا است كه توحید قلبی متحقق می­گردد، عبودیت خداوند تجلی پیدا می­کند، دلها در برابر عظمت و جلال خداوند خاشع و فروتن می‌گردند و تمام وجود انسان در برابر قدرت باری تعالی سر تعظیم فرود می‌آورد.

مطلب ششم: پاداش والاي كسي كه نام‌هاي خدا را حفظ كند

هرکس که نام‌های خداوند متعال را حفظ کند، معنای آنها را بفهمد و به مقتضایشان عمل نماید، مستوجب پاداش بسیار بزرگی خواهد شد؛ امام بخاری در صحیح خود از ابوهریره  روایت می‌كند كه رسول الله ص فرمود:

«إِنَّ لِلهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا، مِائَةً إِلاَّ وَاحِدًا، مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الـْجَنَّةَ»[[8]](#footnote-8). «خداوند نود و نه اسم دارد؛ یعنی یكی كمتر از صد؛ هر كس كه آنها را حفظ نماید، وارد بهشت خواهد شد».

تحقيقی در باره‌ی معنای واژه‌ی «احصاء» در حديث مذكور

علما در مورد معنای واژه‌ی «احصاء» اختلاف نظر دارند؛ بعضی‌ها گفته‌اند: به معنی احاطه­ی کامل بر معانی آنها است. برخی می‌گویند: به این معنی است که شخص معنای آنها را بداند و به مقتضای آنها عمل نماید. اما صحیح این است که واژه‌ی «احصاء» به معنی برشمردن و حفظ نمودن است؛ زیرا کلمه­ی «احصاء» در لغت به همین معناست؛ ابن منظور می‌گوید: «احصاء به معنی شمردن و حفظ نمودن است و «أحصي الشيء» یعنی بدان چیز احاطه پیدا نمود. در قرآن کریم نیز آمده است كه:

﴿وَأَحۡصَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ عَدَدَۢا﴾ [الجن: 28].

ازهری می‌گوید: یعنی علم خداوند برای شمارش عدد هر چیزی به كمال رسیده است و «أحصيت الشيء» یعنی آن چیز را شمردم. فراء در مورد این فرموده‌ی خداوند: ﴿عَلِمَ أَن لَّن تُحۡصُوهُ فَتَابَ عَلَيۡكُمۡ﴾ [المزمل: 20]. می­گوید: یعنی خداوند می­دانست كه آنها اوقات شب را نمی‌توانستند، حفظ نمایند»[[9]](#footnote-9).

فیروزآبادی می‌گوید: «احصاء از لفظ «الحصی» به معنی بدست آوردن عدد و شمارش است. می‌گویند: «احصیت كذا» یعنی آن را شمردم. و کلمه­ی "حصی" که به معنای سنگریزه است از آن جهت برای شمارش استعمال می­شود که مردم آن زمان برای شمارش از سنگریزه استفاده می­کردند همانگونه كه ما از انگشتانمان استفاده می‌نماییم.

ابن اثیر می‌گوید: «اسماءالله الـمحصی» یعنی اسم­های خدایی كه علم محیط دارد و همه چیز را بنا به علمش شمارش می‌نماید، طوری كه هیچ چیز كوچک و بزرگی را از یاد نمی­برد. و احصاء به معنای شمردن و حفظ نمودن است.

در حدیث آمده است كه: «لاَ أُحْصِيْ ثَنَاءً عَلَيْكَ» یعنی: خدایا! نمی‌توانم نعمت‌های تو را بشمارم و تو را در برابر آنها سپاس گویم و نمی‌توانم در این باره ادای واجب نمایم.

در حدیثی دیگر آمده است كه: «أَكُلَّ الْقُرْآنِ أَحْصَيْتَ»؟ یعنی آیا كل قرآن را حفظ نموده‌ای؟[[10]](#footnote-10)

همچنین امام بخاری رحمه الله «احصاء» را به حفظ تفسیر كرده و بعد از روایت فوق می‌گوید: «احصیناه» یعنی ما آن را حفظ كردیم[[11]](#footnote-11).

بر صحت این سخن، روایت ابو هریره نیز در صحیح بخاری دلالت می­نماید كه رسول اللهص فرمود: «لِلهِ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ اسْمًا، مِائَةٌ إِلَّا وَاحِدًا، لَا يَحْفَظُهَا أَحَدٌ إِلَّا دَخَلَ الـْجَنَّةَ، وَهُوَ وَتْرٌ يُحِبُّ الْوَتْرَ»[[12]](#footnote-12). «خداوند نود و نه اسم دارد؛ یعنی یكی كمتر از صد؛ هر كس كه آنها را حفظ نماید، وارد بهشت خواهد شد؛ و خداوند فرد است و عدد فرد را دوست دارد».

ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «امام نووی می‌گوید: بخاری و دیگر محققان می‌گویند: «احصاها» یعنی آن را حفظ كرد و این قول، بهتر است؛ چون كه در متن حدیث وارد شده است».

امام نووی در الأذكار می‌گوید: این، قول اكثر علماست.

ابن جوزی می‌گوید: چون در برخی از طرق حدیث، «من حفظها» به جای «من احصاها» وارد شده است، ما این دیدگاه را برگزیده‌ایم كه احصا به معنای شمارش است، یعنی كسی که آنها را بشمارد و خوب حفظ نماید[[13]](#footnote-13).

پس نظریه­ی درست ان ‌شاء الله همین است؛ چرا که حفظ این نام‌های مبارک باعث برکت نفس و تزكیه­ی آن می­گردد. البته باید دانست که این مطلب با این سخن علما تضادی ندارد که حافظ این نامها باید معانی آن را نیز درک نماید و خداوند را با آن نامها فرا خواند؛ ابن حجر از ابن عطیه نقل می‌نماید كه: «احصاها، یعنی اینكه آن نامها را شمارش و بعداً حفظ نماید؛ و این امر، حاوی آن است كه به آنها ایمان داشته باشد، تعظیمشان کند، نسبت به آنها علاقه و محبت داشته باشد و به معانی آنها توجه كند»[[14]](#footnote-14). و رتبه­ی كسی كه آنها را حفظ نماید و معانی آنها را بداند، بالاتر از رتبه­ی كسی است كه تنها آنها را حفظ نماید؛ و رتبه­ی كسی كه آنها را حفظ نماید، معانی آنها را بداند و خداوند را با آنها بخواند و صدا کند، بالاتر از دو نفر قبلی است.

ابن قیم رحمه الله می‌گوید: احصای اسماء الهی سه رتبه دارد:

اول: اینکه آنها را بشمارد و حفظ نماید.

دوم: اینکه مفاهیم و معانی آنها را بفهمد.

سوم: اینکه خداوند را با آنها بخواند و دعا نماید؛ چنانکه خداوند متعال می فرماید:

﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ﴾ [الاعراف: 180].

«‏خدا دارای زیباترین نامها است ـ كه بر بهترین معانی و كاملترین صفات دلالت می‌نمایند ـ پس او را با آن نامها بخوانید»[[15]](#footnote-15).

بعضی از علما هم می‌گویند: احصا در حدیث فوق به معنای ایمان آوردن به آنها و شناخت مفهوم آنها است؛ یا احصا به معنی حفظ قرآنی است که این اسمها در آن وارد شده­اند؛ و یا اینکه به معنای عمل به مقتضای آنها است.

ابن حجرعسقلانی می‌گوید: «در باره­ی «من احصاها» چهار قول وجود دارد:

یك: آنها را حفظ کند.

دو: معانی آنها را بشناسد و به آنها ایمان بیاورد.

سه: آنها را کاملا در نظر داشته باشد و تا جایی که برایش ممکن است اخلاقش را با آنها وفق دهد و به آنها عمل نماید.

چهار: قرآن را ختم نماید، چون كه با تلاوت مكرر قران کریم به محتوای نام‌ها پی می‌برد، ابو عبدالله زبیری این دیدگاه را پذیرفته است.

امام نووی می‌گوید: دیدگاه اول مورد اعتماد است.

اما من معتقدم كه احتمال دارد دیدگاه زبیری مورد نظر باشد[[16]](#footnote-16).

مطلب هفتم: تعظيم و تقديس و فرا خواندن خداوند با نامها و صفات الهي

اسماء و صفات خداوند دال بر عظمت او هستند؛ اینجاست كه اسماء و صفات خداوند فراوانند و بعضی­ها گفته‌اند: «شخص بزرگ، کسی است كه دارای صفات كمال فراوان باشد»1.

از آنجا که اسماء و صفات خداوند بر عظمت، کمال و برتری او دلالت دارند، لذا این بزرگترین راهی است كه انسان می‌تواند آن را برای حركت به سوی تعظیم و تمجید و فراخواندن خداوند در پیش گیرد.

خداوند به ما دستور داده كه او را با نامهای زیبایش صدا بزنیم: ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَا﴾ [الاعراف: 180].یعنی از خداوند با نام‌های زیبایش طلب و درخواست نمایید[[17]](#footnote-17).

فرا خواندن خداوند با نامهای زیبایش آنگونه كه ابن قیم می‌گوید: دو مرتبه دارد:[[18]](#footnote-18)

اول**:** فرا خواندن خداوند جهت سپاس و یا عبادت وی؛ چرا که خداوند متعال به ما دستور داده كه که پاکی او را بیان کنیم و به ثنا و ستایش او بپردازیم:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ ذِكۡرٗا كَثِيرٗا ٤١ وَسَبِّحُوهُ بُكۡرَةٗ وَأَصِيلًا ٤٢﴾ [الاخزاب: 41-42].

«ای مؤمنان! بسیار خدای را یاد نمایید و صبح و شام پاکی او را بیان کنید».

در صحیح بخاری از عبدالله بن مسعود روایت است كه رسول الله ص فرمود: «مَا مِن أَحدٍ أَحَبُّ إِلَيْهِ الـْمَدْحُ مِنْ اللهِ »[[19]](#footnote-19) «هیچ كس بیشتر از خداوند مدح و ستایش را دوست ندارد».

همچنین خداوند به کسانی که او را یاد می‌کنند وعده داده است که آنها را یاد نماید:

﴿فَٱذۡكُرُونِيٓ أَذۡكُرۡكُمۡ وَٱشۡكُرُواْ لِي وَلَا تَكۡفُرُونِ ١٥٢﴾ [البقرة: 152].

«پس مرا یاد كنید تا من نیز شما را یاد نمایم و از من سپاسگزاری كنید و ناسپاسی مرا مكنید».

امام بخاری از ابوهریره روایت نموده است كه رسول الله ص فرمود:

«يَقُولُ اللهُ تَعَالَى: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي، وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي، فَإِنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي، وَإِنْ ذَكَرَنِي فِي مَلإٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلإٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ»[[20]](#footnote-20). «خداوند متعال می­فرماید: من با بنده­ام بر اساس گمانی که به من دارد، رفتار می­نمایم. و هنگامی که مرا یاد می­کند، من با او هستم. پس اگر در تنهایی مرا یاد کند، من هم او را در تنهایی، یاد خواهم کرد. و اگر مرا در میان جمع، یاد کند، من او را در میان جمع بهتری، یاد خواهم کرد».

همچنین خداوند متعال اعلان نموده است که یادش باعث آرامش دلها می‌گردد:

﴿أَلَا بِذِكۡرِ ٱللَّهِ تَطۡمَئِنُّ ٱلۡقُلُوبُ﴾ [الرعد: 28].

«هان! دلها با یاد خدا آرام می‌گیرند».

دوم**:** خواندن خداوند برای برآورده ساختن نیاز و حاجتی؛ خداوند متعال به ما دستور داده كه او را بخوانیم و نیازهای خود را با او در میان بگذاریم و او هم وعده­ی اجابت داده است:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡ﴾ [غافر: 60].

«پروردگار شما می‌گوید: مرا به فریاد خوانید تا بپذیرم».

قابل یادآوری است که صدا زدن خداوند و درخواست نیازها از او صرفا بوسیله­ی اسماء و صفات والای الهی جایز است؛ به این معنا که نمی‌توان گفت: ای موجود! ای چیز! مرا مورد مغفرت و رحمت خود قرار ده.

دانشمندان دینی به ما گوشزد كرده‌اند كه لازم است كسی كه دعا می‌كند، برای هر دعایی نام مناسب دعای مورد نظر را انتخاب كند و خدا را با آن فرا خواند. ابن قیم می‌گوید: «خدا را با نامی كه مناسب محتوای دعا است، بخوانید. و اگر كسی به دعاهای رسول اكرم ص توجه نماید، خواهد دید كه دعاها مطابق با نامهای خداوند است»[[21]](#footnote-21).

همچنین در جایی دیگر می‌گوید: «فرد دعا کننده خداوند را با نامی كه مناسب محتوای دعا است، بخواند؛ مانند اینكه: خدایا مرا مورد مغفرت و رحمت خود قرار ده؛ زیرا تو غفور و رحیم هستی. و پسندیده نیست كه بگوید: چون كه تو سمیع و بصیری[[22]](#footnote-22).

ابن العربی می‌گوید: «با هر اسمی از خداوند، چیزی را بخواهید که شایسته­ی آن نام است؛ به عنوان نمونه بگویید: ای خدای رحیم! به ما رحم كن. ای خدای حكیم! كارهای مرا منظم و استوار گردان. ای خدای رازق! مرا رزق و روزی ده. ای خدای هادی! مرا هدایت فرما»[[23]](#footnote-23).

همچنین ابن العربی یادآوری می­نماید كه برخی از اسماء خداوند مانند الله و پروردگار عام هستند؛ لذا می‌توان در هر جا و برای هر كاری خداوند را با این نام‌ها صدا زد و خواند.

نمونه‌هايی از تقديس خداوند و فراخواندن وی با اسماء و صفاتش

در قرآن و سنت، نصوص فراوانی وارد شده‌ كه در آنها خداوند بوسیله­ی صفاتش مورد حمد و ثنا و تعظیم قرار گرفته است؛ همچنین در آنها دعا و درخواست نیز آمده است.

ما در اینجا به بیان گوشه­ای از نصوصی می­پردازیم که خداوند متعال را تعریف و تمجید می­نمایند:

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَجَعَلَ ٱلظُّلُمَٰتِ وَٱلنُّورَ﴾ [الانعام: 1].

«ستایش خداوندی را سزا است كه آسمانها و زمین را آفریده و تاریكیها و روشنایی را ایجاد نموده است».

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ جَاعِلِ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ رُسُلًا أُوْلِيٓ أَجۡنِحَةٖ مَّثۡنَىٰ وَثُلَٰثَ وَرُبَٰعَۚ يَزِيدُ فِي ٱلۡخَلۡقِ مَا يَشَآءُ﴾ [فاطر: 1].

«ستایش خداوندی را سزا است كه آفریننده­ی آسمان‌ها و زمین است؛ او فرشتگان را مأمور و دارای دو بال، سه بال و چهار بال قرار داد. وی هر چه که بخواهد بر آفرینش ـ فرشتگان و مردمان و سایر موجودات جهان ـ می‌افزاید».

﴿وَهُوَ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ لَهُ ٱلۡحَمۡدُ فِي ٱلۡأُولَىٰ وَٱلۡأٓخِرَةِۖ وَلَهُ ٱلۡحُكۡمُ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ٧٠﴾ [القصص: 70].

«پروردگار تو الله است و هیچ معبود حقی بجز او وجود ندارد؛ هر گونه سپاس و ستایشی چه در این جهان و چه در آن جهان، بدو تعلّق دارد؛ فرماندهی و داوری از آن او است و بازگشت همه­ی شما به سوی او خواهد بود».

﴿فَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ حِينَ تُمۡسُونَ وَحِينَ تُصۡبِحُونَ ١٧﴾ [الروم: 17].

«پس سحرگاهان و شامگاهان به تنزیه خدا ـ از هر عیب و نقص و چیزهایی كه لایق جلال و كمال او نیست ـ بپردازید».

﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ ٱلۡمَلِكِ ٱلۡقُدُّوسِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَكِيمِ ١﴾ [الجمعة: 1].

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، به تسبیح و تقدیس خدا مشغولند؛ آن خدایی كه مالک و حاكم كل جهان است، از هر نقص و عیبی مبرا و منزه می­باشد و غالب و با حکمت است».

﴿تَبَٰرَكَ ٱلَّذِي بِيَدِهِ ٱلۡمُلۡكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ١ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلۡمَوۡتَ وَٱلۡحَيَوٰةَ لِيَبۡلُوَكُمۡ أَيُّكُمۡ أَحۡسَنُ عَمَلٗاۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡغَفُورُ ٢ ٱلَّذِي خَلَقَ سَبۡعَ سَمَٰوَٰتٖ طِبَاقٗاۖ مَّا تَرَىٰ فِي خَلۡقِ ٱلرَّحۡمَٰنِ مِن تَفَٰوُتٖۖ فَٱرۡجِعِ ٱلۡبَصَرَ هَلۡ تَرَىٰ مِن فُطُورٖ ٣﴾ [الملک: 1-3].

«بزرگوار و دارای بركات بسیار است آن ذاتی كه فرمانروایی از آنِ او است و او بر هر چیزی كاملاً قادر و توانا است.‏ همان كسی كه مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که كدام یک از شما كار بهتر و نیكوتر انجام می­دهد. او چیره و توانا و آمرزگار است.‏‏ آن كه هفت آسمان را بالای یكدیگر و همآهنگ آفریده است. اصلاً در آفرینش و آفریده‌های خداوند مهربان خلل و تضادّ و عدم تناسبی نمی‌بینی. پس دیگر باره بنگر ـ و با دقّت جهان را وارسی كن ـ آیا هیچ گونه خلل و رخنه‌ای می‌بینی‌؟».

و گوشه­هایی از دعاهای عبادت که در احادیث وارد شده است عبارت است از اینکه رسول الله ص می‌فرمود:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ، وَمِنْكَ السَّلَامُ، تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ يَا ذَا الـْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ». «بارالها! تو سلامى و سلامتى از جانب تو است؛ تو بسیار بابركت و بلند مرتبه­ای، اى صاحب عظمت و بزرگى». [روایت ابوداود و نسائی].

همچنین آنحضرت ص الله را در نمازهای تهجدش حمد و ثنا می­نمود و می‌فرمود: «أَللَّهُمَّ لَكَ الْـحَمْدُ، أَنْتَ نُوْرُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيْهِنَّ، وَلَكَ الْـحَمْدُ، أَنْتَ قَيِّمُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيْهِنَّ، وَلَكَ الْـحَمْدُ، أَنْتَ الْـحَقُّ، وَوَعْدُكَ حَقٌّ».[روایت بخاری و مسلم]. «بار الها! حمد از آنِ تو است؛ تو نور آسمان­ها و زمین و آنچه كه در ما بین آنهاست، هستى. حمد از آنِ تو است، تو سرپرست آسمان­ها و زمین و آنچه كه در بین آنهاست، هستی. و حمد از آنِ تو است؛ تو حقّى و وعده­ات حقّ است».

همچنین پیامبر اکرم ص به هنگام سختی­ها می‌فرمود:

«لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ الْعَظِيْمُ الْـحَلِيْمُ، لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ، لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَرَبُّ اْلأَرْضِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيْمُ»[[24]](#footnote-24). «هیچ معبود حقی بجز خداى بزرگ و بردبار وجود ندارد. هیچ معبودى جز الله كه پروردگار عرش بزرگ است، وجود ندارد. هیچ معبودى به جز الله كه پروردگار آسمان­ها و زمین و عرش گرامى است، وجود ندارد».

و در سنن نسائی آمده است كه رسول الله ص در ركوعش می‌فرمود:

«سُبْحَانَ ذِيْ الْـجَبَرُوْتِ، وَالْـمَلَكُوْتِ، وَالْكِبْرِيَاءِ، وَالْعَظَمَةِ»[[25]](#footnote-25). «پاک است پروردگارى كه مالک قدرت، فرمانروایى، بزرگى و عظمت است».

همچنین امام بخاري در صحيحش از شداد بن اوس روايت نموده است كه رسول الله ص فرمود: «بهترین استغفار این است که شخص بگوید: «أَللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّيْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ، خَلَقْتَنِيْ وَأَنَا عَبْدُكَ، وَأَنَا عَلَى عَهْدِكَ وَ وَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ، أَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ، أَبُوْءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ، وَأَبُوْءُ بِذَنْبِيْ، فَاغْفِرْ لِيْ، فَإِنَّهُ لاَ يَغْفِرُ الذُّنُوْبَ إِلاَّ أَنْتَ». و افزود: «هركس هنگام شب آنرا با یقین بگوید و در آن شب بمیرد، و یا صبح بگوید و در همان روز بمیرد به بهشت وارد مى­شود»[[26]](#footnote-26). ترجمه: «الهى! تو پروردگار من هستى؛ بجز تو معبود حق دیگرى وجود ندارد؛ تو مرا آفریدى، و من بنده­ى تو هستم، و بر پیمان و وعده­ام با تو بر حسب استطاعت خود، پایبند هستم؛ و از شر آنچه كه انجام داده­ام به تو پناه مى­برم؛ به نعمتى كه به من عطا فرموده­اى، اعتراف مى­كنم؛ و به گناهم اقرار مى­نمایم. پس مرا ببخشاى؛ چرا كه بجز تو كسى گناهان را نمى­بخشاید».

و هنگامی كه یاران فقیر رسول مکرم اسلام ص نزد وی آمدند و شكایت كردند و گفتند: ای رسول خدا! ثروتمندان با انفاق اموالشان همه­ی پاداشها را بردند، آنحضرت ص فرمود:

«أَفَلاَ أُخْبِرُكُمْ بِأَمْرٍ تُدْرِكُونَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، وَتَسْبِقُونَ مَنْ جَاءَ بَعْدَكُمْ، وَلاَ يَأْتِى أَحَدٌ بِمِثْلِ مَا جِئْتُمْ بِهِ، إِلاَّ مَنْ جَاءَ بِمِثْلِهِ، تُسَبِّحُونَ فِى دُبُرِ كُلِّ صَلاَةٍ عَشْرًا، وَتَحْمَدُونَ عَشْرًا، وَتُكَبِّرُونَ عَشْرًا»[[27]](#footnote-27). «آیا شما را به انجام كاری راهنمایی نكنم كه با انجام آن به گذشتگان می‌رسید و از آیندگان سبقت می‌گیرید و هیچ كس نمی‌تواند همانند آن را بیاورد مگر اینكه آن را انجام دهد. آن هم اینكه: بعد از هر نماز، ده بار سبحان الله، ده بار الحمدلله، و ده بار الله اكبر بگویید».

و برای دعای مسئلت و طلب می­توان این آیات قرآن کریم را بیان نمود:

﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذۡنَآ إِن نَّسِينَآ أَوۡ أَخۡطَأۡنَاۚ رَبَّنَا وَلَا تَحۡمِلۡ عَلَيۡنَآ إِصۡرٗا كَمَا حَمَلۡتَهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِنَاۚ رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلۡنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِۦۖ وَٱعۡفُ عَنَّا وَٱغۡفِرۡ لَنَا وَٱرۡحَمۡنَآۚ أَنتَ مَوۡلَىٰنَا فَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ [البقرة: 286].

«پروردگارا! اگر ما فراموش كردیم یا به خطا رفتیم، ما را بخاطر آن مورد مؤاخذه قرار مده. پروردگارا! بار سنگین را بر دوش ما مگذار آن چنان كه بر دوش كسانی كه پیش از ما بودند، گذاشتی. پروردگارا! آنچه را كه یارای آن را نداریم بر ما بار مكن و از ما درگذر و ما را ببخشای و به ما رحم فرمای. تو یاور و سرور مایی؛ پس ما را بر جمعیت كافران پیروز گردان».

﴿رَبَّنَا لَا تُزِغۡ قُلُوبَنَا بَعۡدَ إِذۡ هَدَيۡتَنَا وَهَبۡ لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحۡمَةًۚ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡوَهَّابُ٨﴾ [آل عمران: 8].

«پروردگارا! دلهای ما را بعد از آن كه ما را هدایت نموده‌ای، منحرف مگردان و از جانب خود رحمتی به ما عطا كن؛ بی‌گمان تو بخشایشگری».

﴿رَبِّ ٱشۡرَحۡ لِي صَدۡرِي ٢٥ وَيَسِّرۡ لِيٓ أَمۡرِي ٢٦ وَٱحۡلُلۡ عُقۡدَةٗ مِّن لِّسَانِي ٢٧ يَفۡقَهُواْ قَوۡلِي ٢٨﴾ [25-28].

«پروردگارا! سینه‌ام را فراخ و گشاده دار و كار رسالت مرا بر من آسان گردان و گره از زبانم بگشای تا این كه سخنان مرا بفهمند».

﴿رَبَّنَا هَبۡ لَنَا مِنۡ أَزۡوَٰجِنَا وَذُرِّيَّٰتِنَا قُرَّةَ أَعۡيُنٖ وَٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ [الفرقان: 74].

«پروردگارا! همسران و فرزندانی به ما عطاء فرما که باعث روشنی چشمانمان گردند و ما را پیشوای پرهیزگاران بگردان».

و در سوره­ی فاتحه كه بزرگترین سوره­ی قرآن کریم، بلكه بزرگترین سوره­ی تمام كتابهای آسمانی است، دعای عبادت و دعای طلب با هم جمع شده‌اند؛ ابو هریره روایت می­کند که رسول الله ص فرمود:

«قَالَ اللهُ تَعَالَى: قَسَمْتُ الصَّلاَةَ بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي نِصْفَيْنِ، وَلِعَبْدِي مَا سَأَلَ، فَإِذَا قَالَ الْعَبْدُ: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ قَالَ اللهُ تَعَالَى: حَمِدَنِي عَبْدِي وَإِذَا قَالَ: ﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ٣﴾ قَالَ اللهُ تَعَالَى: أَثْنَى عَلَيَّ عَبْدِي وَإِذَا قَالَ: ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤﴾ قَالَ: مَجَّدَنِي عَبْدِي، وَقَالَ مَرَّةً: فَوَّضَ إِلَيَّ عَبْدِي، فَإِذَا قَالَ: ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥﴾ قَالَ: هَذَا بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي، وَلِعَبْدِي مَا سَأَلَ، فَإِذَا قَالَ: ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦ صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ ٧﴾ قَالَ: هَذَا لِعَبْدِي، وَلِعَبْدِي مَا سَأَلَ»[[28]](#footnote-28).

«خداوند فرموده است: من نماز را ميان خودم و بنده­ام به دو نيم، تقسيم نموده­ام و به درخواست بنده­ام پاسخ مثبت می­دهم؛ پس هنگامي كه بنده ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ بگوید، خداوند می‌فرماید: بنده­ام مرا ستایش كرد؛ و وقتی كه بنده ﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ٣﴾ بگوید، خداوند می‌فرماید: بنده­ام مرا ثنا گفت؛ و هنگامی که بنده﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤﴾ بگوید، خداوند می‌فرماید: بنده­ام عظمت مرا بیان كرد. و گاهی می­فرماید: بنده­ام اختیارش را به من سپرد. و هنگامی كه بنده ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥﴾بگوید، خداوند می­فرماید: این ارتباط میان من و بنده­ام است «ارتباط عبودیت و بندگی». و بنده­ام هر چه بخواهد به او می­دهم. و وقتی كه ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦ صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ ٧﴾ بگوید، خداوند می‌فرماید: «این از آن بنده‌ام هست و هر آنچه بخواهد به او عنایت خواهم نمود»».

مطلب هشتم: شناخت خداوند طبق برنامه­ی قرآني و نبوي

شناخت خداوند متعال بر اساس برنامه­ی قرآنی و نبوی باعث قدرت یافتن در روی زمین می­شود و دوری از او، باعث شکست و نابودی خواهد شد.

ما باید بدانیم که شناخت خداوند طبق منهج قرآن کریم و سنت نبی مکرم اسلام، باعث تحكیم اعتقاد راستین و شناخت واقعی خداوند خواهد شد و انسان را وادار به حركت در صراط مستقیم خواهد نمود. این شناخت، انسان را به خداوند نزدیک می‌نماید، خشنودی خداوند را به ارمغان می‌آورد، باعث نزول بركات می­شود، سبب نصرت و تأیید الهی، قدرت یافتن در روی زمین و تحقق وعده‌های الهی می­گردد:

﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرۡتَضَىٰ لَهُمۡ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعۡدِ خَوۡفِهِمۡ أَمۡنٗا﴾ [النور: 55].

«خداوند به كسانی از شما كه ایمان آورده‌اند و كارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد كه آنان را قطعاً جایگزین و وارث حكومت ـ گذشتگان ـ در زمین خواهد كرد همان گونه كه پیشینیان را جایگزین انسانهای قبل از خودشان نموده است. همچنین آیین ایشان را كه برای آنان ‌پسندید، حتماً پابرجا و برقرار خواهد ساخت و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدّل می‌سازد».

پس هرگاه، انسان از دینی كه خداوند برایش انتخاب نموده است، اعراض و رویگردانی کند، قدرت و حکومتش از هم می­پاشد و دشمن بر او غلبه می­کند و پیروز می­شود.

امام ابن تیمیه در مورد آثار مخربی كه از اینگونه انحرافات در جامعه­ی اسلامی شکل می­گیرد، صحبت می‌کند و می‌گوید: «جعد بن درهم همان کسی است كه آخرین خلیفه­ی بنی امیه ؛مروان بن محمد جعدی؛ به او نسبت داده شده بود. او چنان سایه­ی نحسی بر مروان انداخت که باعث زوال دولت وی گردید. بله، هرگاه بدعتها که با دین انبیا سازگاری ندارند، گسترش یابند خداوند از كسانی كه با پیامبران مخالفت می‌کنند، انتقام می­گیرد. به همین سبب، هنگامی كه ملحدان باطنی مذهب‌ ظهور كردند و بر شام و سرزمین‌های دیگری تسلط پیدا کردند، نفاق و بی‌دینی كه اساس اندیشه­ی آنها بود، آشکار گردید. آنها در واقع مانند فرعون خالق را انکار می­کردند واز عبادتش استنکاف داشتند و بهترین چیزی كه بدان تظاهر می‌جستند همان رفض بود. پس نیکو‌ترین و نزدیكترین آنها به اسلام رافضی­ها بودند؛ همان کسانی که باعث رفض و الحاد در جامعه­ی اسلامی شدند. حتی گروههایی مانند بنی حمران و غالیه كه در شام سكنی داشتند و بنی بویه در مشرق جزو کسانی بودند که گرایش شیعی داشتند.

و ابن سینا و خانواده‌اش از جمله افراد آنها بودند. به همین خاطر بود كه ابن سینا به فلسفه مشغول شد.

سرآغاز ظهور رافضی­ها هنگام به حکومت رسیدن مقتدر بود. و این، سرآغاز انحلال دولت عباسی بود. به همین خاطر او را در آن موقع امیرالمؤمنین اموی در اندلس می‌خواندند؛ زیرا تا آن وقت او را بدان نام فرا نمی‌خواندند. او می‌گفت: مسلمانان نباید دارای دو خلیفه باشند، وقتی كه مقتدر حكومت را به دست گرفت، ابن سینا گفت: این بچه است و ولایت وی صحیح نیست و بعداً او را بدان اسم نام نهادند.

همچنین شیخ الاسلام از بنی عبیدالله قداح سخن به میان آورده و می‌گوید: آنها در باطن ملحد و بی‌دین و منافق بودند. همچنین نسبی كه آنها مدعی آن بودند، همانند دینشان باطل بود. برخلاف سلسله­ی اموی و عباسی که نسب آنها صحیح بود و مانند سایر خلفای مسلمین، مسلمان بودند.

آنگاه شیخ الاسلام به این مسأله می­پردازد که ظهور نفاق و بدعت و گناه چگونه باعث تسلط دشمنان بر مسلمانان گردید و چگونه نصرانی­های روم اندک اندک به سرزمین شام و جزیره سرازیر شدند و مرزهای شام را یكی بعد از دیگری درنوردیدند تا اینكه در اواخر قرن چهارم به بیت‌المقدس رسیدند. سپس، دمشق را محاصره كردند و مردم شام با بدترین وضع میان كفار نصاری و منافقان بی‌دین زندگی می‌كردند.

شیخ الاسلام همچنین توضیح می‌دهد كه چگونه خداوند متعال پیروان این دین را عزت بخشید آن هنگامی که نورالدین شهید به حکومت رسید و به دستورات اسلام عمل نمود و دین خدا را آشکار ساخت و در راه خدا جهاد کرد. و همچنین هنگامی که صلاح‌الدین ایوبی سپاه نصاری را در هم شكست، خداوند بوسیله­ی او اسلام را آشکار ساخت و مرتدان و فاسدان را قلع و قمع نمود.

شیخ الاسلام در مورد تأثیر ظهور بدعت­ها، انحرافات و گمراهی­ها در جوامع اسلامی بطور مفصل صحبت می­نماید و توضیح می­دهد که چگونه ظهور این بدعتها باعث ذلت و خواری مسلمانان و تسلط دشمنان بر آنها گردید. همچنین توضیح می­دهد که چگونه استقامت مسلمانان بر دین خدا باعث عزت و اقتدار اسلام و مسلمانان می­شود تا آنجا كه می‌گوید: «منظور این است كه انقراض دولت بنی امیه به سبب جعد بن درهم و یک سری عوامل دیگر بود»[[29]](#footnote-29).

مبحث چهارم: فوايد خيالي

برخی از پژوهشگران حوزه­ی اسماء و صفات خداوند یک سری فواید و منافع برای اسماء وصفات برمی­شمارند که هیچ عقل و نقلی بر آنها دلالت نمی‌كند. ما در این باب به ذكر برخی از آنها می­پردازیم تا مسلمانان برای آنچه که انجام می­دهند یا ترک می­کنند، دلیل و برهانی داشته باشند.

مطلب اول: گمان بر اين كه اسماء خداوند داراي خواص و اسراري نهفته است

گروهی معتقدند كه هر اسمی از اسم­های خداوند متعال دارای خواص و اسراری ویژه است و برخی­ها پا را از این هم فراتر نهاده‌ و گمان می‌کنند كه هر اسمی از اسماء خداوند متعال یک خادم روحانی دارد و از كسی كه آن ذکر را همیشه ورد زبانش نماید محفاظت و نگهداری می‌کند. بعضی­ها هم معتقدند كه آنها می‌توانند از طریق اسم­های الله اسرار نهفته‌ی غیبی و پنهان جهان را كشف كنند. و تعدادی فکر می­کنند كه اسم اعظم خداوند رازی است که در اختیار بعضی از افراد قرار می­گیرد و آنها به وسیله­ی آن مسایل پیچیده را حل می­کنند و اعمال خارق العاده­ای انجام می‌دهند و در مجموع، این افراد ویژگیهایی دارند كه دیگران از آن بی‌بهره‌اند.

صاحبان این نظریه هیچ دلیلی از قرآن کریم و سنت صحیح پیامبر اکرم ص ندارند، و چیزهایی را كه آنان بدانها تکیه می‌کنند، در حقیقت، دلیل محسوب نمی‌شود. و هر نظریه­ای که چنین وضعیتی داشته باشد، از هیچ اعتباری برخوردار نیست. و برای رد آن، صرفا این حدیث رسول مکرم اسلام ص کفایت می­نماید که فرمود: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ». «هر کس، کاری انجام دهد که دستور ما بر آن نیست، آن کارش، مردود و باطل است».

قابل یادآوری است که این نظریه دروازه­ی خرافات را بر امت باز کرده است تا جایی که ساحران و شعبده بازان از همین دروازه وارد شده­اند. لذا شما بندگان شیطان را می‌بینید که مردم را با سحر و شعبده‌بازی فریب می‌دهند و گمان می‌کنند كه می­توانند انسان‌های دیگر را تسخیر کنند و در آنها تأثیر ‌بگذارند. همچنین اینگونه وانمود می­کنند که با دست یافتن به اسرار اسماء و صفات والای خداوند، به اخبار غیبی پی می‌برند.

متأسفانه چنین افرادی هنوز در جوامع اسلامی وجود دارند و تعدادی از انسانهای ساده لوح به آنها اعتماد دارند و از گمراهی­شان پیروی می‌كنند. واجب است كه علما و طلاب علوم دینی مردم را از چنین انسانهایی برحذر دارند.

مطلب دوم: درخواست تشبيه به صفات خداوند متعال

برخی از پژوهشگران معتقدند كه از جمله فواید شناخت صفات خداوند، تشبیه یا تخلق به اخلاق خداوند است. ما باید بدانیم که این عبارت از این مقوله­ی فیلسوفان گرفته شده است كه می‌گویند: فلسفه تشبه به خداوند به اندازه­ی توان است.

همینجا باید بگویم که این طرز تفكر به دلایل زیر نمی­تواند درست باشد:

اول**:** جایز نیست كه ما عبارت «اخلاق الله» را بر صفات الله اطلاق نماییم؛ چرا که اخلاق از آن انسان است؛ اما آنچه كه مربوط به خداوند است، همان صفات است.

دوم**:** فیلسوفان تناقض گویی می­کنند؛ از یک طرف، روش فكری آنها صفات خداوند را نفی می‌كند و از طرفی دیگر، انسان را به تشبه به اخلاق خداوند فرا می‌خوانند!!.

سوم**:** اگر فرض نماییم که گویندگان مقوله­ی فوق، صفات خداوند متعال را قبول داشته باشند، باز هم نصوص دینی ما را از اطلاق برخی از صفات بر انسانها منع نموده­اند؛ چنانکه خداوند ما را از اتصاف به صفت كبر و عظمت نهی فرموده است؛ چرا كه تنها خداوند است كه متكبر و عظیم می‌باشد.

صحیح این است كه بگوییم: لازم است ما خود را با اخلاقی آراسته نماییم كه خداوند ما را بدان دستور داده، و از اخلاقی كه ما را از آن منع نموده، دوری جوییم؛ خداوند به ما دستور داده است تا خود را به صفت رحمت، صداقت و علم که خداوند نیز متصف به این صفات است، بیاراییم. از طرفی دیگر، ما را از متصف شدن به تکبر و عظمت که از صفات خودش هستند، منع نموده است. همچنین ما را از متصف شدن به صفاتی مانند دروغ، غیبت و سخن‌چینی که خودش هم متصف به آنها نیست، منع نموده است.

فصل اول  
نام‌هاي مبارك خداوند

مبحث اول: تحقيق درباره­ی تعداد نامهاي خداوند

گروهی از علما معتقدند كه نامهای خداوند منحصر به نود و نه اسم­اند و بیشتر از این نیستند و در این راستا از حدیث پیامبر اکرم ص استدلال می‌نمایند كه بر همین عدد تصریح نموده است.

ابن حزم می‌گوید: «خداوند دارای نود و نه نام است كه معروف به اسماء الله الحسنی هستند و هر كس از طرف خودش، چیزی به آنها اضافه کند، در این باره دچار انحراف شده است. و آنها همان اسم­هایی هستند که در قرآن و سنت ذكر شده‌اند»[[30]](#footnote-30).

ایشان با سند خودش این حدیث را آورده است كه رسول الله ص فرمود: «خداوند نود و نه اسم دارد. یعنی یكی كمتر از صد. هر كس كه آنها را حفظ نماید، به بهشت می­رود». در روایت همام كه یكی از راویان این حدیث است علاوه بر آن، آمده است که: «خداوند فرد است و عدد فرد را دوست دارد».

سپس ابن حزم می‌گوید: «به صحت رسیده است که خداوند دارای نود و نه اسم   
می­باشد؛ لذا برای هیچکس جایز نیست كه برای خداوند نام دیگری را جایز بداند، چرا که پیامبر اکرم ص فرمود: «خداوند نود و نه اسم دارد یعنی یکی کمتر از صد»[[31]](#footnote-31).

اما جمهور علما منحصر دانستن نامهای خداوند را در این تعداد نمی­پسندند. و آنچه که آنها را به این سمت سوق داده است، وجود نصوصی است كه دال بر این است که تعداد آنها بیشتر از این می‌باشد.

ابن حجر عسقلانی / می‌گوید: «جمهور علما معتقدند كه نامهای خداوند در این تعداد منحصر نمی‌شود؛ بلكه بیشتر از این است و امام نووی نقل کرده است که علما بر این رأی، اتفاق نظر دارند.... و این دیدگاه را روایت ابن مسعود از رسول الله ص كه امام احمد آن را روایت كرده و ابن حبان آن را صحیح دانسته، تأیید می‌نماید:

«أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ، سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ، أَوْ أَنْزَلْتَهُ فِيْ كِتَابِكَ، أَوْ عَلَّمْتَهُ أَحَداً مِنْ خَلْقِكَ، أَوِ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِيْ عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ، أَنْ تَجْعَلَ الْقُرْآنَ رَبِيْعَ قَلْبِيْ، وَنُوْرَ صَدْرِيْ، وَجَلاَءَ حُزْنِيْ، وَذَهَابَ هَمِّيْ». «الهى! من بوسیله­ى هر اسمى كه خـود را بـدان نام نهاده­اى، یـا در كتابت نازل نموده­اى، یا به یكى از مخلوقاتت تعلیم داده­اى، یا ترجیح داده­اى كه نزد تو در علم غیب بماند، از تو مسألت مى­نمایم كه قرآن را بهار دلم، نور سینه­ام و برطرف كننده­ى غم و اندوه من بگردانى».

و نزد مالک از كعب الاحبار در دعا آمده است كه: «أسألك باسمائك الحسنی ما علمتُ منها و ما لم أعلم». «خدایا! تو را با نام‌های زیبایت فرا می‌خوانم، اعم از نامهایی كه می‌دانم و یا نمی‌دانم». و طبری شبیه این دعا را از قتاده روایت نموده است»[[32]](#footnote-32). همچنین در حدیث آمده است كه: «لاَ أُحْصِيْ ثَنَاءً عَلَيْكَ، أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ» «خدایا! ستایش­های تو قابل شمارش نیست و از عهده­ی من خارج است. بدون تردید تو آنچنانى كه خود فرموده­اى».

و در حدیث شفاعت آمده است که: «فیفتح على من محامده بما لا أحسنه الآن». «دروازه‌های حمد و ثنای الهی برایم گشوده می­شود که هم اینک آنها را خوب نمی­دانم».

چنانکه ملاحظه می­نمایید حدیث ابن مسعود نامهای خداوند را به سه دسته تقسیم نموده است:

دسته­ی اول**:** نامهایی هستند كه خداوند در كتابش نازل نموده است؛ لذا هر كه از قرآن آگاهی داشته باشد و آیات آن را مورد بررسی قرار دهد، می‌تواند آن نامها را استخراج نماید.

دسته­ی دوم**:** نامهایی هستند كه خداوند به برخی از بندگانش تعلیم داده است؛ مثل اینکه به برخی از فرشتگان یا همه­ی فرشتگان ـ بدون انسانها ـ یا به بعضی از اولیا آموزش داده است.

دسته­ی سوم**:** نام‌هایی هستند كه تنها خودش می‌داند و هیچ پیامبر و فرشته و یا انسانی از آن اطلاع ندارد.

و اینگونه معلوم می­شود كه تعداد نام‌های خداوند بیشتر از نود و نه اسم می­باشد. چرا که برخی از نام­ها را فقط خود خداوند می­داند و برخی را صرفا به بعضی از مخلوقاتش آموزش داده و در کتابش نازل نفرموده است. پس انسان نمی‌تواند تمام نامهای خداوند را برشمارد.

به همین سبب، علما می‌گویند: هدف پیامبر اکرم ص از حدیث: «إِنَّ لِلهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا، مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الـْجَنَّةَ» منحصر نمودن اسم‌های خداوند نبوده است؛ بلكه هدفش این بوده که هر كس این اسمها را حفظ کند، وارد بهشت می­شود[[33]](#footnote-33).

ابن قیم / می‌گوید: «نام‌های مبارک خداوند منحصر نمی­شوند و با عدد تعیین نمی‌گردند؛ زیرا خداوند اسماء و صفاتی دارد كه بجز خودش هیچ کس دیگری حتی فرشتگان مقرب و انبیا نیز از آنها آگاهی ندارند»[[34]](#footnote-34).

شیخ الاسلام ابن تیمیمه می‌گوید: «مقید بودن نامهای خداوند با عدد، شامل اسماء موصوفه می‌شود و اسماء موصوفه تعداد مشخصی است.

پس جمله‌ی «مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الـْجَنَّةَ» صفت «تِسْعَةً وَتِسْعِينَ» یعنی نود و نه است و یک جمله­ی جدید و مبتدا نمی­باشد. و مفهومش این است که خداوند نود و نه اسم دارد که هر کس آنها را حفظ کند، وارد بهشت می­شود. و این جمله مانند این است که کسی می­گوید: من صد برده دارم که آنها را برای آزادی آماده نموده­ام یا اینكه صد درهم دارم که آنها را برای صدقه آماده نموده‌ام. در تمام این جمله­ها، همان عددی ذکر شده که موصوف به این صفت هست نه اینکه او تنها همین تعداد را دارد؛ چرا که پیامبر اکرم ص نفرموده که: اسمهای خداوند متعال نود و نه اسم هستند.»[[35]](#footnote-35)

ابن قیم می‌گوید: «فرموده­ی پیامبر که: «إِنَّ لِلهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا، مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الـْجَنَّةَ» یک جمله است و «مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الـْجَنَّةَ» صفت آن است نه خبری مستقل. و معنای آن چنین است که: خداوند نامهایی دارد كه هر کس آنها را حفظ كند، وارد بهشت خواهد شد.

و این جمله، منافاتی ندارد با اینکه خداوند نامهای دیگری هم داشته باشد. مثل اینکه شما می‌گویید: فلانی صد برده دارد كه آنها را برای جهاد آماده كرده است. این جمله، منافاتی ندارد با اینکه آن فرد برده‌های دیگری داشته باشد و آنها را برای کارهای دیگر آماده كرده باشد. و در این مطلب، هیچ اختلافی میان علما وجود ندارد»[[36]](#footnote-36).

اگر كسی بگوید: در صورتی که خداوند نامهای زیادی دارد و منحصر به این عدد نیستند، پس چرا برشمردن و حفظ کردن در نود و نه اسم منحصر شده است؟

ما می‌گوییم: دانشمندانی كه قایل به بیشتر از نود و نه هستند، در این باره دو قول دارند:

**اول:** نامهایی كه حفظ آنها باعث ورود به بهشت می‌شود، نام‌هایی معین و مشخص و پراكنده‌ در میان نامهای فراوان خداوند می­باشند. و از آنجایی که رسول اکرم ص این نامها را مشخص ننموده و در این زمینه هیچ حدیثی از او به صحت نرسیده است، پس انسان زمانی مشمول این ثواب بزرگ می­گردد که تمام نام‌هایی را که در قرآن و سنت وارد شده­اند، حفظ نماید تا مطمئن شود که نود و نه اسمی را که باعث ورود به بهشت می­شوند، حفظ نموده است.

ابن العربی می‌گوید: «نود و نه اسم در میان كل اسمها پنهان شده‌اند تا اینكه ما خداوند را با تمام نامهایش بخوانیم و اینگونه در میان آنها به آن نود و نه اسمی که وعده­ی بهشت در آنها است، دست پیدا كنیم»[[37]](#footnote-37).

ابن العربی معتقد است كه نود و نه اسم خداوند که حفظ آنها بهشت را به ارمغان می­آورد، در قرآن و سنت وجود دارند؛ ولی مشخص نشده­اند، همانگونه كه ساعت اجابت در روز جمعه، شب قدر در رمضان و گناهان كبیره از میان سایر گناهان مشخص نشده‌اند تا اینكه فرد در تمام اوقات جمعه و تمام شبهای رمضان مشغول عبادت شود و از تمام گناهان دوری کند. همچنین نود و نه اسم خداوند بطور دقیق مشخص نشده‌اند تا ما خداوند را با تمام اسمهایش بخوانیم و اینگونه به آن نود و نه اسم دست یابیم.

امام فخر رازی نیز چنین دیدگاهی دارد؛ ابن حجر عسقلانی از ایشان روایت كرده كه: «منظور از عدم تفسیر آنها، این است كه فرد همیشه خداوند را با تمام اسمهایش بخواند به امید اینكه به آن نامهای مخصوص دست یابد ـ و وارد بهشت گردد ـ همانگونه كه لحظه­ی اجابت در روز جمعه، شب قدر و نماز وسطی، تعیین نشده‌اند».

لذا ابن العربی در كتاب با ارزش خود «احكام القرآن» صد و چهل و شش اسم برای خداوند برمی‌شمارد و می‌گوید: سی نام باقی مانده‌ است که آنها را در کتاب «الأمد الأقصی» آورده­ام[[38]](#footnote-38).

ابن حجر می‌گوید: «قاضی ابوبكر بن عدی از بعضیها روایت كرده كه خداوند هزار اسم دارد. ابن العربی می‌گوید: این، تعداد كمی از آنها است»[[39]](#footnote-39) .

دوم**:** منظور از عدد مذكور همان حفظ نود و نه اسم از میان سایر اسمهای خداوند متعال است. پس هر كس این تعداد از اسمهایش را حفظ كند، مستحق این پاداش خواهد شد. و آنها هم نود و نه اسم­اند که معین و مشخص نشده­اند.

شیخ الاسلام در تبیین این دو دیدگاه می‌گوید: كسانی كه اسمهای خداوند را جمع‌آوری نموده‌اند و همچنین دیگران بر این اعتقادند که اسمهایی که هرکس آنها را حفظ كند وارد بهشت می‌شود، معین و مشخصی نیستند؛ بلكه هر كس كه نود و نه اسم را از اسمهای خداوند حفظ كند، وارد بهشت خواهد شد. و آن دو اسمی كه دارای یک معنا هستند، یكی از آنها می‌تواند جانشین دیگری شود؛ مانند أحد و واحد، و معطی و مغنی»[[40]](#footnote-40).

البته آنچه را كه ابن تمیمه در آخر ذكر كرده، خود توجیه سومی برای این موضوع است.

مبحث دوم: تعيين نامهاي مبارك خداوند

پیامبر اسلام ص با وعده­ی بهشت، مؤمنان را تشویق نموده است تا نامهای خداوند را حفظ کنند و برشمارند به این امید که وارد بهشت گردند.

نام‌های خداوند در روايت ترمذی:

در تعیین این نام‌ها حدیثی وارد شده است كه ترمذی و ابن ماجه آن را روایت كرده‌اند؛ در سنن ترمذی از ابوهریره روایت است كه پیامبر اکرم ص فرمود:

«إِنَّ لِلهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا، مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الـْجَنَّةَ». «خداوند نود و نه نام دارد که هر كس آنها را حفظ نماید، وارد بهشت خواهد شد».

«هُوَ اللهُ الَّذِى لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، الـْمَلِكُ، الْقُدُّوسُ، السَّلاَمُ، الْـمُؤْمِنُ، الـْمُهَيْمِنُ، الْعَزِيزُ الـْجَبَّارُ، الـْمُتَكَبِّرُ، الْـخَالِقُ، الْبَارِئُ، الـْمُصَوِّرُ، الْغَفَّارُ، الْقَهَّارُ، الْوَهَّابُ، الرَّزَّاقُ، الْفَتَّاحُ، الْعَلِيمُ، الْقَابِضُ، الْبَاسِطُ، الَخَافِضُ، الرَّافِعُ، الـْمُعِزُّ، الـْمُذِلُّ، السَّمِيعُ، الْبَصِيرُ، الـْحَكَمُ، الْعَدْلُ، اللَّطِيفُ، الْـخَبِيرُ، الْـحَلِيمُ، الْعَظِيمُ، الْغَفُورُ، الشَّكُورُ، الْعَلِىُّ، الَكَبِيرُ، الـْحَفِيظُ، الـْمُقِيتُ، الـْحَسِيبُ، الـْجَلِيلُ، الْكَرِيمُ، الرَّقِيبُ، الـْمُجِيبُ، الْوَاسِعُ، الْـحَكِيمُ، الْوَدُودُ، الـْمَجِيدُ، الْبَاعِثُ، الشَّهِيدُ، الـْحَقُّ، الْوَكِيلُ، الْقَوِىُّ، الْمَتِينُ، الْوَلِىُّ، الـْحَمِيدُ، الـْمُحْصِى، الـْمُبْدِئُ، الـْمُعِيدُ، الـْمُحْيِى، الـْمُمِيتُ، الـْحَىُّ، القَيُّومُ، الْوَاجِدُ، الـْمَاجِدُ، الْوَاحِدُ، الصَّمَدُ، الْقَادِرُ، الْـمُقْتَدِرُ، الْـمُقَدِّمُ، الـْمُؤَخِّرُ، الأَوَّلُ، الآخِرُ، الظَّاهِرُ، الْبَاطِنُ، الْوَالِى، الـْمُتَعَالِى، الْبَرُّ، التَّوَّابُ، الـْمُنْتَقِمُ، الْعَفُوُّ، الرَّءُوفُ، مَالِكُ الْـمُلْكِ، ذُو الـْجَلاَلِ وَالإِكْرَامِ، الـْمُقْسِطُ، الـْجَامِعُ، الْغَنِىُّ، الـْمُغْنِى، الـْمَانِعُ، الضَّارُّ، النَّافِعُ، النُّورُ، الـْهَادِى، الْبَدِيعُ، الْبَاقِى، الْوَارِثُ، الرَّشِيدُ الصَّبُورُ»[[41]](#footnote-41) .

میزان صحت احادیث وارده در مورد اسماء خداوند

اگر احادیثی که نامهای خداوند را به صراحت بیان می­کنند، صحیح می­بودند، کسانی که می‌خواستند آنها را حفظ کنند، بی­نیاز می­شدند. اما ناقدان و حافظان حدیث این احادیث را ضعیف دانسته و آنها را از نظر سند و متن مورد نقد قرار داده‌اند.

بله، سند این احادیث به سبب ضعف راویانش، ضعیف می­باشد. و متن آنها نیز اضطراب و اختلاف دارد.

امام ترمذی بعد از روایت حدیث فوق، می‌گوید: «این، حدیث غریبی است؛ افراد متعددی آنرا از صفوان بن صالح روایت نموده­اند و ما آن را بجز از طریق صفوان بن صالح نمی‌شناسیم و او هم نزد اهل حدیث، ثقه است.

این حدیث با طرق مختلفی از ابوهریره روایت شده است. ما در هیچ یک از روایات صحیح ‌الاسناد، به جز این حدیث ندیده­ایم که نامها در آن ذکر شوند»[[42]](#footnote-42).

ابن حجر در تخریج خود می‌گوید: «این حدیث، دارای طرق گوناگونی است؛ ابن خزیمه، ابن حبان، ترمذی و حاكم آن را از طریق ولید از شعیب از ابو زناد از اعرج از ابوهریره روایت كرده‌اند و نامهای خداوند را ذكر نموده‌اند. همچنین آدم بن ابو إیاس این حدیث را با سندی دیگر از ابوهریره روایت كرده و نامهای خداوند را ذکر کرده است. و این حدیث، سند صحیحی ندارد».

ابن حجر می‌گوید: «همچنین این حدیث را ابن ماجه از طریق زهیر بن محمد از موسی بن عقبه از اعرج روایت نموده و اسمهای خداوند را ذکر کرده است. و این روایت در ترتیب ذكر نامها و اضافه و كم کردن آنها با روایت ترمذی اختلاف دارد.

در این روایت، اسم‌هایی مانند: البار، الراشد، البرهان، الشديد، الواقي، القائم، الحافظ، الفاطر، السامع، الـمعطي، الأبد، الـمنير و التام اضافه بر اسمهای روایت ترمذی آمده‌اند.

و طریقی را كه ترمذی بدان اشاره نموده است، حاكم در المستدرک از طریق عبدالعزیز بن حسین از ایوب از هشام بن حسان از محمد بن سیرین از ابوهریره روایت كرده است که در آن نیز کم و زیاد شدن نامها نسبت به روایت ترمذی مشاهده می‌شود.

وی می‌گوید: حدیثی که از ایوب و هشام به صحت رسیده است، بدون ذكر نام­ها است.

حاكم می‌گوید: عبدالعزیز فردی ثقه است. من می‌گویم: بلکه محدثین بر ضعف او اتفاق نظر دارند. امام بخاری، مسلم و ابن معین او را واهی (بسیار ضعیف) دانسته‌اند. بیهقی می‌گوید: نزد اهل حدیث ضعیف است. بیهقی اضافه می‌کند که: احتمال دارد كه ذکر اسمهای خداوند از طرف بعضی از راویان باشد. به همین سبب، امام بخاری و مسلم از آوردن حدیث ولید در صحیحین خودداری نموده­اند.

قاضی ابوبكر بن العربی می‌گوید: نمی‌دانم كه آیا ذکر این نام‌ها در حدیث وجود دارد یا سخن خود راویان است؟!.

ابن حجر می‌گوید: دلیل بر ضعف آن، اختلاف در آن است با اینكه حدیث ولید از لحاظ سند ارجح‌ترین آنها است.

ابو محمد بن حزم می‌گوید: احادیث مضطربی نام‌های خداوند را برشمرده­اند كه هیچ یک از آنها صحیح نیستند.

ابن عطیه می‌گوید: حدیث ترمذی، حدیثی متواتر نیست و ذکر برخی از اسمهایی که در این حدیث وارد شده­اند شاذ است. همچنین در دعای نبی اکرم ص یا حنان و یا منان آمده است اما در حدیث ترمذی هیچ یک از این دو نام ذکر نشده است»[[43]](#footnote-43).

حافظ ابن حجر در «فتح الباری» بیشتر به تخریج این حدیث پرداخته است. وی طرق مختلف آن را در كتابهای حدیث بیان نموده و ضعفش را آشکار ساخته است. سپس می­گوید: «مشکل این حدیث نزد امام بخاری و مسلم تنها متفرد بودن ولید در روایت این حدیث نیست؛ بلكه در این حدیث، اختلاف، اضطراب، و تدلیس نیز وجود دارد و احتمال ادراج نیز منتفی نیست»[[44]](#footnote-44).

یکی از كسانی كه به طور قطع، احادیثی را كه نود و نه اسم را ذکر کرده­اند، ضعیف دانسته، امام ابن تمیمه است؛ او می‌گوید: «حدیث صحیحی از رسول الله ص در تعیین نود و نه اسم روایت نشده است»[[45]](#footnote-45).

همچنین وی مانند سایر حافظان حدیث این نظریه را ترجیح داده كه نامها را در روایت ترمذی یكی از راویان حدیث بنام ولید بن مسلم از شیوخش نقل نموده است[[46]](#footnote-46).

از جمله دلایل دیگر بر عدم صحت این حدیث، این است كه: تعدادی از نامهایی كه در قرآن و سنت آمده‌اند مانند رب، خلاق، قدیر و قریب در این حدیث نیامده­اند. همچنین در این حدیث نامهایی مانند صبور، محصی، رشید و باقی ذکر شده كه هیچ نصی دال بر آنها در كتاب و سنت وجود ندارد.

سبب اختلاف در تعيين نام‌هاي مبارك خداوند

از آنجایی كه نصوصی که نامهای خداوند را برشمرده­اند، صحیح‌ نیستند، دانشمندان اسلامی برای شناختن و معرفی آنها بسیار تلاش نموده‌اند. و بعضی در تعیین آنها راه افراط را در پیش گرفته و بیشتر از یک صد و پنجاه نام برای خداوند برشمرده­اند. در مقابل، برخی دیگر راه تفریط را پیموده­اند. در نتیجه، نتوانسته‌اند آنها را به نود و نه اسم برسانند.

ابن حزم آنها را برشمرده و به هشتاد و یک اسم رسانده است؛ زیرا او مدعی است كه تنها نام­هایی را آورده كه در قرآن کریم به صیغه‌ی اسم آمده است. اما در حقیقت، اینگونه نیست؛ زیرا وی برای این كار وارد عرصه­ی حدیث نیز شده است[[47]](#footnote-47).

ابن العربی در كتاب «احكام القرآن» یک صد وچهل و شش اسم برشمرده و در كتاب دیگرش «الأمد الأقصی» یک صد و هفتاد و شش اسم ذکر نموده است[[48]](#footnote-48).

ابن وزیر هم آنها را به یک صد و هفتاد و سه اسم رسانده است ولی در شمارش آنها را یک صد و پنجاه و هفت اسم می­داند[[49]](#footnote-49).

ابن حجر می‌گوید: ابن العربی از بعضیها نقل كرده كه خداوند دارای هزار اسم است. ابن العربی بعد از این نقل قول، می‌گوید: اینها بسیار اندک­اند.

ابن حجر از فخر رازی روایت می‌كند كه ایشان از برخی نقل كرده­اند كه خداوند دارای چهار هزار اسم است. گفتنی است که طبق گفته­ی ابن حجر، اینها ادعاهایی است كه نیاز به دلیل دارد.[[50]](#footnote-50)

تا آنجا كه من اطلاع دارم، تمام آنچه را كه دانشمندان علوم دینی جزو نام‌های خداوند به حساب آورده‌اند، دویست و نود اسم می‌باشد و ما آنها را جهت آگاهی شما متذکر می‌شویم:

الله، الآخذ، الإله، الأول، الآخر، الأكرم، الأعلی، الأكبر، الأعظم الأعَز، الأعلم، الأحكم، الأقوی، الأقرب، الأبد، الأمد، الأحد، أرحم الراحمين، أحكم الحاكمين، أسرع الحاسبين، أحسن الخالقين، أهل التقوی، أهل الـمغفرة.

البارئ، البديع، البر، الباطن، الباسط، الباعث، الباقي، البرهان، البالغ امره البالي، البصير، البادي.

التواب، الثابت، الجبار، الجام، الجليل، الجاعل، الجواد، الجميل، الحليم، الحكيم، الحيّ، الحسيب، الحميد، الحق، الحكم، الحافظ، الحفي، الحاسب، الحنان، الحاكم.

الخالق، الخلاق، الخبير، الخافض، خيرالـماكرين، خير الرازقين، خير الناصرين، خیر الفاصلین، خير الوارثين، خير الـمنزلين، خير الراحمين، خير الحافظين، خير الغافرين، خير وأبقي.

الدائم، الدّهر، الداعي، الدافع، الديان، الدارئ.

ذوالجلال و الإكرام، ذوالطول، ذوالقوة، ذوالفضل، ذوالرحمة، ذوالعرش، ذوالعقاب، ذوالـمعارج، ذوالجبروت، ذوالـملكوت، ذوالكبرياء، ذوالعظمه.

الرحمن، الرحيم، الرزاق، القريب، الرئوف، الرب، الرافع، الرشيد، الرضا، الراشد، رابع الثلاثة، الرفيق، الرفيع، رفيع الدرجات، الزارع، السلام.

السميع، السابق، سريع العقاب، سريع الحساب، السالـم، السخط، السيّد، السبّوح، سادس الخمسة، الشكور، الشاكر.

الشهيد، الشفيع، الشافي، شديدالعقاب، شديد الـمحال، شئ.

الصمد، الصبور، الصادق، الضار.

الطيب، الطبيب، الطاهر، الظاهر، العزيز.

العالـم، العليم، العلاّم، العليّ، العظيم، العدل، العادل، العفوّ، عدو الكافرين، عين، الغفور، الغفّار، الغافر، الغالب، الغني، الغيور.

الفاطر، فالق الحبّ و النوى، فالق الإصباح، الفعّال لما يريد، الفاعل، الفاتن، الفرد، الفاتح، الفتّاح.

القائم، القيِّم، القيَّام، القهَّار، القاهر، القدُّوس، القريب، القيوم، القادر، القدير، قابل التوب، القاضي، القوي، القديم، القاسم، القاصم، القابض.

الكبير، الـمستغات، الكريم، الكفيل، الكافي، الكائن، الكاتب، كاشف الضر، كثير العفو، اللطيف.

الـمالك، الـمليك، الـمستعاذ، الـملك، الـمؤمن، الـمعاذ، الـمهيمن، الـمتكبر، الـمصوِّر، الـمستجار، الـمحيط، الـمولى، الـمجيب، الـمقيت، الـمجيد، الـماحي، الـمبين، الـمتين، الـمقتدر، الـمستعان، الـمحيي، الـمثبت، الـمتعالي، الـمقدر، الـمستمع، الـمعطي، الـمؤيِّد، الـمغيث، الـمنيب، الـمدبر، الـمنعم، الـمتفضل، الـمدافع، الـمنير، الـمنَّان، الـموئل، الـماهد، الـمسعر، الـمجيد، الـمحسن، الـمحسان، الـمتكلم، الـمملي، الـمبقي، الـمزكِّي، الـموجد، الـمبدع، الـموجود، الـمعزّ، الـمذل، الـموفق، الـمحصي، الـمبدي، الـمعيد، الـماجد، الـمقدم، الـمصرِّف، الـمؤخر، الـمقسط، الـمغني، الـمانع، الـمكرم، الـممكن، الـمبرم، الـمنذر، الـمرسل، الـموسع، الـمنشي، الـمخشي، الـمريد، الـمحبّ، الـمبغض، الـمبتلي، الـمبلي، الـمرهوب، الـممتحن، الـمثيب، الـمستجيب، الـمنتقم، الـمطعم، الـملجأ، الـمسقي، الـمذكور، الـمعبود، متمُّ نوره، مقلِّب القلوب، الـمنجا، مخزي الكافرين، مخرج الحي من الـميت و مخرج الـميت من الحي، الـمنجي.

الناصر، النصير، النور، النفس، الهادي.

الوهَّاب، الواسع، الوكيل، الودود، الوارث، الوليّ، الواحد، الواجد، الوالي، الوفي، الواقي، الوتر.

مبحث سوم: قواعد و قوانيني كه در پرتو آنها نامهاي خداوند تعيين مي‌گردند

در برابر نام‌های فراوانی كه علما برای خداوند متعال ذكر كرده‌اند، لازم است كه پژوهشگران، اصول و قواعدی وضع نمایند تا در پرتو آنها نام­های خداوند از سایر نام­ها جدا گردد.

اما بنده در میان علما كسی را نیافتم كه به این امر مهم پرداخته باشد؛ لذا تلاش نمودم تا این اصول و ضوابط را شناسایی و پایه گذاری کنم تا مرجعی برای تعیین و جدا ساختن نامهای خداوند از سایر نام‌ها قرار گیرد.

لذا ما در این مبحث، برای بیان این قواعد و قوانین، سیزده مطلب را مرتب نموده و توضیح داده‌ایم:

مطلب اول: اکتفا کردن به نامهایی که در قرآن و سنت وارد شده­اند

هر پژوهشگر باریک بین می­تواند در میان نامهایی که ما در صفحات گذشته برشمردیم، اسم­هایی را پیدا کند که در قرآن و سنت وارد نشده­اند؛ مثلا نام‌های الأبد، الأمد، البرهان، البالي، البارّ، الثابت، الدائم، الرشيد، السالـم، الشفيع، القديم، الكائن، الـمنير، البادي والـمذكور در قرآن و سنت وارد نشده­اند.

شاید کسانی بگویند: نامهایی از قبیل البرهان، الباری و الرشید در سنت وارد شده­اند. در پاسخ آنها باید گفت: نصوصی كه این نامها در آنها ذكر شده­اند، مثل حدیث ترمذی و حدیث ابن ماجه، صحیح‌ نیستند.

ما در برشمردن نامهای خداوند صرفا بر قرآن و سنت اکتفا می­نماییم و از چهارچوب آنها بیرون نمی­رویم؛ زیرا نام‌های خداوند توقیفی هستند. لذا نباید نامی را بر خداوند اطلاق نماییم که او خودش چنین نامی را بر خود ننهاده و پیامبر هم از جانب خداوند آن نام را ذکر نکرده است.

از آنجایی که ما در این باب قائل به تخطی از قرآن و سنت نیستیم، با کسانی که در این باره تنها بر قرآن اکتفا می­کنند موافق نیستیم؛ زیرا آنچه را كه پیامبر اکرم ص آورده، همانند قرآن حق است. پس سخن كسانی كه در این باب تنها به نصوص قرآن اکتفا می­کنند، حجت نیست. چون نامهایی مانند الحنان، الـمنان، السبوح، الشافي والـمحسن در قرآن ذکر نشده­اند؛ بلکه صرفا در احادیث پیامبر اکرم ص وارد شده­اند.

در بحث سنت نیز صرفا به احادیثی استدلال می­نماییم که به صحت رسیده باشند و از استدلال به احادیث ضعیف و ساختگی پرهیز می­کنیم. چرا که اسم­هایی مانند الأبد، الرشيد و الصبور در احادیث ضعیف وارد شده­اند؛ لذا نمی­توانند جزو نام­های خداوند متعال قرار گیرند.

مطلب دوم: همه­ی اخبار نصوص جزو اسم­های خداوند نيستند

ما باید بدانیم که اخبار دارای دامنه‌ی گسترده­ای هستند حال آنکه اسماء از چنین دامنه­ی گسترده­ای برخوردار نیستند. خداوند در مورد خودش خبر داده كه : كثير العفو، قابل التوب، فالق الحب والنوی، فالق الإصباح، محب الـمؤمنين، مبغض الكافرين، فعال لما يريد، عدو الكافرين، منعم، متفضل، مكرم، مقلب القلوب و غیره است. و برخی از علما اینها را نیز جزو اسم­های خداوند به شمار آورده‌اند.

گفتنی است که علما دامنه‌ی اخبار را گسترش داده‌اند؛ به همین خاطر، اسم موجود، شئ و ثابت را كه از باب اخبارند بر خداوند اطلاق نموده‌اند با اینكه در قرآن و سنت هم نیامده­اند.

ابن قیم می‌گوید: «آنچه که در دایره‌ی خبر دادن از خداوند متعال قرار می‌گیرد، گسترده‌تر از دایره‌ی اسماء و صفات خداوند است. بعنوان نمونه، بوسیله­ی کلماتی مانند شئ، موجود و قائم بنفسه می­توانیم از خداوند خبر ‌دهیم؛ اما اینها در دایره‌ی اسماء و صفات خداوند قرار نمی‌گیرند»[[51]](#footnote-51).

ما باید دقت داشته باشیم که بسیاری از آنچه را که در قرآن و سنت آمده­اند و یا نیامده­اند ولی علما آنها را جزو نامهای خداوند شمرده­اند، در باب خبر دادن از خداوند می­گنجند و جزو اسمهای خداوند بحساب نمی­آیند. اینجا نکته­ی مهمی وجود دارد كه شیخ الاسلام ابن تیمیه به آن پی برده و متذکر شده كه جایز نیست از خداوند با نامی بد خبر داد؛ وی می‌گوید: «میان فرا خواندن خداوند و خبر دادن از وی تفاوت زیادی وجود دارد؛ زیرا خداوند تنها با نام‌های زیبایش فرا خوانده می­شود؛ اما خبر دادن از او هرگز با نامی بد نمی‌تواند صورت گیرد. ولی گاهاً می‌توانیم با نامی زیبا و یا نامی غیر بد ـ هر چند به زیبا بودن آن حكم نشده باشد ـ مانند شئ، ذات و موجد از او خبر دهیم»[[52]](#footnote-52).

مطلب سوم: جايز نيست از صفات و افعال خداوند نامهايي براي او بسازیم

این قاعده جزو معنای توقیفی بودن نامهای خداوند متعال است؛ پس جایز نیست از افعال خداوند که در قرآن و سنت وارد شده­اند، نامهایی برای خداوند بسازیم. لذا نمی‌توان اسم­هایی مانند الجائی (آینده)، المطعم (روزی دهنده)، المسقی (آب دهنده)، الكاتب (نویسنده)، القاضی (قضاوت كننده)، المؤید (تأیید كننده)، المبتلی (امتحان كننده) و مانند اینها از آیات زیر استنباط كرد و ساخت:

﴿وَجَآءَ رَبُّكَ وَٱلۡمَلَكُ صَفّٗا صَفّٗا ٢٢﴾ [الفجر: 22]. «و پروردگارت بیاید و فرشتگان صف صف حاضر آیند». ﴿وَٱلَّذِي هُوَ يُطۡعِمُنِي وَيَسۡقِينِ ٧٩﴾ [الشعراء: 79]. «آن كسی است كه او مرا می‌خوراند و می‌نوشاند». ﴿كَتَبَ رَبُّكُمۡ عَلَىٰ نَفۡسِهِ ٱلرَّحۡمَةَ﴾ [الانعام: 54]. «خداوند شما ـ از روی لطف ـ بر خودش رحمت را نوشته و واجب نموده است». ﴿وَٱللَّهُ يَقۡضِي بِٱلۡحَقِّ﴾ [غافر: 20]. «خداوند به حق و عدل داوری و قضاوت می‌كند». ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَيَّدَكَ بِنَصۡرِهِۦ﴾ [الانفال: 62]. «او همان كسی است كه تو را با تأیید خودش، تقویت و پشتیبانی كرد». ‏﴿وَنَبۡلُوكُم بِٱلشَّرِّ وَٱلۡخَيۡرِ فِتۡنَةٗ﴾ [الانبیاء: 35]. «ما شما را با سود و زیان و بدیها و خوبیها ـ در زندگی دنیا ـ كاملاً می‌آزمائیم».

علاوه بر موارد فوق، از اسم­های دیگری که تحت این قاعده می­گنجند و به عنوان اسم بر خداوند اطلاق نمی­شوند می­توان الباعث، الباقی، القاضی، الصبور، العدل، العادل، الفاتح و القیام را نام برد.

ابن قیم می‌گوید: «لازمه­ی خبر دادن از خداوند با یک فعل مقید، این نیست که از آن فعل، برای خداوند، اسمی مطلق ساخته شود؛ آنگونه كه برخی از متأخرین دچار این اشتباه شده‌اند و «المضل»، «الفاتن» و «الماكر» را جزو نام‌های خداوند به حساب آورده‌اند؛ زیرا این نامها را نمی‌توان به عنوان اسم بر خداوند اطلاق نمود؛ بلكه اینها افعال مخصوص خداوند هستند و به عنوان نام مطلق خداوند محسوب نمی‌شوند»[[53]](#footnote-53).

البته ابن العربی با این روش و قاعده مخالفت ورزیده و معتقد است كه اسم­های مشتق و گرفته شده از افعال خداوند می‌توانند نام خداوند بحساب آیند. وی همچنین مدعی شده است كه صحابه و علما نامهای مشتق از افعال خداوند را نام قرار داده‌اند؛ اما دلیلی بر صحت ادعای خویش نیاورده است.

مطلب چهارم: جايز نيست خداوند را با نامهاي ناپسند و يا مشعر به ذم نام نهاد

جایز نیست که بر خداوند نامهای مذمومی مانند عاجز، خائن و فقیر اطلاق نماییم. همچنین جایز نیست او را با صفاتی كه مشعر به ذم هستند از قبیل مخادع (نیرنگ باز)، ماكر (حیله باز)، فاتن (افسونگر)، سخط (خشمناک) و منتقم (كینه توز) توصیف نمود. همچنین اطلاق نامهایی بر خداوند که قابلیت كمال و نقص در آنها وجود دارد از قبیل زارع (كشاورز)، ماهد (فراهم كننده)، آتی (آمدنی)، مرید (طرفدار)، متكلم (سخنگو)، فاعل (انجام دهنده)، فعال (بسیار انجام دهنده)، مبرم (محكم كننده) و مانند اینها جایز نیست.

ابن حجر می‌گوید: «دانشمندان دینی اتفاق نظر دارند كه اطلاق اسم یا صفتی كه موهم نقص باشد، بر خداوند جایز نیست. لذا اطلاق اسمهایی از قبیل زارع، ماهد و فالق بر خداوند جایز نیست هر چند در قرآن آمده است که: فنعم الماهدون و نحن الزارعون»[[54]](#footnote-54).

ما در مبحث اصل دوم از اصول مذهب اهل سنت و جماعت، بیشتر از این به شرح و بسط این موضوع خواهیم پرداخت.

مطلب پنجم: جايز نيست كه تعداد نام­های خداوند را از نود و نه نام كمتر كرد

علت آن هم این است كه پیامبر اکرم ص اعلام داشته است كه خداوند دارای نود و نه نام است و هر کس آنها را حفظ نماید، وارد بهشت می‌شود. همچنین خداوند به ما خبر داده است كه او دارای نامهایی است و ما باید او را با آن نامها فرا خوانیم. پس اگر این نامها در قرآن و سنت وجود نداشته و شناخت آنها غیر ممکن باشد، چگونه ما می­توانیم خداوند را با آن نامها بخوانیم و یا آنها را حفظ نماییم؟

همچنین اگر کسی مدعی شود که تعداد اسم­های خداوند کمتر از نود و نه اسم است، نتیجه­اش تكذیب اخبار صحیح و ثابت خدا و پیامبر می­باشد.

و علت اینکه افرادی تعداد اسم­های خداوند متعال را کمتر از نود و نه اسم ذکر کرده­اند، ضعف آگاهی و ضعف بررسی نصوص قرآن و سنت می­باشد.

مطلب ششم: هر اسمي كه نتوانیم خداوند را بدان فرا خوانیم، جزو اسم­های خداوند متعال شمرده نمی­شود

ما می­توانیم خداوند را با نام­هایی كه برای خودش نهاده است، بخوانیم و صدا بزنیم؛ زیرا خداوند متعال به ما دستور داده است تا او را با نامهایش بخوانیم. پس اگر اسمی وجود داشته باشد که نتوانیم خداوند متعال را با آن اسم بخوانیم و صدا بزنیم، جایز نیست كه آن اسم را جزو اسم‌های خداوند متعال بشماریم.

بنابراین جایز نیست كه اسم­های زیر را جزو اسم­های خداوند به حساب آوریم: الدهر، الأبد، الأمد، البرهان، الداعي، الدارئ، الزارع، الرضا، السخط، الشئ، القاضي، الـمستمع، الـمملي، الـمتكلم، الـماهد، الثابت، الجاعل، السريع، العين، الغيور، الكامن، الفاعل، الفعال، القاتل، الكائن، الكاتب، الكاشف، الـمبرم، الـمتم نوره و النفس.

زیرا نمی‌توان گفت: یا دهر، یا أمد، یا برهان، یا داعی، یا دارئ و....

گفتنی است که نباید طالب علم گمان کند كه خواندن و صدا زدن خداوند تنها با نامهایش صورت می‌گیرد و نمی‌توان با صفات و افعالش، او را فرا خواند. بلکه همانگونه که خداوند با نام‌هایش فرا خوانده می‌شود، با صفات و افعالش نیز صدا زده می­شود. لذا می‌توان گفت: یا داهی الأرض «ای كسی كه زمین را گسترانیده‌ای»، یا رافع السماء «ای كسی كه آسمان را استوار گردانیده‌ای». یا منزل الغیث «ای نازل کننده­ی باران»، یا منجی المؤمنین «ای نجاتبخش مؤمنان»، یا مهلک الظالـمین «ای كسی كه ظالمان را نابود می‌كنی»، یا مجیر الـمظلومین «ای پناه مظلومان» و یا معلی شأن الـمجاهدین «ای كسی كه منزلت مجاهدان را گرامی داشته‌ای» و....

البته جواز فرا خواندن خداوند با صفات و افعال والای وی، قاعده‌ای را كه ما وضع نمودیم، لغو نمی‌نماید؛ چون قاعده­ی ما این بود كه: هر آنچه را نتوان بدان خداوند را فرا خواند، جزو اسمای وی نیست. و این بدان معنا نیست كه نتوان خداوند را با صفات و افعالش فرا خواند.

از اینجا معلوم می­شود كه «زجاج» راه حق را نپیموده، آنجا كه می‌گوید: «هر آنچه را که شرع اجازه داده است كه خداوند را بدان بخوانیم چه مشتق باشد چه غیر مشتق، جزو اسم‌های خداوند بشمار می‌آید. و هر آنچه را جایز است که به خداوند نسبت دهیم، قابل تأویل باشد یا نباشد جزو صفات خداوند بشمار می­رود و اسم نیز بر آن اطلاق می‌گردد»[[55]](#footnote-55).

چرا که خداوند، فرا خواندنش را منحصر به نامهایش قرار نداده است؛ ولی هر اسمی كه نتوان خداوند را بدان فرا خواند، جزو اسمهای وی بشمار نمی­رود و فرق میان این دو بسیار واضح است.

ابن العربی کسانی را که دعاهایی اختراع كرده‌اند و در آنها خداوند را با غیر نامهایش فرا می‌خوانند و او را با چیزهایی یاد می‌كنند كه خداوند آنها را جزو افعال خود به حساب نیاورده است، به شدت مورد تاخت و تاز قرار داده‌است»[[56]](#footnote-56). و این امر را گمراهی در نامهای خداوند به شمار آورده، كاری كه خداوند راجع به آن هشدار داده و می‌فرماید:

﴿وَذَرُواْ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَٰٓئِهِۦ﴾ [الاعراف: 18].

البته سخن ابن العربی دارای تناقضی آشكار است؛ چرا که خودش نامهایی را جزو اسم­های خداوند به شمار آورده است كه در قرآن وسنت نیامده­اند.

مطلب هفتم: صفات افعال خداوند جزو نام‌هايش بحساب نمی­آید

کلماتی مانند شدید العقاب، سریع العقاب، سریع الحساب، شدید المحال و رفیع الدرجات جزو اسمهای خداوند شمرده نمی­شود؛ زیرا شدید، سریع و رفیع جزو صفات افعال خداوند هستند و در معنا هیچ تفاوتی میان «إنّ الله شدید العقاب وسریع العقاب، وشدید الـمحال وسریع الحساب» و میان «إنّ عقاب الله شدید و عقابه سریع و محاله شدید و حسابه سریع، و درجاته رفیع وجود ندارد[[57]](#footnote-57).

مطلب هشتم: اسم­هایی که دارای یک معنا و الفاظ متفاوتی هستند، جزو اسم­های خداوند بشمار می­روند

جایز نیست كه ما نام‌های مبارک خداوند را كه در قرآن و سنت آمده‌اند و دارای یک معنا هستند ولی الفاظ آنها با هم متفاوت است با ادعای اینكه اینها از باب تكرارند، از دایره‌ی اسماء خداوند خارج نماییم. بعنوان نمونه رحمن و رحیم دو اسم جداگانه‌اند. و هر یک از قادر، مقتدر و قدیر یک اسم مستقل است؛ چرا که در قرآن و سنت اینگونه آمده‌اند.

شایسته است که اینجا به این نکته اشاره نماییم كه این نام­ها از هر جهت، تكرار نشده­اند؛ زیرا اسمی كه به ظاهر به صورت تكرار دیده می‌شود، خودش به تنهایی معنای ویژه‌ای دارد كه دیگری فاقد آن می‌باشد، هر چند كه در اصل معنا با هم مشترکند.

ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «مانعی وجود ندارد که ما هر یک از اسمهایی را که از یک صفت مشتق می­شوند، اسم جداگانه­ای بحساب آوریم؛ چرا که این اسمها در مجموع، تفاوتهایی با یکدیگر دارند و هر یک از آنها دارای ویژگی خاصی است كه دیگری فاقد آن می‌باشد»[[58]](#footnote-58).

ابن حجر به نقل از ابو عباس بن معد می­گوید: «در اسم­های خداوند چیزی به نام مترادف وجود ندارد؛ زیرا هر اسمی، یک ویژگی دارد، هر چند كه بعضی از این اسم­ها با یکدیگر در اصل معنا یکی هستند»[[59]](#footnote-59).

در برابر كسانی كه نام‌های متعدد دارای یک معنا را یک اسم دانسته­اند، گروهی دیگر نامهایی را كه لفظ آنها تکرار شده است و در جایی مضاف شده­اند و در جایی دیگر بدون اینکه مضاف شوند، ذکر شده­اند، اسم­های جداگانه­ای بحساب آورده­اند. به عنوان نمونه آنها هر یک از ربّ، رب الـمشرقين، رب الـمغربين، رب الـملائكه و الروح، رب الناس، ربنا و رب كل شئ را اسم‌های جداگانه­ای دانسته­اند. اما در حقیقت، اینها یک اسم بحساب می­آیند و آن هم «رب» است.

همچنین آنها هر یک از واسع الـمغفرة را با واسع، بدیع السموات را با بدیع، النور را با نور السموات و الارض، الوكیل را با نعم الوكیل، القادر را با نعم القادر و الناصر را با نعم الناصر، اسم­های جداگانه­ای دانسته­اند، حال آنکه یک اسم­اند.

مطلب نهم: حذف اسم­های مضافی كه در قرآن و سنت آمده‌اند از دايره­ی اسم­های خداوند جايز نيست

صحیح نیست که افرادی عالم الغيب و الشهادة، مالك الـملك، بدیع السموات و الأرض، نور السموات و الأرض، غافر الذنب، علام الغیوب و فاطر السموات والأرض را از دایره­ی اسم­های خداوند خارج ‌نمایند؛ زیرا آنها بجز مضاف بودن این اسم‌ها هیچ دلیل دیگری ندارند. و مضاف بودن هم نمی­تواند دلیل باشد. اصلاً چه اشكالی دارد كه اسم­های خداوند مضاف باشند؟ كافی است ما بدانیم که یكی از بزرگترین اسم­های خداوند در قرآن کریم فقط به صورت مضاف آمده و آن هم «ربّ» است. علی رغم آنكه بسیاری از دعاها، استغاثه­ها و توسل‌هایی كه در قرآن آمده با همین اسم وارد شده است. همچنین بیشتر دعاهای انسان با «ربّ» آغاز می­شود.

مطلب دهم: صحت تعبید نام انسان با نام‌هاي خداوند

صحیح نیست كه انسان نام خود را جز با نام خداوند به بندگی درآورد. به عبارت دیگر، اگر درست نباشد که انسان برای اسمی بندگی نماید، جزو اسمهای خداوند بشمار نمی رود.

به عنوان نمونه، جایز نیست كه انسان را به نام‌های زیر نام نهاد: عبد الزارع، عبد   
عدو الكافرین، عبد الـمرسل، عبد رابع ثلاثه، عبد السخط، عبد القاضی، عبد الـمبغض، عبد الـمتكلم، عبد القائم، عبد البالغ، عبد الغیور، عبد الـمنزل و عبد الـماهد چرا كه این نام‌ها و مشابه آنها جزو اسماء خداوند نیستند.

مطلب يازدهم: اسم­های جامد جزو اسم­های خداوند نيستند

اسم­های جامدی كه معنای آنها شایستگی الحاق به اسم­های خداوند را ندارند، جزو اسم­های خداوند به حساب نمی‌آیند؛ زیرا اسم­های خداوند اعلام و اوصاف‌اند.

بنابراین، الدهر، الأبد، الأمد، الشئ و العین نام خداوند شمرده نمی­شوند؛ زیرا دهر و ابد و أمد نامهایی برای زمان هستند. خداوند متعال از زبان منكران حیات مجدد و قیامت می‌فرماید:

﴿وَقَالُواْ مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنۡيَا نَمُوتُ وَنَحۡيَا وَمَا يُهۡلِكُنَآ إِلَّا ٱلدَّهۡرُ﴾ [الجاثیة: 24].

«منكران رستاخیز می‌گویند: حیاتی جز همین زندگی دنیا كه در آن بسر می‌بریم در كار نیست. گروهی از ما می‌میرند و گروهی جای ایشان را می‌گیرند و جز طبیعت و روزگار، ما را هلاک نمی‌سازد».

چه بسا برخی اعتراض کنند و بگویند: در صحیح بخاری از ابوهریره روایت شده است كه پیامبر اکرم ص فرمود:‌ «لَا تَقُولُوا خَيْبَةَ الدَّهْرِ، فَإِنَّ اللهَ هُوَ الدَّهْرُ»[[60]](#footnote-60). «هیچ یک از شما نگوید: ای بلای روزگار؛ زیرا روزگار، همان خداوند است».

همچنین در صحیح مسلم از ابوهریره روایت است كه رسول الله ص فرمود: «لَا يَسُبُّ أَحَدُكُمْ الدَّهْرَ، فَإِنَّ اللهَ هُوَ الدَّهْرُ»[[61]](#footnote-61). «هیچ یک از شما به روزگار دشنام ندهد؛ زیرا روزگار، همان خداونداست».

همچنین پیامبر اکرم ص در حدیث قدسی می­گوید: خداوند فرمود:

«يُؤْذِينِي ابْنُ آدَمَ، يَسُبُّ الدَّهْرَ، وَأَنَا الدَّهْرُ، بِيَدِي الْأَمْرُ، أُقَلِّبُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ»[[62]](#footnote-62). «فرزند آدم مرا ناراحت مي‌كند؛ او به روزگار دشنام مي‌دهد؛ حال آنكه من روزگار هستم. كارها در دست من است؛ شب و روز را من به گردش در مي‌آورم».

در جواب آنها می­گوییم: انسان در حقیقت، كسی را بد و بی­راه می­گوید كه او را دچار بلا و مصیبت نموده است و تصورش این است که این بلاها را روزگار به سرش آورده است. اما حقیقت این است كه همه­ی اینها را خداوند ایجاد نموده؛ زیرا تنها او است كه امور آنها و هستی را اداره می‌نماید، او است كه بعضیها را بلند و بزرگ و بعضیها را پست و خوار می‌گرداند، او است که به هر كسی که بخواهد روزی می‌دهد یا محروم می‌گرداند و او است كه بعضیها را شادمان و بعضیها را زنده می‌نماید، تنها او است كه شب و روز را پی‌درپی به وجود می‌آورد. پس اگر انسانی به كسی كه این كارها را نجام می‌دهد، دشنام دهد، در حقیقت خداوند را دشنام داده است، هر چند که آنرا زمان یا روزگار نام نهد؛ زیرا انجام دهنده­ی حقیقی خداوند است و او در نسبت دادن این افعال به زمان وروزگار دچار اشتباه شده است.

مطلب دوازدهم: نام­هايي كه با «ذو» آغاز مي‌شوند، جزو اسم­های خداوند نيستند

نام‌هایی كه در قرآن و سنت آمده‌اند و با «ذو» آغاز شده­اند و آن «ذو» به سوی صفتی از صفات خداوند یا فعلی از افعال وی و یا موجودی از موجودات خداوند مضاف شده است هر چند یکی از بهترین روش‌های مدح خداوند بحساب می­آید ولی بنا به قول راجح­تر جزو نود و نه نام خداوند به شمار نمی‌آیند. زیرا «ذو القوة» و «ذو الرحمة» و «ذو ااكبرياء» به معنای صاحب قدرت وصاحب رحمت و صاحب كبریاء است و واژه­ی ذو در لغت به معنای صاحب است. و این اسمها بر سه قسم‌اند:

قسم اول**:** آنچه كه به یكی از صفات باری تعالی اضافه می‌شود که آنهم دو نوع است:

نوع اول: اینكه این صفات دارای نام‌هایی باشند كه بر آنها دلالت نماید و نصوص دینی نیز بدان تصریح نموده باشد. و آنها عبارتند از: ذو الرحمة، ذوالقوة، ذوالجبروت، ذوالـملكوت، ذوالكبرياء، ذوالعظمة.

نامهایی كه بر این صفات دلالت می‌نماید، عبارتند از: الرحمن، الرحيم، القوي، الجبار، الـملك، الكبير، العظيم.

نوع دوم**:** صفاتی است كه دارای نامهایی در قرآن و سنت نباشد که بر آن دلالت نماید. و آنها عبارتند از: ذوالطول، ذوالفضل، ذوالجلال و الإكرام، زیرا «ذو» به هر یک از این صفات اضافه شده است. اما اسمی در قرآن و سنت برای هیچ یک از آنها نیامده است.

قسم دوم: آنچه كه به یكی از افعال خداوند اضافه شده باشد که اسم واحدی است، همانند: ذو عقاب علیم.

قسم سوم**:** آنچه كه به یكی از موجودات خداوند اضافه شده باشد، آن هم اسم واحدی است، مانند: ذو العرش.

مطلب سيزدهم: آنچه كه بر صيغه‌ي اسم تفضيل آمده است

اسم­هایی که بر صیغه‌ی تفضیل آمده و مضاف نشده باشند، جزو اسم­های خداوند محسوب می‌شوند مانند: الأعلی و الأكرم.

اما آنچه كه به صیغه‌ی اسم تفضیل آمده و مضاف شده باشند، هر چند كه یکی از مهمترین شیوه­های حمد و ثنای خدا و خواندن وصدا زدن وی هستند، اما بنا بر قول راجح جزو اسم­های خداوند بشمار نمی­روند، همانند: أرحم الراحمين، أحكم الحاكمين، أسرع‌الحاسبين، أحسن الخالقين، خير الفاصلين، خير الرازقين، خير الناصرين، خير الوارثين، خير الـمنزلين، خير الراحمين، خير الحافظين، خير الغافرين و خير الـماكرين.

قابل یاد آوری است نامهایی كه به صیغه­ی اسم تفضیل آمده­اند، دلیل بر كمال خداوند متعال هستند؛ چرا که هر كمال بدون نقصی كه مخلوقات بدان متصف باشند، خداوند به صورت کامل­تر از آن برخوردار است.

لذا برای دلالت بر این معنا (کامل­تر بودن) ما می­توانیم از صفات ثابت خداوند متعال اسم­های تفضیل مانند أعظم، أقوی، أعلم، أقرب و أكبر بسازیم، هر چند كه در قرآن و سنت هم نیامده باشد.

مطلب چهاردهم: تعيين اسم­های خداوند در پرتو قواعد سابق

در مبحث سابق، قواعدی را ذكر كردیم که بر اساس آنها تعدادی از نامهایی را كه علما جزو نام‌های خداوند به شمار آورده­اند، در دایره‌ی نامهای او قرار نمی‌گیرند. همچنین بعضی از نامهایی را كه از دایره‌ی نامهای خداوند خارج كرده بودند، جزو نام‌های خداوند قرار می­گیرند.

ما در این مبحث، به نامهایی كه در قرآن و سنت آمده‌اند، با رعایت قواعد گذشته نگاهی می‌اندازیم و برای اثبات نام­های خداوند متعال از قرآن و سنت، دلایل كافی ذکر می­نماییم بدون اینکه همه­ی دلایل این باب را متذکر شویم؛ چرا که هدف ما اثبات نام‌های خداوند متعال است نه آوردن همه­ی نصوص و دلایل.

قبل از هر چیز به این نکته اشاره کنیم که اسمهایی که در نصوص وارد شده­اند، بر دو نوع­اند:

اول**:** اسم­هایی كه در قرآن کریم آمده است.

دوم**:** اسم­هایی که در سنت ذكر شده‌اند.

اسم­هایی که در قرآن کریم آمده­‌اند بر دو نوع­اند:

نوع اول: اسم­هایی كه به صورت مفرد آمده‌اند؛ یعنی مضاف نشده­اند.

نوع دوم: اسم­هایی كه به صورت مضاف آمده‌اند.

نوع اول: اسم­هایی كه به صورت مفرد آمده‌اند

(1 - 15) پانزده اسم خداوند متعال که عبارتند از: الله، الرحمن، الرحيم، الـملك، القدوس، السلام، الـمؤمن، الـمهيمن، العزيز، الجبار، الـمتكبر، الخالق، البارئ، الـمصور و الحكيم در این آیه­ی قرآن کریم آمده است:

﴿هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِۖ هُوَ ٱلرَّحۡمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ ٢٢ هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡمَلِكُ ٱلۡقُدُّوسُ ٱلسَّلَٰمُ ٱلۡمُؤۡمِنُ ٱلۡمُهَيۡمِنُ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡجَبَّارُ ٱلۡمُتَكَبِّرُۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٢٣ هُوَ ٱللَّهُ ٱلۡخَٰلِقُ ٱلۡبَارِئُ ٱلۡمُصَوِّرُۖ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ يُسَبِّحُ لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٢٤﴾ [الحشر: 22-24].

«خداوند كسی است كه جز او هیچ معبود حقی وجود ندارد؛ آگاه از جهان نهان و آشكار است. او دارای رحمت عام ـ در این جهان، در حق همگان ـ و دارای رحمت خاص ـ در آن جهان، نسبت به مؤمنان ـ است. ‏خداوند كسی است كه جز او معبود حقی وجود ندارد. او فرمانروا، منزه، بی‌عیب و نقص، امان‌دهنده و امنیت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند و چیره، بزرگوار و شكوهمند و والامقام و فرازمند است. خداوند دور و فراتر از چیزهایی است كه انباز او می‌كنند. او خداوندی است كه طراح هستی و آفریدگار آن از نیستی و صورتگر جهان است. دارای نامهای نیک و زیبا است. چیزهایی كه در آسمانها و زمین هستند، تسبیح و تقدیس او می‌گویند و او پیروز و با حکمت است».

(16 - 19) چهار اسم دیگر خداوند متعال که عبارتند از: الأول، الآخر، الظاهر والباطن در این آیه­ی قرآن کریم وارد شده­اند:

﴿هُوَ ٱلۡأَوَّلُ وَٱلۡأٓخِرُ وَٱلظَّٰهِرُ وَٱلۡبَاطِنُۖ وَهُوَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٌ ٣﴾ [الحدید: 3].

«او پیشین و پسین و پیدا و ناپیدا است و او آگاه از همه چیز است‏».

(20 - 23) چهار اسم که عبارتند از: الحي، القيوم، العلي والعظيم هم در این آیه آمده است:

﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُۚ لَا تَأۡخُذُهُۥ سِنَةٞ وَلَا نَوۡمٞۚ لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦۚ يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡۖ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيۡءٖ مِّنۡ عِلۡمِهِۦٓ إِلَّا بِمَا شَآءَۚ وَسِعَ كُرۡسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَۖ وَلَا يَ‍ُٔودُهُۥ حِفۡظُهُمَاۚ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡعَظِيمُ ٢٥٥﴾ [البقرة: 255].

(24 - 25) در آیات زیر نیز دو اسم الأحد والصمد آمده است:

﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١ ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ ٢﴾ [الاخلاص: 1-2].

(26 - 38) سیزده اسم دیگر خداوند متعال که عبارتند از: العلیم، الحلیم، العفوّ، الغفور، السمیع، البصیر، الحقّ، الكبیر، الطیف، الخبیر، الغنی، الحمید والرئوف در این آیات کلام الله وارد شده­اند:

﴿لَيُدۡخِلَنَّهُم مُّدۡخَلٗا يَرۡضَوۡنَهُۥۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٞ ٥٩ ۞ذَٰلِكَۖ وَمَنۡ عَاقَبَ بِمِثۡلِ مَا عُوقِبَ بِهِۦ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيۡهِ لَيَنصُرَنَّهُ ٱللَّهُۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٞ ٦٠ ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ يُولِجُ ٱلَّيۡلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي ٱلَّيۡلِ وَأَنَّ ٱللَّهَ سَمِيعُۢ بَصِيرٞ ٦١ ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ هُوَ ٱلۡبَٰطِلُ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ ٦٢ أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَتُصۡبِحُ ٱلۡأَرۡضُ مُخۡضَرَّةًۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٞ ٦٣ لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهُوَ ٱلۡغَنِيُّ ٱلۡحَمِيدُ ٦٤ أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَٱلۡفُلۡكَ تَجۡرِي فِي ٱلۡبَحۡرِ بِأَمۡرِهِۦ وَيُمۡسِكُ ٱلسَّمَآءَ أَن تَقَعَ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِٱلنَّاسِ لَرَءُوفٞ رَّحِيمٞ ٦٥﴾ [الحج: 59-65].

(39 - 41) سه اسم الواحد، القهار و الغفار نیز در این آیات ذكر شده است:

﴿لَّوۡ أَرَادَ ٱللَّهُ أَن يَتَّخِذَ وَلَدٗا لَّٱصۡطَفَىٰ مِمَّا يَخۡلُقُ مَا يَشَآءُۚ سُبۡحَٰنَهُۥۖ هُوَ ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ ٤ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّۖ يُكَوِّرُ ٱلَّيۡلَ عَلَى ٱلنَّهَارِ وَيُكَوِّرُ ٱلنَّهَارَ عَلَى ٱلَّيۡلِۖ وَسَخَّرَ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَۖ كُلّٞ يَجۡرِي لِأَجَلٖ مُّسَمًّىۗ أَلَا هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡغَفَّٰرُ ٥﴾ [الزمر: 4-5].

(42) و اسم «متعالی» در این آیه وارد شده است:

﴿عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ ٱلۡكَبِيرُ ٱلۡمُتَعَالِ ٩﴾ [الرعد: 9].

(43) و اسم «توّاب» در این آیه ذكر شده است:

﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ وَأَصۡلَحُواْ وَبَيَّنُواْ فَأُوْلَٰٓئِكَ أَتُوبُ عَلَيۡهِمۡ وَأَنَا ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ١٦٠﴾ [البقرة: 160].

(44) و اسم «وهّاب» در آیه­ی ذیل آمده است:

﴿رَبَّنَا لَا تُزِغۡ قُلُوبَنَا بَعۡدَ إِذۡ هَدَيۡتَنَا وَهَبۡ لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحۡمَةًۚ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡوَهَّابُ٨﴾ [آل عمران: 8].

(45) و اسم «ولی» در این آیه آمده است:

﴿وَهُوَ ٱلۡوَلِيُّ ٱلۡحَمِيدُ﴾ [الشوری: 28].

(46) و اسم «البَرّ» در این آیه ذكر شده است:

﴿إِنَّا كُنَّا مِن قَبۡلُ نَدۡعُوهُۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡبَرُّ ٱلرَّحِيمُ ٢٨﴾ [الطور: 28].

(47) و اسم «ودود» نیز در این آیه آمده است:

﴿وَهُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلۡوَدُودُ ١٤﴾ [البروج: 14].

(48) و اسم «خلاّق» در این آیه ذکر شده است:

﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ ٱلۡخَلَّٰقُ ٱلۡعَلِيمُ ٨٦﴾ [الحجر: 86].

(49 -50) و دو اسم رزّاق و متین خداوند متعال در این آیه وارد شده است:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلرَّزَّاقُ ذُو ٱلۡقُوَّةِ ٱلۡمَتِينُ ٥٨﴾ [الذاریات: 58].

(51) و اسم «فتّاح» در این آیه آمده است:

﴿قُلۡ يَجۡمَعُ بَيۡنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفۡتَحُ بَيۡنَنَا بِٱلۡحَقِّ وَهُوَ ٱلۡفَتَّاحُ ٱلۡعَلِيمُ ٢٦﴾ [سبأ: 26].

(52) و اسم «قدیر» در این آیه ذکر شده است:

﴿﴾ [الممتحنة: 7].

(53) و اسم «واسع» نیز در این آیه‌ آمده است:

﴿وَٱللَّهُ يَعِدُكُم مَّغۡفِرَةٗ مِّنۡهُ وَفَضۡلٗاۗ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ﴾ [البقرة: 268].

(54) و اسم «كریم» در این آیه آمده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡإِنسَٰنُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ ٱلۡكَرِيمِ ٦﴾ [الانفطار: 6].

(55 – 56) و دو اسم قریب و مجیب در این آیه ذکر شده‌اند:

﴿إِنَّ رَبِّي قَرِيبٞ مُّجِيبٞ﴾ [هود: 61].

(57 – 58) و دو اسم ملیک و مقتدر در این آیه آمده‌اند:

﴿إِنَّ ٱلۡمُتَّقِينَ فِي جَنَّٰتٖ وَنَهَرٖ ٥٤ فِي مَقۡعَدِ صِدۡقٍ عِندَ مَلِيكٖ مُّقۡتَدِرِۢ ٥٥﴾ [القمر: 54-55].

(59) و اسم «حَكَم» هم در این آیه ذکر شده است:

﴿أَفَغَيۡرَ ٱللَّهِ أَبۡتَغِي حَكَمٗا وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡكِتَٰبَ مُفَصَّلٗا﴾ [الانعام: 114].

در سنن ابو داوود، نسائی، صحیح ابن حبان، و مستدرک حاكم از هانی بن یزید ­ روایت است كه رسول الله ص فرمود: «إِنَّ اللهَ هُوَ الـْحَكَمُ، وَإِلَيْهِ الـْحُكْمُ»[[63]](#footnote-63) . «خداوند داور است، و هر حكمی به او برمی‌گردد».

(60) و اسم «مجید» در این آیه آمده است: ﴿إِنَّهُۥ حَمِيدٞ مَّجِيدٞ﴾ [هود: 73].

(61) و اسم «شاكر» هم در این آیه وارد شده است:

﴿وَمَن تَطَوَّعَ خَيۡرٗا فَإِنَّ ٱللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: 158].

(62) و اسم «شكور» نیز در این آیه‌ ذکر شده است:

﴿وَمَن يَقۡتَرِفۡ حَسَنَةٗ نَّزِدۡ لَهُۥ فِيهَا حُسۡنًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ شَكُورٌ﴾ [الشوری: 23].

(63) و اسم «إله» هم در این آیه آمده است:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي فِي ٱلسَّمَآءِ إِلَٰهٞ وَفِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَٰهٞۚ وَهُوَ ٱلۡحَكِيمُ ٱلۡعَلِيمُ ٨٤﴾ [الزخرف: 84].

(64) و اسم «قويّ» نیز در این آیه ذکر شده است:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ قَوِيّٞ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ﴾ [الانفال: 52].

**(65)** و اسم «أعلی» هم در این آیه وارد شده است:

﴿سَبِّحِ ٱسۡمَ رَبِّكَ ٱلۡأَعۡلَى ١﴾ [الاعلی: 1].

**(66)** و اسم «قادر» نیز در این آیه‌ آمده است:

﴿قُلۡ هُوَ ٱلۡقَادِرُ عَلَىٰٓ أَن يَبۡعَثَ عَلَيۡكُمۡ عَذَابٗا مِّن فَوۡقِكُمۡ﴾ [الانعام: 65].

(67) و اسم «أكرم» در این آیه ذکر شده است: ﴿ٱقۡرَأۡ وَرَبُّكَ ٱلۡأَكۡرَمُ ٣﴾ [العلق: 3].

(68) و اسم «كفیل» در این آیه وارد شده است:

﴿وَقَدۡ جَعَلۡتُمُ ٱللَّهَ عَلَيۡكُمۡ كَفِيلًا﴾ [النحل: 91].

(69) و اسم «نصیر» در این آیه ذكر شده است: ﴿وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ نَصِيرٗا﴾ [النساء: 45].

(70) و اسم «حفيّ» در این آیه‌ آمده: ﴿إِنَّهُۥ كَانَ بِي حَفِيّٗا﴾ [مریم: 47].

(71) و اسم «حفیظ» هم در این سخن خداوند متعال آمده است:

﴿وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٍ حَفِيظٞ﴾ [سبأ: 21].

(72) و اسم «مُقیت» فقط در یک جای قرآن کریم آمده است:

﴿وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ مُّقِيتٗا﴾ [النساء: 85].

(73) و اسم «رقیب» در این آیه آمده است:

﴿وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ رَّقِيبٗا﴾ [الاحزاب: 52].

(74) و اسم «هادی» در این آیه ذكر شده است:

﴿وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيٗا وَنَصِيرٗا﴾ [الفرقان: 31].

(75) و اسم «حسیب» هم در این سخن خداوند متعال آمده است:

﴿وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ حَسِيبٗا﴾ [النساء: 6].

(76) و اسم «صادق» نیز در این آیه­ی قرآن کریم وارد شده است:

﴿وَأَتَيۡنَٰكَ بِٱلۡحَقِّ وَإِنَّا لَصَٰدِقُونَ ٦٤﴾ [الحجر: 64].

(77) و اسم «وراث» در آیه‌ی زیر آمده است:

﴿وَكُنَّا نَحۡنُ ٱلۡوَٰرِثِينَ﴾ [القصص: 85].

قابل یادآوری است كه هیچ مانعی برای ذكر اسم به صیغه‌ی جمع مانند صادقون و وارثون وجود ندارد. و بسیار واضح است که هدف از کلمه­ی «نحن» (ما) در نصوص فوق، صرفا خداوند متعال است نه کسی دیگر. چرا که اسلوب اعراب در سخن گفتن اینگونه است که فرد بزرگ اگر چه یک نفر هم باشد، کلمه­ی «نحن» (ما) را برای خودش استعمال می­نماید. و همانگونه که می­دانید در اینجا «نحن» مبتدا و جمع است و بر اساس قواعد زبان عربی، خبر باید با مبتدا مطابقت داشته باشد و با صیغه‌ی جمع بیاید. در نتیجه، صادقون و وارثون نیز با صیغه­ی جمع آمده­اند.

(78) و اسم «مستعان» در این آیه ذکر شده است:

﴿وَٱللَّهُ ٱلۡمُسۡتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾ [یوسف: 18].

نوع دوم: اسم­هایی كه به صورت مضاف در قرآن کریم آمده‌اند:

اسم­هایی كه تا کنون ذكر نمودیم، در قرآن كریم با صیغه‌ی مفرد یعنی غیر مضاف آمده‌اند. ولی باید دانست که در قرآن كریم تعدادی از اسم­های خداوند وجود دارند که بصورت مضاف ذكر شده‌اند و جزو اسمای حسنی بشمار می­روند. چرا اینگونه نباشد در حالی که یکی از آنها اسم «رب» است که در قرآن کریم صرفا به صورت مضاف ذكر شده است.

(79–80) دو اسم «ربّ» و «مالك» از این اسم­ها در سوره­ی فاتحه آمده است:

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ٣ مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤﴾ [الفاتحة: 2-4].

همچنین در جایی دیگر آمده است: ﴿قُلِ ٱللَّهُمَّ مَٰلِكَ ٱلۡمُلۡكِ﴾ [آل عمران: 26].

(81) و اسم «نور» در این آیه ذكر شده است:

﴿ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ [النور: 35].

(82) و اسم «غافر» در این آیه وارد شده است:

﴿غَافِرِ ٱلذَّنۢبِ وَقَابِلِ ٱلتَّوۡبِ﴾ [غافر: 3].

(83) و اسم «محيي» در این آیه آمده است:

﴿إِنَّ ٱلَّذِيٓ أَحۡيَاهَا لَمُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰٓ﴾ [فضلت: 39].

(84) و یکی دیگر از این اسم­ها «عالم» است:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ عَٰلِمُ غَيۡبِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ إِنَّهُۥ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ٣٨﴾ [فاطر: 38].

(85) و «علاّم» هم یکی دیگر از این اسم­ها است:

﴿قَالُواْ لَا عِلۡمَ لَنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّٰمُ ٱلۡغُيُوبِ﴾ [المائدة: 109].

(86) یکی دیگر از اسم­های خداوند متعال «بدیع» است كه در دو سوره­ی بقره و أنعام آمده و بسوی آسمانها و زمین مضاف شده است:

﴿بَدِيعُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ وَإِذَا قَضَىٰٓ أَمۡرٗا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ١١٧﴾ [البقرة: 117].

﴿بَدِيعُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُۥ وَلَدٞ﴾ [الانعام: 101].

(87) یکی دیگر از اسم­های خداوند که مضاف شده است، «فاطر» می­باشد:

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ جَاعِلِ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ رُسُلًا﴾ [فاطر: 1].

(88) و اسم «جامع» كه در قرآن کریم آمده است:

﴿رَبَّنَآ إِنَّكَ جَامِعُ ٱلنَّاسِ لِيَوۡمٖ لَّا رَيۡبَ فِيهِ﴾ [آل عمران: 9].

نوع دوم: اسم­هایی كه در سنت آمده‌اند

(89–90) احادیث دلالت بر آن دارند که دو اسم «حنّان» و «منّان» نیز جزو   
اسم­های خداوند متعال هستند؛ در مسند احمد بن حنبل از انس  روایت است كه: من در محفل رسول الله ص نشسته بودم. در آن اثنا، مردی مشغول نماز خواندن بود. پس هنگامی كه ركوع و سجده نمود، نشست و تشهد را خواند. بعد از آن، دعا كرد و گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الـْحَمْدَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الـْحَنَّانُ، بَدِيعَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، ذَا الـْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ، إِنِّي أَسْأَلُكَ...». «پروردگارا! من فقط از تو مى­خواهم؛ چرا كه حمد فقط از آنِ توست؛ هیچ معبود حقی جز تو که بسیار مهربانی، وجود ندارد؛ اى بوجود آورنده­ى آسمان­ها و زمین! اى صاحب عظمت و بزرگى! اى زنده­! ای پایدار! من از تو مسألت می‌نمایم که...».

رسول الله ص با شنیدن این جملات فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَقَدْ دَعَا اللهَ بِاسْمِهِ الْعَظِيمِ، الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ أَجَابَ، وَإِذَا سُئِلَ بِهِ أَعْطَى»[[64]](#footnote-64). «سوگند به ذاتی كه جانم در دست اوست، او خداوند را با نام عظیمش فرا خواند؛ آن نامی كه هر گاه با آن، فرا خوانده شود، اجابت می­نماید، و هر گاه با آن نام، از او درخواست گردد، عنایت می­نماید».

و در روایت ترمذی، ابو داوود و نسائی آمده است كه آن شخص در دعایش «أنت الـمنّان» گفت[[65]](#footnote-65).

همچنین امام احمد در مسندش از انس بن مالک  روایت نموده است كه رسول الله ص فرمود:

«إِنَّ عَبْدًا فِي جَهَنَّمَ لَيُنَادِي أَلْفَ سَنَةٍ: يَا حَنَّانُ، يَا مَنَّانُ، قَالَ: فَيَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لِجِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَام: اذْهَبْ فَأْتِنِي بِعَبْدِي هَذَا، فَيَنْطَلِقُ جِبْرِيلُ، فَيَجِدُ أَهْلَ النَّارِ مُكِبِّينَ يَبْكُونَ، فَيَرْجِعُ إِلَى رَبِّهِ فَيُخْبِرُهُ، فَيَقُولُ: ائْتِنِي بِهِ، فَإِنَّهُ فِي مَكَانِ كَذَا وَكَذَا، فَيَجِيءُ بِهِ، فَيُوقِفُهُ عَلَى رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَيَقُولُ لَهُ: يَا عَبْدِي، كَيْفَ وَجَدْتَ مَكَانَكَ وَمَقِيلَكَ؟ فَيَقُولُ: أَيْ رَبِّ، شَرَّ مَكَانٍ وَشَرَّ مَقِيلٍ، فَيَقُولُ: رُدُّوا عَبْدِي، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ، مَا كُنْتُ أَرْجُو إِذْ أَخْرَجْتَنِي مِنْهَا أَنْ تَرُدَّنِي فِيهَا، فَيَقُولُ: دَعُوا عَبْدِي». «بنده­ای در جهنم هزار سال خدا را فرا می‌خواند و می‌گوید: یا حنان! یا منان. خداوند عز و جل به جبرئیل می‌گوید: برو و این بنده­ام را نزد من بیاور. جبرئیل می‌رود و جهنمیان را می‌بیند كه به چهره­هایشان به زمین افتاده­اند و گریه می­کنند. جبرئیل با دیدن این صحنه نزد خداوند بازمی‌گردد و ماجرا را برایش تعریف می‌كند. خداوند می­فرماید: برو و او را که در فلان مكان است نزد من بیاور. دوباره جبرئیل می‌رود و او را نزد خداوند متعال می‌آورد. خداوند می­فرماید: ای بنده‌ی من! مکان و خوابگاهت را چگونه دیدی؟ آن بنده می‌گوید: پروردگارا! بدترین مکان و بدترین خوابگاه. خداوند می‌فرماید: بنده‌ام را برگردانید. بنده می‌گوید: ای پروردگارم! انتظار نداشتم که بعد از اینکه مرا از جهنم بیرون آوردی، دوباره مرا به آن بازگردانی. آنگاه خداوند می­فرماید: بنده‌ام را بگذارید»[[66]](#footnote-66).

(91) یکی دیگر از اسم­های خداوند متعال، «سبّوح» است؛ در صحیح مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت است كه رسول الله ص در ركوع و سجده­اش می‌فرمود: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْـمَلاَئِكَةِ وَالرُّوحِ»[[67]](#footnote-67) «بسیار پاک و منزّه است پروردگار فرشتگان و جبرئیل».

نووی می‌گوید: «ابن فارس، زبیدی و دیگران گفته­اند: سبّوح همان خداوند است و سبّوح و قدّوس به معنای مسبَّح و مقدَّس می‌باشد. یعنی اینکه خداوند از هر گونه نقص و شریک و هر آنچه كه شایسته­ی او نیست، پاک و مبرّا است»[[68]](#footnote-68).

(92) و «شافي» یکی دیگر از اسم­های خداوند متعال است؛ در صحیح بخاری و مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت شده است كه رسول الله ص برای بیمار اینگونه دعا می‌نمود:

«اللَّهُمَّ رَبَّ النَّاسِ، أَذْهِبِ الْبَاسَ، اشْفِ، أَنْتَ الشَّافِى، لاَ شِفَاءَ إِلاَّ شِفَاؤُكَ، شِفَاءً لاَ يُغَادِرُ سَقَمًا»[[69]](#footnote-69). «خدایا! ای پروردگار مردم! بلا و بیماری را از بین ببر و آنگونه شفایی به او عنایت کن که هیچ آفتی باقی نگذارد. تو شفا دهنده هستی و هیچ شفایی جز شفای تو وجود ندارد».

(93–94) و از جمله نامهای خداوند «الحیيّ» و «الستّیر» است. در مسند احمد، سنن ابو داوود و نسائی از یعلی بن امیه روایت شده است كه رسول الله ص فرمود:

«إِنَّ اللهَ حَيِىٌّ سِتِّيرٌ، يُحِبُّ الـْحَيَاءَ وَالسَّتْرَ، فَإِذَا اغْتَسَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَسْتَتِرْ»[[70]](#footnote-70). «خداوند بسیار با حیا و پرده پوش است و حیا و پرده پوشی را دوست دارد. پس هر گاه یكی از شما خواست غسل كند، خودش را بپوشاند».

همچنین در سنن ترمذی از سلمان فارسی روایت شده است که رسول الله ص فرمود:

«إِنَّ اللهَ حَيِيٌّ كَرِيمٌ، يَسْتَحْيِي إِذَا رَفَعَ الرَّجُلُ إِلَيْهِ يَدَيْهِ أَنْ يَرُدَّهُمَا صِفْرًا خَائِبَتَيْنِ»[[71]](#footnote-71). «خداوند بسیار با حیا و سخاوتمند است؛ لذا هر گاه، شخصی دستانش را بسوی او بلند ‌كند، خداوند شرم می‌نماید كه دستانش را خالی و ناامید برگرداند».

(95–98) همچنین جواد، نظیف، طیب و ماجد از جمله نام‌های خداوند هستند که در احادیث آمده­اند: در سنن ترمذی آمده است که صالح بن ابی حسان می­گفت: از سعید ابن مسیب شنیدم كه می‌گفت:

«إِنَّ اللهَ طَيِّبٌ يُحِبُّ الطِّيبَ، نَظِيفٌ يُحِبُّ النَّظَافَةَ، كَرِيمٌ يُحِبُّ الْكَرْمَ، جَوَّادٌ يُحِبُّ الْـجُودَ، فَنَظِّفُوا أَفْنِيَتَكُمْ، وَلاَ تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ». «خداوند پاک است و پاكی را دوست دارد، پاکیزه است و پاکیزگی را دوست دارد، سخی است و سخاوت را دوست دارد، بخشنده است و بخشندگی را دوست دارد. پس حیاط و صحن خانه‌هایتان را نظافت کنید و مانند یهود نباشید».

خالد که یکی از راویان این حدیث است، می‌گوید: این حدیث را برای مهاجر بن مسمار بیان كردم. او گفت: عامر بن سعد بن ابی وقاص این حدیث را به نقل از پدرش از رسول الله ص برایم روایت نمود.

ترمذی می‌گوید: این حدیث، حدیث غریبی است و خالد ابن ایاس، ضعیف است[[72]](#footnote-72).

همچنین در صحیح مسلم از ابوهریره  روایت شده است كه رسول الله ص فرمود: «إِنَّ اللهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا طَيِّبًا»[[73]](#footnote-73). «خداوند پاک است و فقط چیز پاک ـ حلال ـ را قبول می­نماید».

و در حدیث قدسی كه ترمذی آن را از ابوذر روایت نموده، آمده است كه خداوند فرمود: «ذَلِكَ بِأَنِّي جَوَادٌ مَاجِدٌ أَفْعَلُ مَا أُرِيدُ»[[74]](#footnote-74). «من سخاوتمند و بزرگوار هستم و هر آنچه را كه بخواهم انجام می‌دهم».

(99) یکی دیگر از نام‌هایی كه در حدیث آمده «محسن» است.

در کتاب «الكامل» ابن عدی از سمره با سندی صحیح روایت شده است که رسول الله ص فرمود: «إن الله تعالی محسن ویحب الـمحسینین»[[75]](#footnote-75) .«خداوند نیكوكار است و نیكوكاران را دوست دارد».

همچنین در «الـمعجم الكبیر» طبرانی با سندی صحیح از شداد ابن اوس روایت است كه آنحضرت ص فرمود:

«إن الله محسن و يحب الإحسان، فإذا قتلتم فاحسنوا القتل، و إذا ذبحتم فاحسنوا الذبح، وليحد احدكم شفرته، ثم ليرح ذبيحته»[[76]](#footnote-76). «خداوند نیكوكار است و نیكوكاری را دوست دارد. پس هر گاه قصاص ‌كردید، آن را به نحو احسن انجام دهید. و هر گاه حیوانات را ذبح نمودید، خوب ذبح نمایید. چاقویتان را خوب تیز نمایید تا ذبیحه­اش راحت کند».

(100) یکی دیگر از نام های خداوند «وتر» است:

در سنن ترمذی از علی روایت است كه رسول الله ص فرمود:

«إِنَّ اللهَ وِتْرٌ يُحِبُّ الْوِتْرَ، فَأَوْتِرُوا يَا أَهْلَ الْقُرْآنِ»[[77]](#footnote-77). «خداوند فرد است و عدد فرد را دوست دارد. پس ای اهل قرآن! نماز وتر را بخوانید».

همچنین در مسند ابو یعلی از ابن مسعود  روایت است که پیامبر اکرم ص فرمود: «إِنَّ اللهَ وِتْرٌ يُحِبُّ الْوِتْرَ، فَإِذَا اسْتَجْمَرْتَ فَأَوْتِرْ»[[78]](#footnote-78). «خداوند فرد است و عدد فرد را دوست دارد. پس هر گاه استنجا نمودید، عدد فرد را در استعمال سنگ­ها رعایت نمایید».

(101) یکی دیگر از نامهای خداوند «جمیل» است. رسول الله ص فرمود: «لَا يَدْخُلُ الـْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبْرٍ». «كسی كه در دلش به اندازه­ی یک ذره تكبر وجود داشته باشد، وارد بهشت نمی‌شود».

مردی گفت: انسان دوست دارد كه كفش‌ها و لباسهایش زیبا باشد. رسول الله ص فرمود: «إِنَّ اللهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الـْجَمَالَ، الْكِبْرُ بَطَرُ الـْحَقِّ وَغَمْطُ النَّاسِ»[[79]](#footnote-79). «خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد. تكبر به معنای نپذیرفتن حق و تحقیر مردم می­باشد».

**(102- 103)** مقدِّم و مؤخِّر هم از نامهای خداوند هستند. امام بخاری و مسلم در کتابهای صحیح­شان از ابوموسی اشعری  روایت كرده‌اند كه رسول الله ص اینگونه دعا می‌نمود:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطَايَايَ وَعَمْدِي وَجَهْلِي وَهَزْلِي، وَكُلُّ ذَلِكَ عِنْدِي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ، أَنْتَ الـْمُقَدِّمُ وَأَنْتَ الْـمُؤَخِّرُ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»[[80]](#footnote-80). «خدایا! لغزشها، كارهای عمدی، نادانی­هایم و شوخی­هایم را بیامرز. همه­ی این کارها از من سر زده است. خدایا! گناهان گذشته و آینده­ام و گناهان پنهان و آشكار مرا مغفرت کن. تقدیم و تأخیر بدست توست و تو به انجام هر كاری توانایی».

(104–109) رفیق، مسعر، سید، قابض و باسط نیز جزو اسم­های خداوند بشمار می­روند. در سنن ابن ماجه از ابوهریره  روایت است كه نبی اکرم ص فرمود:

«إِنَّ اللهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرِّفْقَ، وَيُعْطِي عَلَيْهِ مَا لاَ يُعْطِي عَلَى الْعُنْفِ»[[81]](#footnote-81). «خداوند، لطیف است و لطافت و نرمی در کارها را دوست دارد. و چیزهایی با رفتار نرم و ملایم عطا می­نماید که با رفتار تند و خشن، عطا نمی­کند».

همچنین عایشه رضی الله عنها روایت می­کند که رسول الله ص فرمود:

«إِنَّ اللهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرِّفْقَ فِي الْأَمْرِ كُلِّهِ»[[82]](#footnote-82). «خداوند لطیف است و لطافت و نرمی را در همه­ی كارها دوست دارد».

همچنین امام مسلم از عایشه روایت نموده كه پیامبر اکرم ص فرمود:

«إِنَّ اللهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرِّفْقَ، وَيُعْطِي عَلَى الرِّفْقِ مَا لَا يُعْطِي عَلَى الْعُنْفِ وَمَا لَا يُعْطِي عَلَى مَا سِوَاهُ»[[83]](#footnote-83).

ابن ماجه روایت نموده است که انس بن مالک  گفت: در زمان رسول الله ص قیمت کالاها بالا رفت. مردم گفتند: ای رسول خدا! همانگونه که ملاحظه می­نمایید، قیمت كالاها بالا رفته است. شما كالاها را برای ما قیمت‌گذاری نمایید.

رسول اکرم ص فرمود:

«إِنَّ اللهَ هُوَ الـْمُسَعِّرُ الْقَابِضُ الْبَاسِطُ الرَّازِقُ، وَإِنِّى لأَرْجُو أَنْ أَلْقَى رَبِّى وَلَيْسَ أَحَدٌ يَطْلُبُنِى بِمَظْلَمَةٍ فِى دَمٍ وَلاَ مَالٍ»[[84]](#footnote-84). «خداوند خودش مسعِّر ـ نرخ‌گذارـ، قابض، باسط و رازق است. من امیدوارم كه خداوند را در حالی ملاقات كنم كه كسی از من هیچ درخواست و شکایتی خونی و مالی نداشته باشد».

(109) «سید» یکی دیگراز نامهای خداوند متعال است. در مسند امام احمد آمده است که عبدالله بن شخیر گفت: «مردی خدمت نبی اکرم ص آمد و گفت: شما سید قریش هستید. آنحضرت ص فرمود: «السَّيِّدُ اللهُ».«خداوند سید است». آن مرد گفت: شما از لحاظ قول و عمل برتر و بهتر از آنها هستید. پیامبر اکرم ص فرمود: «لِيَقُلْ أَحَدُكُمْ بِقَوْلِهِ، وَلَا يَسْتَجِرُّهُ الشَّيْطَانُ»[[85]](#footnote-85)«از زبان خودتان صحبت کنید؛ مبادا شیطان شما را به بی­راهه ببرد».

(110) «**دیان**» یکی دیگر از نامهایی است كه در احادیث به ثبوت رسیده است. در صحیح بخاری آمده که خداوند روز قیامت ندا می­دهد و می­گوید: «أَنَا الـْمَلِكُ، أَنَا الدَّيَّانُ»[[86]](#footnote-86) «من پادشاه هستم،من پاداش دهنده هستم».

این مسئله نیاز به تحقیق و بررسی بیشتری دارد

علما درباره­ی بخش بزرگی از اسم­هایی که دلایل آنها را از قرآن و سنت آوردیم، اتفاق نظر دارند. اما درباره­ی برخی از این اسمها اختلاف نظر وجود دارد. چرا که احتمال دارد برخی از این نصوص به شیوه و سبک خبر دادن نه بیان اسم آمده باشند که از میان آنها می­توان به مسعِّر، نظیف و سید اشاره نمود. همچنین اگر کسی بیشتر سنت را مورد تحقیق و تفحص قرار دهد، به اسم­های بیشتری دست خواهد یافت. بنابراین، این مسئله نیاز به تحقیق بیشتری دارد. شاید هم ما به توفیق الهی، در چاپ­های آینده به این مهم بپردازیم.

مبحث پنجم اقسام نامها و صفات خداوند و دلالت‌هاي آنها

مطلب اول: اقسام نامها و صفات

اسم­های خداوند بر حسب معانی­شان و صفاتی كه در بردارند به چهار نوع تقسیم می‌شوند:

**نوع اول:** اسم عَلَم که همان الله است. جا دارد که اندیشمندان دینی این اسم را از میان سایر اسم­ها، یک نوع مستقل و جداگانه بحساب آورند؛ زیرا این اسم حاوی تمامی معانی اسمای حسنی می‌باشد؛ و به همین سبب، همه­ی اسم­های دیگر به عنوان صفت برای این اسم می­آیند؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِۖ هُوَ ٱلرَّحۡمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ ٢٢ هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡمَلِكُ ٱلۡقُدُّوسُ ٱلسَّلَٰمُ ٱلۡمُؤۡمِنُ ٱلۡمُهَيۡمِنُ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡجَبَّارُ ٱلۡمُتَكَبِّرُۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٢٣ هُوَ ٱللَّهُ ٱلۡخَٰلِقُ ٱلۡبَارِئُ ٱلۡمُصَوِّرُ﴾ [الحشر: 22-24].

«الله كسی است كه جز او معبود حقی وجود ندارد. او فرمانروا، منزه، بی عیب و نقص، امان دهنده و امنیت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند و چیره، بزرگوار و شكوهمند، والا مقام و فرازمند است. خداوند دور و فرا از چیزهایی است كه انباز او می‌كنند. او خداوندی است كه طراح هستی و آفریدگار آن از نیستی و صورتگر جهان است و دارای نام‌های نیک و زیباست».

نوع دوم**:** نامهایی كه بر صفات ذاتی پروردگار دلالت می­نمایند، مانند سمیع، بصیر، علیم، قدیر، حكیم، رحمان و ودود. قابل یاد آوری است که بعضی از علما این صفات و امثال آنها را صفات معنوی می‌نامند.

همچنین صفاتی كه پیامبر اکرم ص به ما اعلام داشته كه خداوند متصف بدانهاست مانند اثبات دو دست، صورت، دو چشم، ساق، انگشتان و قدم جزو این صفات بشمار می‌آیند و به صفات خبری نیز مشهورند.

نوع سوم: اسم­هایی كه بر صفات فعلی خداوند متعال دلالت می‌نمایند، مانند‌ خالق، رزاق، محیی و ممیت. و تمام افعال خداوند که در قرآن و سنت به ثبوت رسیده­اند مانند قرار گرفتن خداوند بر عرش، نزول خداوند به آسمان اول در یک سوم آخر شب، آمدنش در روز قیامت برای محاسبه­ی بندگانش، گرفتن آسمانها در روز قیامت با یک دستش و گرفتن زمین با دست دیگرش، سخن گفتن وی با بندگانش در دنیا و آخرت، همگی جزو صفات فعلی خداوند شمرده می­شوند.

تفاوت میان صفات ذاتی و فعلی در این است كه صفات ذاتی از ازل و برای همیشه لازمه­ی ذات خداوند هستند و او همچنان و برای همیشه متصف به آنها است. اما صفات فعلی مثل استواء و کلام و نزول به مشیت و خواست خداوند تعلق دارند؛ یعنی اگر خداوند بخواهد، انجام می­دهد و اگر نخواهد، انجام نمی­دهد.

نوع چهارم: نامهایی كه دال بر صفات تنزیه و تقدیس خداوند هستند و هرگونه عیب و نقصی را از خداوند نفی می­کنند، مانند: قدّوس، سلام، علی و مانند اینها[[87]](#footnote-87).

علامه ابن قیم دو نوع دیگر به این چهار نوع افزوده است:

نوع اول: صفات جامع و فراگیری كه هر یک از آنها بر اوصاف متعددی دلالت می‌نمایند و به یک صفت معین اختصاص ندارند؛ بلكه هر وصف بر معنایش دلالت می‌نماید نه بر یک معنای مفرد؛ مانند مجید، عظیم، صمد. زیرا مجید یعنی كسی كه متصف به صفات متعددی از صفات كمال باشد و لفظ آن هم بر این خصوصیت دلالت می‌نماید؛ چرا که برای تكثر و ازدیاد و وسعت وضع شده است.

همچنین عظیم یعنی كسی كه متصف به صفات بسیاری از صفات كمال باشد؛ و صمد نیز همانند این است، یعنی سرور و فرمانروایی كه در حاكمیتش بی‌عیب باشد، آنگونه كه ابن عباس گفته است. و دیگران گفته­اند: یعنی سرور و فرمانروایی كه در سیادتش به نهایت كمال رسیده باشد. ابن انباری می‌گوید: میان اهل لغت اختلافی وجود ندارد كه صمد یعنی قدرتی كه مافوق تمام قدرتها است و مردم برای رفع نیازها و مسایل خود به او پناه می‌برند.

نوع دوم: صفتی كه با اقتران و جمع شدن دو اسم و یا دو صفت با یکدیگر بدست می‌آید؛ البته علاوه بر معنی مستقلی که هر یک از آنها دارد. مانند الغنی الحمید، العفو القدیر، الحمید المجید و تمام صفات و اسم­های کنار هم در قرآن کریم. زیرا به عنوان نمونه، هر یک از غنی و حمید یک صفت كمال است و کنار هم قرار گرفتن غنی با حمید كمال دیگری است؛ به این معنا که خداوند به خاطر غنی بودنش مستحق ستایش است؛ همچنین بخاطر حمید بودنش مستحق حمد و ثنا است و بخاطر اجتماع این دو صفت، مستحق ستایش دیگری می‌باشد[[88]](#footnote-88).

حلیمی آنگونه كه ابن حجر از او نقل نموده است، اسم­های خداوند را به گونه‌ای دیگر تقسیم كرده است. وی اسم­های خداوند را به پنج نوع تقسیم نموده که هر نوع آن به یک بعد از ابعاد اعتقادی اشاره دارد:

نوع اول: نامهایی كه در جهت اثبات وجود خداوند و رد منکرانش هستند. نامهایی مانند حی، باقی، وارث و سایر نامهایی که به مفهوم اینها هستند، جزو این نوع قرار می­گیرند.

**نوع دوم:** نامهایی كه توحید و یگانگی خداوند را به اثبات می­رسانند و کسانی را که غیر خدا را در عبادت خداوند شریک قرار می­دهند، رد می­نمایند؛ مانند كافی، علی، قدیر و سایر نام­های شبیه اینها.

**نوع سوم:** نامهایی كه تنزیه و تقدیس خداوند را اثبات می‌نمایند و اندیشه­های فرقه­ی مشبهه را رد می­کنند؛ مثل قدّوس، مجید، محیط و مانند اینها.

نوع چهارم: نامهایی كه دلالت بر این دارند که تمام موجودات را خداوند عز و جل آفریده است و کسانی را که نظام علت و معلول را سبب اصلی آفرینش می­دانند، رد می­کنند؛ مثل خالق، بارئ، مصوّر، قوی و مانند اینها.

نوع پنجم: نامهایی كه اثبات می‌نمایند خداوند گرداننده­ی آفریده­های خویش است و هر گونه بخواهد در آنها تصرف می‌نماید؛ مثل قیوم، علیم، حكیم و مانند اینها.[[89]](#footnote-89)

متکلمین نیز صفات واجب خداوند را به چهار نوع تقسيم كرده‌اند:

نوع اول: صفات نفسی؛ آن هم تنها صفت وجود می­باشد.

نوع دوم: صفات معانی؛ آنها تنها هفت صفت از صفات معانی را برای خداوند اثبات می‌نمایند و بقیه را انكار می­کنند. و آن هفت صفت عبارتند از: قدرت، اراده، علم، حیات، سمع، بصر و كلام.

قاعده‌ی تشخیص صفات معانی نزد آنها عبارت است از: صفاتی‌ كه به یک معنای وجودی و قایم به ذات خداوند دلالت کنند، صفات معانی هستند.

نوع سوم: صفات معنوی**؛** و اینها نیز هفت صفت‌اند و لازمه­ی هفت صفت مذكور در نوع دوم می‌باشند و آنها عبارتند از: مرید بودن، قادر بودن، عالم بودن، حی بودن، سمیع بودن، بصیر بودن و متكلم بودن. و صفات معنوی نزد متکلمین به كیفیت اتصاف خداوند به صفات می­باشد.

متکلمینی كه صفات معنوی را ذكر كرده‌اند، بنا بر ثبوت آنچه که آنها آن را حالت معنوی می‌نامند و گمان می‌کنند که حالت معنوی یک واسطه‌ی ثبوتی است كه نه معدوم­ است و نه موجود. اما در حقیقت، آنچه را که آنها ذكر کرده­اند، جز یک خرافه و خیال پردازی نیست؛ زیرا عقل سلیم میان دو چیز که نقیض یکدیگرند، هیچ واسطه‌ای قرار نمی‌دهد؛ چرا كه هر آنچه موجود نباشد، حتماً معدوم است. و هر آنچه معدوم نباشد حتماً موجود است و هیچ واسطه‌ای میان این دو وجود ندارد.

نوع چهارم: صفات سلبی؛ و اینها هم نزد متکلمین پنج صفت­اند که عبارتند از: قدیم، بقاء، مخالفت خلق، وحدانیت و غنای مطلق که آن را قائم به نفس نام نهاده‌اند و منظور آنها این است که نیاز به حیز و مكان ندارد[[90]](#footnote-90).

نزد متکلمین، صفاتی که بیان گردید، صفاتی‌ هستند كه برای ذات خداوند واجب­اند. و صفاتی هم برای خداوند غیر ممكن­اند. و آنها بیست صفتی هستند که ضد صفات واجب­اند. و صفات جایز برای خداوند نیز نزد آنها صفاتی هستند كه وجود و عدم آنها ممكن باشد.

مطلب دوم: دلالت اسماء خداوند متعال بر ذات و صفاتش

اسم­های مبارک خداوند متعال بر ذاتش دلالت مطابقت دارند. و بر صفاتی که از آنها مشتق می­شود، بطور تضمنی دلالت می­کنند و بر سایر صفات، دلالت التزامی دارند.

به عنوان نمونه، رحمان و رحیم بر ذاتی که الله نام دارد، بطور مطابقت، دلالت   
می­کنند؛ (یعنی رحمان همان الله است). و بر صفت رحمت که از آنها مشتق می­شود به صورت تضمنی دلالت می­کنند. و بر سایر صفاتی كه از آنها مشتق نمی­شوند مانند حیات، قدرت و علم بطور التزامی دلالت می‌نمایند.

البته باید دانست که این مطلب بر مخلوقات صدق پیدا نمی­کند؛ زیرا چه بسا که انسانی به نام قدیر باشد؛ اما در حقیقت، عاجز و ناتوان باشد. یا اینکه نامش امین ‌باشد، اما در حقیقت، خائن باشد.

مطلب سوم: اسم­های خداوند، نام­هایی مترادف، و اوصافی متباين­اند

نامهای مبارک خداوند متعال، اعلام و اوصاف­اند. از این جهت، اعلام‌اند كه هر یک از آنها بر ذات خداوند متعال دلالت می‌نماید و می‌توان خداوند را بدان فراخواند و صدا زد و از او کمک خواست. لذا از این جهت با یکدیگر مترادف­اند که همگی نام ذات الله متعال هستند و هر کدام از آنها به طور جداگانه بر ذات الله دلالت می­نمایند.

و از این جهت اوصاف‌اند كه هر یک از آنها بطور جداگانه بر یک صفت از صفاتی که شایسته­ی جلال و كمال الله هستند، دلالت می‌نمایند. پس از این جهت با یکدیگر متباین می‌باشند. مثلاً رحمن از این جهت که بر رحمت دلالت می‌نماید، با اسم قدیر كه بر قدرت دلالت می‌نماید، متباین است. همچنین اسم سمیع كه بر سمع، و اسم بصیر كه بر بصر دلالت دارد. گاهی هم چند اسم خداوند متعال بطور مشترک بر یک صفت دلالت می‌کنند؛ مانند رحمن و رحیم که هر دو بر صفت رحمت دلالت می‌نمایند. و یا قادر، قدیر و مقتدر كه همه بر قدرت خداوند دلالت می­کنند.

توصیف نمودن به وسیله­ی اسم­های خداوند، با عَلَمیت (اسم بودن) آنها هیچگونه منافاتی ندارد؛ حال آنکه اوصاف بندگان اینگونه نیستند؛ چرا که وصف بوسیله­ی اوصاف بندگان با اسم بودن آنها به دلایل زیر منافات دارد:

**اول:** اوصاف انسانها با یکدیگر مشترك­اند و این اشتراك، مانع علمیتی می­شود که باید اختصاصی باشد، بر خلاف اوصاف باری تعالی که مشترک نیستند.

**دوم:** چه بسا که انسانی را امین، قوی و مؤمن می­نامند؛ حال آنکه در حقیقت، آن شخص، متصف به صفتی نیست كه آن اسم برآن دلالت می‌نماید.

عطف میان اسم­های خداوند متعال

اسم­های خداوند متعال كه در قرآن کریم آمده­اند، بیشتر بدون عطف به یکدیگر ذكر شده‌اند؛ به عنوان نمونه، به آیات زیر توجه نمایید:

﴿هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡمَلِكُ ٱلۡقُدُّوسُ ٱلسَّلَٰمُ ٱلۡمُؤۡمِنُ ٱلۡمُهَيۡمِنُ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡجَبَّارُ ٱلۡمُتَكَبِّرُۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٢٣﴾ [الحشر: 23].

﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُ﴾ [البقرة: 255].

و گاهی هم به یکدیگر عطف شده­اند: ﴿هُوَ ٱلۡأَوَّلُ وَٱلۡأٓخِرُ وَٱلظَّٰهِرُ وَٱلۡبَاطِنُ﴾ [الحدید: 3].

همچنین بعضی از صفاتی كه با اسم موصول آمده­اند، به یکدیگر عطف شده­اند؛ مانند این سخن خداوند متعال که می­فرماید:

﴿ٱلَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ ٢ وَٱلَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ ٣﴾ [الاعلی: 2-3].

باید دانست که عدم عطف به خاطر این است كه اصل، عدم عطف است؛ چرا که یک چیز به خودش عطف نمی‌گردد. و همانگونه که می­دانید اسم­های خداوند، عَلَم ذات مقدس ایشان هستند.

و عطف نمودن نیز به خاطر در نظر گرفتن امور مختلفی است که برخی از آنها عبارتند از:

1. توجه به ویژگیها و صفاتی که این اسم­ها دارند. و همانگونه که می­دانید اسم­ها از این جهت با یکدیگر متباین­اند.
2. عدم تناسب میان صفاتی که این اسم­ها حاوی آنها هستند؛ مثل اول و آخر و ظاهر و باطن.

و اگر مایل به تحقیقات بیشتری در این زمینه هستید، می‌توانید به كتاب «بدائع الفوائد» ابن قیم مراجعه نمایید[[91]](#footnote-91).

مطلب چهارم: اسم­های خداوند متعال مراتب مختلفی دارند

نام‌ها و صفات خداوند همه زیبا و دارای كمال می‌باشند و اسماء خداوند حاوی صفات او هستند. بعضی از اسماء و صفات خداوند نسبت به بعضی دیگر برتری دارند؛ در حدیث صحیح آمده كه خداوند دارای اسم اعظمی است كه هر گاه بدان فرا خوانده شود، اجابت می­نماید. و هرگاه بوسیله­ی آن از خداوند مسئلت شود، عطا می­کند.

همچنین در حدیث صحیح آمده كه خداوند در لوح محفوظ نوشته است: رحمتش بر خشمش غلبه نموده است. و در روایتی آمده است که: رحمتش از غضبش پیشی گرفته است.

ابن تیمیه به این مسئله نیز توجه نموده است كه چه بسا یک صفت خداوند هم دارای مراتب مختلفی باشد؛ بعنوان نمونه، خشنودی خداوند از پیامبران بیشتر از خشنودی وی از سایر انسانها است. همچنین رحمت خداوند نسبت به پیامبران بیشتر از رحمتش نسبت به سایر انسانها می­باشد. و سخن گفتن خداوند با برخی از بندگانش كاملتر از سخن گفتن با برخی دیگر است و دیگر مسایل این باب نیز همینگونه­اند[[92]](#footnote-92).

اسم أعظم خداوند

یکی از دلایلی که برتری داشتن اسم­های خداوند را نسبت به یکدیگر تأیید می­نماید، این است که یک اسم در میان اسمهای فراوان خداوند وجود دارد که بزرگترین و برترین اسم شمرده می­شود و از آن بعنوان اسم أعظم یاد می­شود و در این باره احادیث زیادی به صحت رسیده­اند که برخی از آنها عبارتند از:

1- ترمذی، ابو داوود، ابن حبان و حاكم با سند صحیح از بریده‌ی اسلمی  روایت كرده‌اند كه رسول الله ص شنید که مردی دعا می­نماید و می­گوید:

«أَللَّهُمَّ إِنّيْ أَسْأَلُكَ بِأَنِّيْ أَشْهَدُ أَنَّكَ أَنْتَ اللهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ، الأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِيْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُوْلَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفْواً أَحَدٌ». «پروردگارا! من تنها از تو ـ نیازهایم را ـ مى خواهم؛ زیرا شهادت مى­دهم كه تو الله هستى، و هیچ معبود حقی بجز تو وجود ندارد؛ تو آن یكتا و بى نیازى هستى كه نه زاده است، و نه زاییده شده است، و همتایى ندارد».

رسول الله ص فرمود: «لَقَدْ دَعَا اللهَ بِاسْمِهِ الْأَعْظَمِ، الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ أَجَابَ، وَإِذَا سُئِلَ بِهِ أَعْطَى». «سوگند به ذاتی که جانم در دست او است، این شخص، خداوند را با نام اعظمش فرا خواند؛ اسمی كه اگر با آن فراخوانده شود، اجابت می­نماید و اگر بوسیله­ی آن از خداوند مسئلت شود، عطا می­کند».

2ـ ترمذی، نسائی، ابو داوود، ابن حبان و حاكم با سند صحیح از انس روایت نموده­اند كه ایشان با پیامبر اکرم ص نشسته بود که فردی به نماز ایستاد و سپس اینگونه دعا نمود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الـْحَمْدَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الـْحَنَّانُ، بَدِيعَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، ذَا الـْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ، إِنِّي أَسْأَلُكَ ...»**.** «پروردگارا! من فقط از تو مى­خواهم؛ چرا كه حمد فقط از آنِ توست؛ هیچ معبود حقی جز تو که بسیار مهربانی، وجود ندارد؛ اى بوجود آورنده­ى آسمان­ها و زمین! اى صاحب عظمت و بزرگى! اى زنده­! ای پایدار! من از تو مسألت می‌نمایم که ..».

رسول الله ص با شنیدن این جملات فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَقَدْ دَعَا اللهَ بِاسْمِهِ الْعَظِيمِ، الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ أَجَابَ، وَإِذَا سُئِلَ بِهِ أَعْطَى»[[93]](#footnote-93). «سوگند به ذاتی كه جانم در دست اوست، او خداوند را با نام عظیمش فرا خواند؛ آن نامی كه هر گاه با آن، فرا خوانده شود، اجابت می­نماید، و هر گاه با آن نام، از او درخواست گردد، عنایت می­نماید».

3- همچنین در سنن ابن ماجه، مستدرک حاكم و معجم كبیر طبرانی با سند صحیح از ابو امامه روایت است كه رسول الله فرمود: «اسْمُ اللهِ الأَعْظَمُ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ أَجَابَ فِي ثَلاثِ سُوَرٍ مِنَ الْقُرْآنِ: فِي الْبَقَرَةِ، وَآلِ عِمْرَانَ، وَطه». «اسم اعظم خداوند كه اگر با آن فرا خوانده شود، اجابت می­نماید، در سه سوره‌ی قرآن آمده است: بقره، آل عمران و طه».

4- دو آیه‌ی سوره­ی بقره و آل عمران كه اسم اعظم خداوند در آنها آمده است، مشخص شده­اند؛ ترمذی، ابوداوود، ابن ماجه و دارمی با سند صحیح از اسماء دختر یزید انصاری رضی الله عنها روایت كرده‌اند كه نبی اکرم ص فرمود: «اسم اعظم خداوند در این دو آیه آمده است:

﴿وَإِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلرَّحۡمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ ١٦٣﴾ [البقرة: 163]. و ﴿الٓمٓ ١ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُ ٢﴾ [آل عمران: 1-2].

قابل یادآوری است که تعدادی از علما برتری داشتن بعضی از اسم­های خداوند متعال را نسبت به بعضی دیگر را قبول ندارند که از میان آنها می­توان ابوجعفر طبری، ابوالحسن أشعری، ابو حاتم رازی، ابن حبان بستی و قاضی ابوبكر باقلانی را نام برد. و برخی از علما این نظریه را به امام مالک رحمه الله نیز نسبت داده­اند.

دلیل آنها نیز این است كه قبول کردن این برتری، برای شنونده این گمان را ایجاد می‌نماید كه مفضول نسبت به افضل دارای نقص است.[[94]](#footnote-94) باید گفت که بعد از به صحت رسیدن احادیث در اثبات اسم اعظم خداوند، توجه به این نظریه، جایگاهی ندارد و شبهه­ای كه به سبب آن، داشتن برتری بعضی از اسم­ها بر بعضی دیگر را رَد كرده­اند، با توضیح و بیان علما از بین می­رود؛ لذا نباید چنین شبهه­ای باعث نفی حقیقتی گردد که با احادیث صحیح به اثبات رسیده است. به گمان من چنین شبهه‌ای برای عموم مسلمانان هم ایجاد نمی­شود، چه رسد به اینکه برای علما ایجاد گردد؛ زیرا هر مسلمان آگاه با شنیدن اسماء و صفات خداوند، بجز كمال و تعظیم، چیز دیگری به ذهنش خطور نمی‌كند و هرگز نقص و كمی و كاستی در دلش ایجاد نمی­گردد.

كسانی كه قایل به اختلاف مراتب در اسماء خداوند نیستند، معتقدند كه آن برتری و اعظمیتی كه در احادیث آمده، شامل تمام اسم­های خداوند متعال می­شود؛ یعنی تمام اسم­های خداوند مستحق این وصف هستند. اما این دیدگاه، بسیار بعید به نظر می­رسد؛ زیرا نصوص دلالت بر این دارند كه تمام اسم­های خداوند بزرگ­اند؛ اما یكی از آنها از همه بزرگتر می‌باشد.

بعضی­ها هم گفته­اند: هدف از اعظم بودن، صرفا همان ثواب بزرگی است كه فرد به هنگام فرا خواندن خداوند با آن اسم، مستحق آن می­گردد.

برخی دیگر معتقدند: مراد از اعظم بودن، مشغول شدن با تمام وجود به دعا کردن است تا جایی که در فکر و ذهن دعا کننده، کسی بجز خداوند وجود نداشته باشد و در چنینین حالتی است که خداوند دعایش را اجابت می­نماید و نیازش را برآورده می­سازد[[95]](#footnote-95).

جمهور علما كه معتقدند یكی از اسم­ها بطور مسخص و معین، اسم اعظم است، در تعیین آن اختلاف نظر دارند. بعضیها می‌گویند: تنها خداوند آن را می­داند و كسی را از آن آگاه نكرده است.

اما احادیث وارده از پیامبر كه آن را یکی از چند اسمی دانست كه یكی از صحابه‌ خداوند را بدان فرا خواند و همچنین بیان اینکه بعضی از آیات قرآن کریم متضمن آن هستند، این دیدگاه را نفی می­نماید.

باز هم كسانی كه آن اسم را معلوم و معروف می­دانند، در تعیین آن، اختلاف نظر دارند؛ بعضی می‌گویند: «الله» یا «رحمن» است. بعضی هم معتقدند كه اسم اعظم از چند اسم تشكیل شده و آنها «الله الرحمن الرحیم» هستند. برخی دیگر می‌گویند: «الحی القیوم» می‌باشد. گروهی هم **«**الحنان، المنان، بديع السموات و الارض، ذوالجلال و الإكرام، الحي و القيوم**»** را اسم اعظم دانسته­اند.

برخی گفته­اند: «ذوالجلال و الإكرام» است. بعضی هم «الله لا اله إلا هو الاحد الصمد، الذي لم يلد و لم يولد، و لم يكن له كفواً احد» را اسم اعظم می­دانند. و اقوال دیگری هم در این زمینه وجود دارد[[96]](#footnote-96).

شیخ الاسلام اسم «الحيّ» را ترجیح داده و آن را اسم أعظم می­داند؛ زیرا «حي» مستلزم تمام صفات و اصل آنها می‌باشد. به همین سبب، بزرگترین آیه­ی قرآن کریم ﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُ﴾ [البقرة: 255]. می­باشد. همچنین «حي» یعنی كسی كه آگاه است و دارای اراده باشد؛ لذا مستلزم تمام صفات است و اگر به تلازم در اسم­ها اکتفا می­شد، اسم «حي» کفایت می‌نمود[[97]](#footnote-97).

اما ترجيح ما این است که «الله» اسم أعظم است، آن هم به چند دليل:

**اول:** اگر ما نگاهی به اسم­های وارده در احادیثی بیندازیم که رسول الله ص اسم أعظم را در میان آنها دانست، درمی­یابیم که تنها اسمی که در تمام آنها وجود دارد، «الله» است.

**دوم:** این اسم به مراتب بیشتر از سایر اسم­ها در قرآن کریم تكرار شده است؛ این اسم (2602) بار تكرار شده است که (980) بار به صورت مرفوع، (592) بار به صورت منصوب، (1125) بار به صورت مجرور و (5) بار نیز با لفظ «اللَّهُمَّ» آمده است[[98]](#footnote-98).

حال آنكه اسم «الرحمن» (57) بار در قرآن کریم تكرار شده است.[[99]](#footnote-99) و اسم «الرحیم» (114) بار در قرآن کریم بر خداوند اطلاق شده است. و اسم «الحی» صرفا در پنج آیه بر خداوند متعال اطلاق شده است.

**سوم:** اینكه این اسم، بزرگترین و جامعترین اسم­ خداوند متعال است و مرجع تمام اسم­ها بشمار می­رود و تمام مفاهیم و معانی در تفسیر این اسم گفته می‌شود. و حقیقت الله، ذاتی است که در صفات و افعالش بی‌نظیر باشد. و همیین معنا در حقیقت، جوهر الوهیت است. و کسی که اینگونه باشد، الله است[[100]](#footnote-100).

**چهارم:** این اسم هرگز بر غیر خدا اطلاق نگردیده است و هیچ كس هم جرأت نکرده که چنین ادعایی کند بجز رهبران گمراهی مانند فرعون كه پست‌ترین و گمراه‌ترین مردم به شمار می‌آیند[[101]](#footnote-101).

شیخ احمد شرباصی می‌گوید: «الله همان اسم خاص خداوند است؛ اسمی كه خداوند آن را به خود اختصاص داده و اولین نامش قرار داده و تمام اسم­های دیگر را به آن نسبت داده و این اسم را به هیچ یک از اسم­های دیگر نسبت نداده و هر اسمی كه بعد از آن می‌آید، نعت و صفت آن محسوب می‌گردد.

و این اسم بعنوان یک عَلَم (اسم خاص) بر معبود حق، دلالت می­نماید؛ آنگونه دلالتی که جامع تمام نامهای مبارک ذات احدیت، می‌باشد.

مثلاً گفته می‌شود: «اسماء حسنی از اسم­های الله هستند نه اینکه: اسماء حسنی از اسم­های رحمن یا غفور هستند»[[102]](#footnote-102).

مطلب پنجم: حقيقت و مجاز در اسم­هاي خداوند متعال

اهل سنت و جماعت معتقدند كه اسم­هایی مانند حی، سمیع، بصیر، علیم، قدیر و ملک كه بر خدا و انسان اطلاق می‌گردند، هم برای خداوند و هم برای انسان در معنای حقیقی­شان استعمال می‌شوند. اما اختلاف این دو حقیقت با یکدیگر باعث نمی­شود که هر یک از آنها یک حقیقت نباشد؛ زیرا حیات و قدرت و شنوایی و بینایی خدا شایسته­ی جلال و جمال و كمال و صفات خداوند است، همانگونه كه ویژگیهای انسان هم شایسته­ی عجز و نقص و قصور او می‌باشد.

مطلب ششم: ارتباط صفات خداوند با ذات وي

متکلمین با عقل محض، وارد مباحث بسیار ریزی در صفات الهی شده­ و در همین راستا اصول و قواعدی را وضع نموده‌اند كه با حقی كه خداوند متعال آن را نازل نموده است، تضاد دارند.

اهل سنت و جماعت بر این اعتقاد نیستند كه: صفات خداوند عین ذات خداوند و یا غیر ذات او می‌باشند؛ زیرا جزء لازم و صفت لازم یک شیئ، غیر آن شیئ بشمار نمی­رود، همانگونه که این صفات، عین ذات آن شیئ نیز به حساب نمی­آیند.

سفارینی بطور خلاصه از شیخ الاسلام ابن تیمیه چنین نقل می‌نماید كه: «هر گاه از سلف امت و امامان گذشته سؤال می‌كردند كه: آیا علم و كلام خدا، غیر خدا است یا ذات خدا؟ آنها هرگز پاسخ مثبت یا منفی به این سؤال نمی‌دادند؛ زیرا اگر می‌گفتند: صفات خداوند غیر ذات خداوند هستند، این وهم و گمان پیش می­آمد که مباین و جدا از خداوند هستند. و اگر می‌گفتند: صفات خداوند غیر ذات خداوند نیست، تصور می­شد که صفات همان ذات می‌باشد.

شیخ الاسلام معتقد است که مسئول (فردی که از او سؤال می­شود) در اینجا اینگونه توضیح دهد که اگر منظور از «غیر ذات خداوند» این است كه صفاتش مباین و جدا از ذاتش هستند، صحیح نیست؛ زیرا صفات یک موصوف نمی­توانند مباین و جدا از او باشند؛ اگر چه موصوف یکی از مخلوقات باشد چه رسد به صفات خالق؟

و اگر منظور از «غیر ذات»، این است كه صفات، ذات خداوند نیستند، صحیح است؛ چرا که صفت عین موصوف نیست. لذا صفات از این جهت، غیر ذات خداوند هستند. و هرگاه، اسم پروردگار اطلاق شود، شامل ذات مقدس خداوند همراه با صفات كمال آن خواهد بود؛ زیرا وجود ذاتی كه بدون صفت باشد، ممتنع است.

اسم الله، شامل ذاتی است كه موصوف به صفات كمال می‌باشد. این صفات هرگز زائد بر مسمی نیستند؛ بلكه داخل آن هستند؛ اما این صفات، زائد بر ذات مجردی هستند كه نفی كنندگان صفات آن را اثبات كرده‌اند[[103]](#footnote-103).

فلاسفه معتقدند كه صفات خداوند معانی قائم به ذات او نیستند؛ بلكه صفات خداوند ذات او می‌باشند و نزد آنها خداوند دارای صفاتی زائد بر ذات، مانند علم و قدرت و اراده نیست؛ بلكه علم و قدرت و اراده­ی خداوند همان ذات او هستند. و این دیدگاه باعث شده است که آنها تمام صفات را از خداوند نفی كنند.

معتزله نیز هر چند كه به زعم خودشان قایل به اتصاف خداوند به صفات می‌باشند، اما هنگامی كه می‌گویند: صفات عین ذات خداونداند، با مذهب فلاسفه هیچ تفاوتی ندارند؛ آنها می‌گویند: خداوند با ذات خویش است كه عالم و قادر و سمیع می‌باشد و اینگونه آنها صفات را زائد بر ذات اثبات نمی­کنند.

بله، آنها گمان می‌كنند كه اثبات صفات مستلزم یکی از امور زیر است:

اول**:** اینكه صفات خداوند حادث باشد. پس قیام حوادث با ذات خداوند و همچنین فارغ بودن خداوند در ازل از علم و اراده و حیات لازم می‌آید که این امر به اتفاق علما باطل است.

دوم**:** اینكه صفات خداوند قدیم ‌باشد. پس تعدد قدما لازم می‌آید. و این امر هم بنا به اجماع مسلمانان كفر است.

پاسخ این شبهه این است كه: تعدد قدمایی ممتنع است که با یکدیگر مغایرت داشته باشند. و ما قایل به عدم مغایرت ذات با صفات، و عدم مغایرت صفات با یکدیگر هستیم. پس تعدد منتفی است. اگر هم نظریه­ی آنها را بپذیریم مبنی بر اینکه تعدد قدیم لازم می­آید، باید به آنها گفت که تعدد قدیمهایی ممتنع است که هر کدام یک ذات مستقل باشد نه تعدد یک ذات و صفاتش. و دیدگاه واقعی و حقیقی در این باره این است كه ذات و صفات خداوند ازلی‌اند.

فصل دوم  
اعتقاد اهل سنت و جماعت در خصوص اسماء و صفات خداوند

امت اسلامی نیز مانند امتهای گذشته درباره­ی اسماء و صفات خداوند دچار اختلاف شده‌اند. اما خداوند راه هدایت را در اموری اختلافی به كسانی که انتخاب نموده، نشان داده است. ما در این فصل بر آنیم تا اهل حق را كه حقیقت را شناخته و از آن پیروی نموده‌اند، معرفی نماییم. سپس هم به معرفی اصول و قواعدی بپردازیم كه اعتقاداتشان در این باب بر آنها استوار است.

مبحث اول: معرفی اهل حق (اهل سنت و جماعت)

اهل حق در میان این امت و سایر امتها کسانی هستند كه خداوند آنان را به راه راست هدایت نموده است: ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦ صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ﴾ [الفاتحة: 6-7]. «خدایا! ما را به راه راست هدایت کن؛ راه کسانی که بدانان نعمت داده‌­ای».

و آنانی كه خداوند به آنها نعمت‌ ارزانی داشته، کسانی هستند كه در موردشان می‌فرماید: ﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَ﴾ [النساء: 69]. «كسانی كه از خدا و پیامبر اطاعت كنند، ـ روز رستاخیز ـ همنشین كسانی خواهند بود كه خداوند بدیشان نعمت ـ هدایت ـ داده است و آنها هم عبارتند از: پیغمبران، صدیقین، شهیدان و بندگان صالح و نیکوکار».

اهل حق در میان امت اسلامی، كسانی‌ هستند كه دین خدا را شناخته و بر آن، استوار و پایدار مانده­اند و در اصطلاح به آنها «اهل سنت و جماعت» یا «سلف صالح» می­گویند.

به آنها اهل سنت می­گویند چون كه از پیروان رسول الله ص هستند؛ پیامش را فهمیده‌اند و از آن پیروی می‌نمایند.

و اهل جماعت می­گویند زیرا آنها بر حقیقتی كه از جانب خداوند آمده است اجتماع نموده‌اند. لذا نامگذاری آنان بنا بر دستوری است که خدا و رسولش صادر نموده­اند مبنی بر اینکه از پیامبر اكرم ص پیروی کنند و بر پیروی از حق اجتماع نمایند و از تفرقه و اختلاف بپرهیزند.

از آنجایی که مهاجرین و انصار از میان صحابه، بهترین نمایندگان علمی و عملی اسلام بشمار می­روند، روش و منهج آنها الگو و مقتدا قرار گرفته است. آری، آنان سلف صالح این امت و كسانی‌ هستند كه در عصر نزول قرآن می­زیسته­اند، تربیت یافته­ی معلم بشریت ؛محمد رسول الله ص؛ هستند، قرآن و پیامبر را بهتر از همه­ی امت درک کرده­اند، خداوند گواهی داده است كه آنها از بعدیها بهتر و برترند و رسول الله ص در حالی دنیا را وداع نمود که از آنها راضی و خشنود بود.

و اینگونه راهی را كه آنان طی کردند و منهجی را که بر اساس آن حرکت نمودند، به عنوان پرچم و چراغی بر فراز راه راست قرار گرفته و واجب است نسلهای بعدی آن را نصب العین خویش قرار دهند و در آن مسیر حرکت کنند. و این راه و روش را «مذهب سلف صالح» نام نهاده‌اند. و هر كس که این راه را طی نماید، در حقیقت، در راه و مذهب سلف صالح گام برداشته است.

ابن بدران اهل حق و مذهب آنها را معرفی می­نماید و می­گوید: «گروه نجات یافته، یک گروه‌اند. آن هم گروهی است كه راه و روش پیامبر بزرگوار و اصحاب كرام و تابعین را در پیش گرفته‌اند؛ آنان آیات و احادیث صفات خداوند را همانگونه كه آمده‌اند، بدون تشبیه، تمثیل، تأویل و تعطیل می‌خوانند و بدانها اعتقاد دارند...». امام ابو محمد بن حزم نیز در كتاب خود «الفصل» به همین مطلب اشاره می‌كند و می‌گوید: «اهل سنت همان اهل حق­اند و هر كه با آنها مخالفت ورزد، اهل بدعت است. چرا که اهل سنت همان اصحاب بزرگوار و تابعین كرام می‌باشند كه راه و روش اصحاب را در پیش گرفتند. بعد از آنان هم اهل حدیث و پیروان آنها از فقها هستند كه نسل به نسل تا به امروز آمده‌اند و همچنین طبقه­ی عوامی است كه در شرق و غرب از آنها پیروی می‌نمایند.»

سفارینی در تبیین مراد از مذهب سلف صالح می‌گوید: «مذهب سلف شامل راه و روشی است كه اصحاب كرام و تابعین و تبع تابعین آن را طی كردند. همچنین راه آن امامان دینی است كه علما به امامت آنها گواهی داده و جایگاه والای آنها در دین شناخته‌ شده است و مردم كلام آنها را نسل به نسل پذیرفته‌اند. غیر از كسانی كه بدعت سازی كرده‌اند و یا با لقبی غیر مقبول شهرت پیدا کرده‌اند، مانند: خوارج، رافضی، قدریه، مرجئه، جبریه، جهمیه، معتزله و كرامیه»[[104]](#footnote-104).

وقتی كه سلف صالح همان اصحاب بزرگوار پیامبر هستند، پس كسانی كه بعد از آنها راه و روش آنان را در پیش گیرند و دارای منهج آنها باشند، شایسته است که آنها را به یار و یاوران روش سلفی نام نهاد؛ زیرا آنها در راه و روش با صحابه مشتركند.

امامان بزرگوار، علم و دانش سلف صالح را به ارث برده و مردم جایگاه و مكانت آنها را شناخته و به امامت آنها اقرار نموده‌اند و مذهب آنها در حقیقت، نماینده­ی مذهب علمای گذشته است.

شیخ حرمین ابوالحسن محمد بن عبدالملک گرجی كه از امامان شافعی مذهب است در كتابش «الفصول في الاصول عن الائمة الفحول إلزاما لذوي البدع و الفضول» می‌گوید: امامان دین در حقیقت وارثان گذشتگان‌اند. و آنها عبارتند از: شافعی، مالك، ثوری، احمد بن حنبل، بخاری، سفیان بن عیینه، عبدالله بن مبارک، اوزاعی، لیث بن سعد و اسحاق بن راهویه. آنگاه اعتقادات آنها را نقل می‌نماید.

ما باید بدانیم که امامان گذشته بسیار بیشتر از این هستند؛ اما نویسنده تنها به ذکر این مجموعه اکتفا نموده است؛ زیرا آنها در دوران خویش، الگو بودند و در كل، صاحب مذهب بوده‌اند. همچنین آنها جامع شرایط امامت بودند و صلاحیت اقتدا را داشتند و دیگران در چنین سطحی نبودند، هر چند كه امامان بزرگوار دیگری هم وجود داشتند كه بعضیها از آنها پیروی می‌نمودند.[[105]](#footnote-105)

امام لالكائی در «شرح اصول اعتقاد اهل السنة» تعداد زیادی از بزرگوارانی را كه به راه وروش سلف حركت می‌كردند، ذكر نموده است[[106]](#footnote-106).

بارزترین شخصیتی كه منهج سلف صالح را بطور كامل فرا گرفت و از آن دفاع نمود، امام احمد بن حنبل بود. همان كسی كه خداوند دین خود را در برابر فتنه‌ی خلق قرآن توسط ایشان حفظ نمود. به همین سبب، پیروی از وی و از فقه ایشان، پیروی از منهج سلف صالح بشمار می­رود.

ابو الحسن اشعری می‌گوید: «ما محبت کسانی را كه خداوند آنان را بعنوان یار و یاور پیامبرش انتخاب نمود، جزو دینمان می­دانیم و آنها را تعریف و تمجید می­نماییم و دوستشان داریم»[[107]](#footnote-107).

همچنین می‌گوید: «سخن و دیانت ما عبارت است از: پایبندی به قرآن و سنت پیامبر اسلام و روایات صحابه و تابعین و امامان حدیث. ما به اینها چنگ می­زنیم و آنچه را كه امام ابوعبدالله احمد بن حنبل ـ خداوند سیمایش را نورانی و درجات وی را بلند نماید و ایشان را جزای خیر فراوانی عنایت کند ـ گفته است، می­پذیریم و با کسانی که با رأی او مخالفت کنند، مخالفت می‌نماییم، زیرا او امامی فاضل و رهبری کامل بود كه خداوند بوسیله­ی او حق را آشکار ساخت، گمراهی را برطرف کرد، راه حق را واضح نمود و بدعت بدعت گذاران، فریب فریب كاران و شبهه‌ی شبهه‌ افكنان را بوسیله­ی او قلع و قمع نمود. پس رحمت خداوند بر این امام بزرگوار و فاضل باد»[[108]](#footnote-108).

سفارینی بعد از معرفی مذهب سلف صالح كه آن را ابتدای این مبحث نقل نمودیم، علت انتساب مذهب سلف صالح را به امام احمد بن حنیل بیان می­کند و می‌گوید: «بعد از قرن دوم هجری با ترجمه­ی كتابهای بیگانگان به زبان عربی، آن هنگامی که بدعت­ها ظهور کردند و میان مردم گسترش یافتند و گرفتاریها افزایش یافت و مأمون موضوع خلق قرآن را مطرح کرد و مذهب معتزله به سبب انحراف خلفا از مذهب حق، ظهور چشمگیری پیدا كرد، كسی كه در این برهه‌ی هولناك، شجاعانه برای شكست و رَد نظریات و ابطال و تحریف مذهب آنها قیام كرد و پیروان آنها را بشدت نکوهش و مذمت نمود، امام احمد بن حنبل بود. وی به نکوهش كسانی پرداخت كه به آن مذهب گرویده‌اند یا بدان تكیه نموده‌اند و یا نسبت به آن گرایش پیدا كرده و یا از آن دفاع می‌كردند و از طرف دیگر، اهل حق را در عصر خویش به اعتماد به مذهب حق تشویق نمود و آنها را نوید داد.

به همین سبب است که مذهب سلف به ایشان نسبت داده شده است. حال آنکه مذهب ایشان همان مذهب نقل شده از سایر ائمه­ی دین و حق ثابت و مشهوری است که از بزرگان گذشته­ی امت نقل شده است»[[109]](#footnote-109).

مبحث دوم اصولی كه اعتقادات اهل سنت و جماعت راجع به اسماء و صفات خداوند بر آنها مبتني است

مباحث سلف صالح بر پایه‌ها و اصولی مبتنی است كه قرآن بر همگی آنها دلالت می‌نماید و كسی كه به این پایه‌ها بنگرد، دلش اطمینان پیدا خواهد كرد كه این مذهب همان مذهب حق است كه واجب است آن را محكم بگیریم و سایر مذاهب را ترک نماییم.

اصل اول: اثبات آنچه كه خدا و رسولش اثبات نموده‌اند

سلف صالح صفاتی را اثبات می‌نمایند كه خدا و رسولش آنها را اثبات نموده‌اند و صفاتی را نفی می‌نمایند كه خدا و رسولش آنها را نفی كرده‌اند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «اصل در باب صفات این است كه خداوند را باید با آنچه كه خودش را بدانها توصیف نموده و یا اینكه رسولش او را به طور اثبات یا نفی برای خدا بیان داشته، توصیف نمود. لذا آنچه را كه خداوند برای خودش اثبات نموده، اثبات می‌شود و آنچه را كه از خودش نفی نموده، نفی خواهد شد»[[110]](#footnote-110).

ابو اسماعیل عبد الرحمن بن اسماعیل انصاری می‌گوید: «اصحاب حدیث پروردگارشان را با صفاتی می‌شناسند كه قرآن بدانها تصریح نموده­ یا رسول الله ص از آنها سخن به میان آورده و آنها را افراد عادل و قابل اعتماد از پیامبر اکرم ص نقل نموده‌اند. و صفاتی را برای خداوند اثبات می‌نمایند كه خداوند خودش آنها را در كتاب خویش و یا از زبان پیامبرش اثبات نموده است»[[111]](#footnote-111).

امام شافعی می‌گوید: «من به تمام چیزهایی که از جانب خدا و پیامبرش آمده با همان مراد و مقصود رسول الله ص ایمان دارم»[[112]](#footnote-112).

همچنین امام شافعی به عنوان تأكید بر این اصل می‌فرماید: «خداوند دارای اسماء و صفاتی است كه قرآن از آنها سخن گفته و پیامبر از آنها امتش را باخبر نموده و هیچ یک از افرادی که برای آنها اتمام حجت شده توانایی رَد آنها را ندارد...». وی سخنانش را ادامه می­دهد تا آنجا که می­گوید: مانند اینکه خداوند به ما خبر داده كه او سمیع و بصیر است و دارای دو دست می­باشد؛ چنانکه می‌فرماید: ﴿بَلۡ يَدَاهُ مَبۡسُوطَتَانِ﴾ [المائدة: 64]. «بلكه دو دست خدا باز است ـ و او جواد و بخشنده است». و او دست راست دارد: ﴿وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطۡوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦ﴾ [الزمر: 67]. «آسمانها به دست راست او در هم پیچیده می‌شود». واو دارای صورت است، چنانکه می‌فرماید: ﴿وَيَبۡقَىٰ وَجۡهُ رَبِّكَ ذُو ٱلۡجَلَٰلِ وَٱلۡإِكۡرَامِ ٢٧﴾ [الرحمن: 27]. «و تنها وجه پروردگار با عظمت و ارجمند تو می‌ماند و بس‏».

و خداوند قدم دارد؛ زیرا رسول الله ص ‌فرمود: «حتى یضع الرب فيها قدمه»[[113]](#footnote-113) یعنی جهنم همچنان ندای هل من مزید سر می­دهد تا اینکه خداوند قدمش را در آن می‌گذارد.

شیخ الحرمین ابوالحسن محمد بن عبدالملک گرجی در كتاب «الفصول في الأصول عن الأئمة الفحول إلزاماً لذوي البدع و الفضول» با بیان چكیده‌ی اقوال علمای سلف در خصوص اسماء و صفات خداوند می‌گوید: «ما معتقدیم كه اسماء و صفات خداوند مخلوق نیستند؛ قرآن آنها را بیان نموده و پیامبر و اصحاب پیامبر نیز از آنها خبر داده‌اند. آن اسما و صفاتی كه راویان اهل ثقه آنها را روایت كرده­اند و ناقدان حدیث نیز آنها را صحیح دانسته‌اند و قرآن و حدیث صحیح بر آنها دلالت می‌نماید. و آنها عبارتند از: أول، آخر، أحد، قدیم، صمد، كریم، علیم، حلیم، علی، عظیم، رفیع و مجید، او دارای قدرت فوق‌العاده می‌باشد، او قبلاً آفرینش را آغاز نموده و او است كه بعداً آفرینش را دوباره باز می‌گرداند، هر آنچه که بخواهد انجام می­دهد، او قوی و قدرتمند و استوار است: ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ﴾ [الشوری: 11]. «هیچ چیز مانند او نیست و او شنوا و دانا است». و دیگر صفاتش مانند صورت، چشم، قدم، دو دست، علم، نظر، سمع، بصر، اراده، مشیت، رضایت، غضب، محبت، خندیدن، تعجب، حیا و آزرم، شهامت، ناخوشایند، برآشفتن، قبض و بسط، نزدیكی، بلند مرتبه، كلام و سلام، سخن و نداء، تجلی و لقاء، فرود آمدن، صعود كردن، استواء، و اینكه او در آسمان و بالای عرش قرار دارد، و از مردم جدا است»[[114]](#footnote-114).

اموری که بر صحت اين اصل دلالت مي‌نمايد:

اول**:** اسماء و صفات خداوند جزو امور غیبی هستند و صرفا از طریق وحی می‌توان از آنها باخبر شد. و خداوند بندگان مؤمنش را كه به غیب ایمان دارند، مورد ستایش قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿الٓمٓ ١ ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَۛ فِيهِۛ هُدٗى لِّلۡمُتَّقِينَ ٢ ٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡغَيۡبِ﴾ [البقرة: 1-3].

«الف، لام، میم، این كتاب، هیچ شک و تردیدی در آن وجود ندارد و راهنمای پرهیزگاران است، آن كسانی كه به دنیای غیب باور ‌دارند».

همچنین خداوند افرادی را كه به آنچه از جانب خداوند آمده ایمان دارند، مورد ستایش قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مِن رَّبِّهِۦ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۚ كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ﴾ [البقرة: 285].

«پیامبر معتقد است بدانچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده است و مؤمنان بدان باور دارند؛ همگی به خدا، فرشتگانش، كتاب‌های وی و پیغمبرانش ایمان دارند».

دوم**:** رَد و انكار هر آنچه كه خداوند برای خودش قائل است و یا پیامبر آن را برای خدا ثابت نموده، در حقیقت به معنای تكذیب خدا و سول خدا می­باشد. چگونه كسی ادعای اسلام و ایمان می­نماید حال آنكه اسماء و صفات الهی را رَد می­كند. بله، خداوند برای خودش صفاتی مانند الحی، القیوم، العلیم، الخبیر، الحكیم، الـملك، القدوس، السلام، الـمؤمن، الـمهیمن، العزیز، الجبار والـمتكبر را ثابت می­نماید؛ آنگاه یک فرد جاهل و مغرور در برابر خداوند خبیر و حاكم آسمانها و زمین قرار می­گیرد و آنچه را كه خداوند برای خود اثبات نموده است، نفی می‌کند و می‌گوید: خداوند حی و قیوم و خبیر و... نیست.

چگونه کسی می­تواند ادعا ‌كند كه به وحی الهی ایمان دارد و در عین حال، علم، سمع، بصر، رضا، محبت، استواء و سایر صفاتی را كه خداوند برای خود اثبات نموده، نفی می‌کند؟!!.

سوم**:** نصوصی كه دستور به ایمان آوردن به اسماء و صفات خداوند می‌دهند. كسی كه آیات قرآن کریم را مورد مطالعه­ قرار دهد، متوجه خواهد شد که خداوند در آیات اسماء و صفات، تنها به بیان اسماء و صفات بسنده نمی‌كند؛ بلكه دستور به ایمان آوردن به آنها نیز می‌دهد. آیا کسی که دستور خداوند را نمی­پذیرد، مسلمان بشمار می­رود؟

﴿فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: 63].

«آنان كه با فرمان او مخالفت می‌كنند، باید از این كه بلایی گریبانگیرشان گردد یا به عذاب دردناكی گرفتار شوند بر حذر باشند».

حقا که این سخن خداوند متعال متحقق گردیده و بسیاری از منکران اسماء و صفات الهی، چنانکه در زندگی­شان می­خوانیم، گرفتار شده­اند و در دنیا قبل از آخرت به عذابهای دردناک مبتلا گردیده­اند.

نصوص فراوانی در قرآن کریم وجود دارد كه به ما دستور می‌دهد تا خداوند و اسماء و صفاتش را بشناسیم:

﴿وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ﴾ [البقرة: 231].

«از خدا بترسید و بدانید كه خداوند از هر چیزی آگاه است».

﴿وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ﴾ [البقرة: 233].

«از خدا بترسید و بدانید كه خداوند به آنچه که انجام می‌دهید، بینا است».

﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٞ﴾ [البقرة: 244].

«و بدانید كه خداوند شنوا و دانا است».

﴿فَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ﴾ [المائدة: 34].

«و بدانید كه خداوند دارای مغفرت و رحمت فراوان است».

﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾ [البقرة: 267].

«و بدانید كه خداوند بی‌نیاز و شایسته­ی ستایش است».

﴿فَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [البقرة: 209].

«پس بدانید كه بی‌گمان خدا توانا و حكیم است».

همچنین خداوند مهربان آیات و نشانه‌های خود را برای مردم بیان می‌نماید و دستاوردهای خود را به آنها نشان می‌دهد تا اینكه بدانند كه خداوند بر هر چیزی قادر و مالک و صاحب هستی است:

﴿أَلَمۡ تَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ١٠٦ أَلَمۡ تَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۗ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٍ ١٠٧﴾ [البقرة: 106-107].

«مگر نمی‌دانی كه خداوند بر هر چیزی توانا است؟ آیا ندانسته‌ای كه ملک و فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست؟ و جز خدا سرپرست و یاوری برای شما وجود ندارد».

نصوصی كه بر وجوب شناخت اسماء و صفات خداوند دلالت می‌نمایند، فراوانند؛ در حقیقت، نصوص فراوانی كه راجع به صفات خداوند آمده‌اند، بر وجوب شناخت خداوند از طریق آشنایی با صفاتش، دلالت می‌نمایند. چرا که خداوند به ما دستور داده تا به او ایمان بیاوریم و او را بشناسیم. و باید دانست که ایمان هیچ فردی كامل نمی­شود تا زمانی كه به صفات مذكور در قرآن و سنت ایمان نیاورد.

و اگر ما معنای صفتی از صفات خداوند را ندانیم، واجب است قرآن و سنت را تصدیق نماییم و به آن صفت ایمان داشته باشیم.

اما در مورد صفاتی كه تعدادی خداوند را بدانها توصیف می­کنند ولی در قرآن و سنت نیامده‌اند، قبول و رَد آنها منوط به شناخت هدف و مراد فرد می­باشد؛ اگر منظور و مراد صحیحی داشته باشد، آنها را می‌پذیریم. در غیر این صورت، نمی پذیریم. البته ما إن شاء الله در صفحات آینده بیشتر به این موضوع خواهیم پرداخت.

اسماء و صفاتی که بوسیله­ی احادیث آحاد اثبات شده­اند

علما معتقدند كه هیچ تفاوتی میان مسایل اعتقادی اثبات شده با قرآن و حدیث صحیح، و همچنین امور اعتقادی اثبات شده با حدیث متواتر و آحاد ـ اگر به صحت رسیده باشد ـ وجود ندارد. به همین سبب است كه علما صفات وارده در احادیث صحیح مانند الحنان، المنان، الشافی و السبوح را جزو اسم­های مبارک خداوند به شمار آورده‌اند. ولی برخی از فقها و اصولیان متأخر، با اثبات مسایل اعتقادی بوسیله­ی احادیث آحاد به مخالفت پرداخته­اند؛ اما آنچه صحیح است، صحت اثبات مسایل اعتقادی با احادیث آحاد می­باشد. ما در کتاب «شناخت الله» به تفصیل به این مسئله پرداخته­ایم.

اصل دوم: تمام اسماء و صفات خداوند كامل و در نهايت كمالند

اهل سنت و جماعت كه در مسیر اصحاب بزرگوار و تابعین گام برمی‌دارند، اعتقاد جازم دارند كه اسماء و صفاتی را که خداوند آنها را برای خودش ذكر نموده، هیچگونه نقص و عیبی ندارند؛ بلكه زیباترین اسماء و كاملترین صفات می‌باشند. چنانکه خداوند متعال این حقیقت را بیان می­نماید و می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَا﴾ [الاعراف: 180].

«‏خدا دارای زیباترین نامها است ـ كه بر بهترین معانی و كاملترین صفات دلالت می‌نمایند ـ پس او را با آن نامها بخوانید».

﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱللَّهَ أَوِ ٱدۡعُواْ ٱلرَّحۡمَٰنَۖ أَيّٗا مَّا تَدۡعُواْ فَلَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾ [الاسراء: 110].

«بگو: «الله» یا «رحمن‌» را بخوانید ـ فرقی نمی‌كند و خدا را به نامها و صفات متعدّد به فریاد خواندن، مخالف توحید نیست ـ خدا را به هر كدام از اسماء حُسنی بخوانید ـ مانعی ندارد ـ او دارای نام‌های زیبا است». ‏

﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ ٨﴾ [طه: 8].

«او الله است و جز او معبود حقی وجود ندارد. او دارای نامهای نیكو است‏».

﴿هُوَ ٱللَّهُ ٱلۡخَٰلِقُ ٱلۡبَارِئُ ٱلۡمُصَوِّرُۖ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾ [الحشر: 24].

«او خداوندی است كه طراح هستی و آفریدگار آن از نیستی و صورتگر جهان است؛ دارای نامهای نیک و زیبا است».

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «صفات كامل برای خداوند ثابت است؛ بلكه نهایت كمال ممكن، مختص ذات خداوند می‌باشد، طوری كه هر كمال عاری از نقص، مختص پروردگار است و ذات مقدسش مستحق آن خواهد بود»[[115]](#footnote-115).

ابن قیم می‌گوید: «صفات خداوند، همه صفات كمال محض می‌باشند؛ خداوند موصوف به کامل­ترین صفات می­باشد و او از کامل­ترین كمالات برخوردار است. همچنین اسم­های خداوند كه بر صفات وی دلالت می‌نمایند، زیباترین و كامل‌ترین اسم­ها می‌باشند؛ در میان اسم­ها، هیچ اسمی زیباتر و کامل­تر از اسم­های خداوند متعال وجود ندارد و هیچ اسمی نمی‌تواند جای آنها را پر كند و یا معنای آنها را ادا نماید»[[116]](#footnote-116).

«و حُسنی جمع أحسن است نه جمع حَسَنْ. و این مطلب، رازی بسیار ارزشمند دارد و آن اینکه واژه‌ی حَسَنْ جزو صفات الفاظ است و أحسن جزو صفات معانی می‌باشد. چون كه هر لفظی دارای دو معنای حَسَنْ و أحسن است. پس مراد از آن دو همان أحسن است تا اینكه بتوان آن را بر صیغه‌ی حُسنی جمع كرد؛ لذا جایز نیست كه از آن دو معنا جز با أحسن تفسیر نمود»[[117]](#footnote-117).

هم اکنون كه این اصل، ثابت گردید، کسانی كه خود را منتسب به اسلام می‌دانند، بر چه مبنایی اسم­ها و صفات الهی را نشانه می­گیرند و گمان می‌کنند که چون اسم­ها و صفات خداوند مستلزم تشبیه است، پس واجب است که نفی یا تأویل شوند؛ زیرا كمال باری تعالی جز با نفی و تأویل این اسماء و صفات تحقق پیدا نخواهد كرد؟!

استدلال برای اتصاف خداوند به صفات كمال

نخست: دلیل فطرت

باید دانست که اقرار به كمال اسماء و صفات خداوند امری فطری است كه خداوند فطرت بشر را بر آن سرشته است. حتی كسانی كه همه یا بعضی از اسماء و صفات خداوند را نفی می‌کنند، اگر شبهات و یاوه‌هایی كه دل آنها را بیمار و عقل و وجدان آنها را فاسد كرده، برطرف گردد، بدون هیچ شک و شبهه‌ای فطرت آنها به صفات کمال خداوند اعتراف می­کند. ولی باید دانست که اصول و مبادی فاسد باعث فساد فطرت انسانی می­گردد. بله، اگر به اوضاع کسانی که كه اسماء و صفات خداوند را نفی می­کنند، نگاهی بیندازیم متوجه خواهیم شد كه آنها سعی می­کنند تا فطرت خود را تحت فشار قرار دهند و اثرات حق را در آن خاموش کنند و بر آن فائق آیند. آری، فطرت آنها را بسوی اثبات علوّ، محبت و خشنودی خداوند متعال و سایر صفاتش فرا می­خواند؛ اما آنها به سبب دیدگاهها و نظریات فاسدشان دست رد بر سینه­ی حق می­زنند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه در مورد جهمیه که درباره­ی خداوند متعال سخنان متناقضی به زبان آورده‌اند، می‌گوید: «آنها فطرت­ها و عقل­هایشان را مجبور می­کنند تا امور محال و متناقض را بپذیرد و می‌گویند: او در جهان است؛ ولی در آن وجود ندارد. یا اینكه او هستی است و او آن نیست»[[118]](#footnote-118).

شارح عقیده­ی طحاوی می‌گوید: «خداوند در فطرت انسانی كه با جحود، تعطیل، تشبیه و تمثیل آلوده نشده، به ودیعت نهاده است که خداوند در اسماء و صفاتش از كمال برخوردار است و او موصوف به صفاتی است كه خود و رسولش آنها را بیان نموده‌اند. همچنین كمالاتی که از دید مردم پنهان مانده است، به مراتب بیشتر از آن چیزهایی است که مردم می‌دانند»[[119]](#footnote-119).

شیخ الاسلام در کتابهای مختلف خود ماجرای شیخ ابو جعفر همدانی را با ابو المعالی جوینی ذکر نموده است که چگونه همدانی دلیل فطرت را جهت اثبات صفت علوّ (بالا بودن) خداوند متعال برای جوینی مطرح نمود و از آن استدلال کرد.

شیخ الاسلام می‌گوید: «همچنین آنچه را كه محمد بن طاهر مقدسی در داستان معروفش آورده، از این باب است: باری شیخ ابو جعفر همدانی حضور داشت که ابو المعالی جوینی بالای منبر صحبت ‌نمود و گفت: «خداوند وجود داشته است در حالی که عرش نبوده است» و اینگونه چنانکه از سخنش استنباط می­شود، صفت استوای بر عرش خداوند را نفی کرد؛ البته وی در آخر عمر خود از این اعتقادش برگشت و بر دین کنیزان و پیر زنان نیشابور فوت نمود.

شیخ ابو جعفر گفت: «ای استاد! موضوع ذكر عرش را بگذار ـ یعنی این موضوع مربوط به وحی است ـ بلكه از آن ضرورتی برای ما صحبت کن كه در دلهایمان می‌یابیم؛ هر گاه عارفی می‌گوید: یا الله! حتماً در دلش معنایی را می‌یابد كه علوّ را می‌طلبد؛ چرا كه به سمت چپ و راست نگاه نمی‌كند؛ پس چگونه ما این امر بدیهی را از دلهایمان دور می­کنیم؟

ابو المعالی جوینی فریاد زد و دستش را بر سرش گذاشت و گفت: همدانی مرا متحیر کرد.

در واقع، این شیخ از زبان تمام انسانها صحبت می‌نماید و به علوّ و بالا بودن خداوند اقرار می‌کند؛ زیرا اقرار بدان، امری فطری و ضروری است كه ما و هر آن كسی كه خداوند را فرا می‌خواند، آنرا در دلش احساس می‌کند، پس چطور می‌توانیم آن را از دلهایمان بیرون کنیم.

و آن کنیزی كه رسول الله ص به وی فرمود: «خداوند كجاست؟ گفت: در آسمان. پیامبر فرمود: او را آزاد كنید، زیرا وی مؤمن است».

آری، او یک کنیز غیر عرب بود. آیا فکر می­کنید کسی به او آموزش داده بود که چنین پاسخی بدهد؟ بلکه او بر اساس فطرتی پاسخ داد که خداوند در سرشتش نهاده بود. و اینجا بود که پیامبر اکرم ص نیز او را تأیید نمود و گواهی داد كه وی مؤمن است[[120]](#footnote-120).

دوم: اتصاف خداوند به صفات كمال دلیل صحت الوهیت و ربوبیت او، و نفی، دلیل بطلان الوهیت و ربوبیت است

الله، پروردگاری است كه مورد پرستش قرار می‌گیرد و باید دارای صفات كمال باشد؛ زیرا نقص معبود دلیل بطلان الوهیت و ربوبیت وی می­باشد. لذا قرآن کریم با سلب نمودن اوصاف كمال، معبودان كفار را مورد مذمت قرار می‌دهد و عیب آنها را ایگونه بیان می­کند كه آنها فاقد شنوایی و بینایی هستند، نمی‌توانند صحبت کنند، كسی را هدایت دهند و نفع یا ضرری به كسی برسانند.

خداوند مهربان به نقل از ابراهیم در مجادله‌ی با پدرش می‌فرماید:

﴿إِذۡ قَالَ لِأَبِيهِ يَٰٓأَبَتِ لِمَ تَعۡبُدُ مَا لَا يَسۡمَعُ وَلَا يُبۡصِرُ وَلَا يُغۡنِي عَنكَ شَيۡ‍ٔٗا ٤٢﴾ [مریم: 42].

«هنگامی را بیان آور كه ابراهیم به پدرش گفت: ای پدر! چرا چیزی را پرستش می‌كنی كه نمی‌شنود و نمی‌بیند و هیچ شرّ و بلایی از تو به دور نمی‌دارد؟».

همچنین ابراهیم علیه السلام با زیر سؤال بردن الوهیت بت­ها خطاب به قومش فرمود:

﴿هَلۡ يَسۡمَعُونَكُمۡ إِذۡ تَدۡعُونَ ٧٢ أَوۡ يَنفَعُونَكُمۡ أَوۡ يَضُرُّونَ ٧٣﴾ [الشعراء: 72-73].

«آیا هنگامی كه آنها را به كمک می‌خوانید، صدای شما را می‌شنوند و نیازتان را برآورده می‌كنند؟‏ ‏یا سودی به شما می‌رسانند و یا زیانی متوجّه شما می‌سازند؟». ‏

همچنین ابراهیم هنگام شکستن بت‌های قومش به آنها فرمود:

﴿قَالَ أَفَتَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكُمۡ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يَضُرُّكُمۡ ٦٦ أُفّٖ لَّكُمۡ وَلِمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ٦٧﴾ [الانبیاء: 66-67].

«آیا به جای خداوند، چیزهایی را می‌پرستید كه كمترین سود و زیانی به شما نمی‌رسانند؟ ‏ وای بر شما! و وای برچیزهایی كه به جای خدا می‌پرستید! آیا نمی‌فهمید ـ كه از این مجسّمه‌ها و تندیسها كاری ساخته نیست و شایسته­ی پرستش نیستند؟».

و خداوند متعال با بیان بطلان الوهیت گوساله‌ای كه بنی‌اسرائیل آن را پرستش می‌کردند، می‌فرماید:

﴿وَٱتَّخَذَ قَوۡمُ مُوسَىٰ مِنۢ بَعۡدِهِۦ مِنۡ حُلِيِّهِمۡ عِجۡلٗا جَسَدٗا لَّهُۥ خُوَارٌۚ أَلَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّهُۥ لَا يُكَلِّمُهُمۡ وَلَا يَهۡدِيهِمۡ سَبِيلًاۘ ٱتَّخَذُوهُ وَكَانُواْ ظَٰلِمِينَ ١٤٨﴾ [الاعراف: 148].

«و بعد از ـ رفتن ـ موسی، قوم او از زیورهایشان گوساله‌ای ساختند و آن را معبود خود گرفتند كه پیكر بی‌جانی بود و صدای گاو داشت. مگر نمی‌دیدند كه چنین پیكر گوساله‌ گونه‌ای با آنان سخن نمی‌گوید و به راهی ایشان را راهنمایی نمی‌كند. آنها گوساله را به خدایی گرفتند و به خود ستم كردند‏».

لذا روشن شد كه خداوند نفی صفات شنوایی و عدم اجابت دعا و عدم توانایی نفع و ضرر و عدم كلام و عدم هدایت را دلیل بر بطلان الوهیت قرار داده است. همین جا است كه جنایت آن گروهی كه صفات خداوند را نفی می‌نمایند و یا صفات وی را تأویل می‌کنند، معلوم می­شود. آنان خیال می‌كنند كه توحید خداوند مقتضی نفی صفات اوست.

در حقیقت، این گروه با دلایل صحیح عقلی و نصوص صریح كه بر وجوب اتصاف خداوند به صفات كمال و جلال دلالت می‌نمایند، مخالفت می‌ورزند. گفتنی است که هر اندازه تعداد صفات كمال خداوند متعال بیشتر باشد، به همان اندازه ستایش و تعظیم خداوند كاملتر و بزرگتر خواهد بود. و به سبب كثرت و کمال اسماء و صفات خداوند متعال، انسان نمی‌تواند او را آنگونه که شایسته­اش هست مورد ستایش قرار دهد.

سوم: دلايل عقلی‌ای كه بر اتصاف خداوند به صفات كمال دلالت می‌نمايند:

قرآن كریم اندیشه­ی بشر را بسوی دلایل عقلانی هدایت و راهنمایی می‌نماید تا آنها او را به سوی خداوند هدایت کند. اینها دلایلی آسان و در توان همه‌ی انسانها است كه مبتنی بر مبانی درستی است كه هرگز باطل بدان راه نمی‌یابد و هرگز همانند دلایل متكلمین نیست كه دارای دلایل متناقض و باطل باشد كه ایمان را باطل می‌گردانند و حق را دچار شک و تردید می­کنند.

آری، قرآن عقل انسان را بسوی دلایلی هدایت می‌نماید كه بر کمال خداوند و کمال اسماء و صفاتش دلالت می­کنند؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿لِلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ مَثَلُ ٱلسَّوۡءِۖ وَلِلَّهِ ٱلۡمَثَلُ ٱلۡأَعۡلَىٰۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٦٠﴾ [النحل: 60].

«كسانی كه به آخرت باور ندارند، دارای صفات پست هستند و خدا دارای صفات عالیه است و او با عزّت و با حكمت است». ‏

همچنین در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَهُوَ أَهۡوَنُ عَلَيۡهِۚ وَلَهُ ٱلۡمَثَلُ ٱلۡأَعۡلَىٰ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٢٧﴾ [الروم: 27].

«او است كه آفرینش را آغاز كرده است و سپس آن را باز می‌گرداند و این برای او آسانتر است. بالاترین وصف، در آسمانها و زمین متعلّق به خدا است و او بسیار با عزّت و اقتدار و سنجیده و با حکمت است».

و در سوره­ی ملک می­فرماید:

﴿أَلَا يَعۡلَمُ مَنۡ خَلَقَ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلۡخَبِيرُ ١٤﴾ [الملک: 14].

«مگر كسی كه می‌آفریند نمی‌داند، حال آنكه او دقیق و باریک بین بس آگاهی است».

مثال و نمونه‌ی بدی که خداوند برای دشمنانش قرار داده، همان وجود نقص و عیب و سلب صفات كمال از مشركان و بت‌پرستان می­باشد.

و مثال والایی كه خداوند متعال مستحق آن است، همان دارا بودن تمام صفات كمال می‌باشد. لذا كسی كه صفات كمال را از خداوند سلب می‌نماید، در حقیقت، مثال و نمونه‌ی بدی را برای خداوند قرار می‌دهد و صفات و نمونه‌های والایی را كه خداوند برای خود قایل است از وی نفی می­کند؛ حال آنکه خداوند متعال كمال مطلقی است که حاوی امور وجودی و معانی ایجابی می‌باشد كه هر اندازه در ذات موصوف بیشتر باشند، به همان اندازه از دیگران کامل­تر و بالاتر خواهد بود.

از آنجایی که صفات خداوند متعال نسبت به صفات دیگران، عظیم­تر و كاملتر است، او دارای صفات برتر و عالیه است و از دیگران نسبت به این صفات عالیه مستحق­تر است. بلکه اصلا غیر ممكن است دو نفر در صفات والای مطلق مشترک باشند؛ زیرا اگر هر دوی آنها از هر جهت بطور مساوی از صفات برتر برخوردار باشند، هیچ یک از آنها بر دیگری برتری نخواهد داشت. و اگر در صفات والا و برتر مساوی نباشند، آن ذاتی که از صفات برتر برخوردار است، یكی می­باشد. پس غیر ممكن است که كسی دارای صفات برتر و والا باشد و در عین حال، دارای شریک و نظیر باشد.

این همان چیزی است كه شارح طحاویه آن را در مورد استحقاق خداوند متعال نسبت به صفات برتر بیان نموده است. و این فرموده­ی خداوند متعال که ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡمَثَلُ ٱلۡأَعۡلَىٰ﴾ [النحل: 60]. اندیشه­ی بشر را به این سمت سوق می­دهد كه خداوند در حق خودش «قیاس اولی» را استعمال نموده است؛ به این معنا که تمام كمالاتی كه ذاتاً بدون نقص برای مخلوقی ثابت شود، خداوند بدانها شایسته‌تر است. و هر نقصی كه انسان از آن دوری می‌جوید و عاری از كمال باشد، خداوند به طریق اولی شایسته‌تر است که از آن منزه و پاک باشد.

پس صفاتی مانند علم، حكمت، قدرت، شنوایی، بینایی كه انسان به سبب آنها مورد ‌ستایش، قرار می­گیرد، خداوند شایسته‌تر به آنها است. و صفاتی مانند جهل، كوری، مرگ و كری كه انسان از آنها دوری می‌نماید، خداوند شایسته‌تر است که از آنها منزه و پاک باشد.

در نصوص صریح قرآن آمده كه خداوند ﴿أَرۡحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ﴾ [الانبیاء: 83]. ﴿أَحۡكَمُ ٱلۡحَٰكِمِينَ﴾ [هود: 45]. ﴿أَسۡرَعُ ٱلۡحَٰسِبِينَ﴾ [الانعام: 62]. ﴿أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ﴾ [المؤمنون: 14].می­باشد. و او أكبر، أعزّ، أعلم و أقوی است.

همچنین در قرآن آمده كه خداوند ﴿خَيۡرُ ٱلۡفَٰصِلِينَ﴾ [الانعام: 57]. ﴿خَيۡرُ ٱلرَّٰزِقِينَ﴾ [المائدة: 114].﴿خَيۡرُ ٱلۡوَٰرِثِينَ﴾ [الانبیاء: 89]. ﴿خَيۡرُ ٱلنَّٰصِرِينَ﴾ [آل عمران: 150]. ﴿خَيۡرُ ٱلرَّٰحِمِينَ﴾ [المؤمنون: 109]. ﴿خَيۡرُ ٱلۡفَٰتِحِينَ﴾ [الاعراف: 89]. ﴿خَيۡرُ ٱلۡغَٰفِرِينَ﴾ [الاعراف: 155]. ﴿وَٱللَّهُ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰٓ﴾ [طه: 73]. می­باشد.

تمام این نصوص به طور واضح و روشن بر روشی قرآنی­ دلالت می‌نماید كه عقل انسان را برای استعمال قیاس اولی در خصوص خداوند هدایت می­کند؛ زیرا هر كمالی كه بدون نقص برای مخلوق ثابت شود به طریق اولی برای خداوند ثابت می­گردد. البته می‌توان قیاس اولی را به گونه‌ای دیگر نیز بیان داشت و آن اینكه هر كمالی كه در انسان یافت می‌شود، بخشش خداوند است. پس چگونه كسی كه فاقد كمال باشد كمال را به دیگران می‌بخشد؟ از قدیم گفته‌اند كه فرد فقیر نمی‌تواند چیزی را ببخشد.

فیلسوفان و متکلمان در استدلال­هایشان برای اثبات كمال خداوند بر قیاس تمثیل تكیه ورزیده‌اند؛ قیاسی كه اصل و فرع در آن مساوی است و یا اینكه از قیاس شمول استفاده کرده­اند؛ قیاسی كه افراد آن مساوی است. و اینگونه خداوند را به دیگران تشبیه نموده‌اند و خداوند و دیگران را تحت قضایای كلی قرار داده‌اند كه همه­ی افراد آن با هم مساوی هستند. و به سبب ضعف دلایلی که بدانها تکیه کرده­اند، این منهج، آنان را دچار مشکل ساخته و بسوی شک و تردید و ضطراب سوق داده است. بر خلاف منهج قرآنی که گویای آن است كه خداوند متعال در مورد خودش صرفا قیاس اولی را بكار برده، همانگونه كه قبلاً بیان نمودیم.

تفسیر علما از «مثل أعلی»

عبارات علما در تفسیر «مثل أعلی» كه در قرآن کریم آمده است، پیرامون چهار معنا دور می­زند:

اول**:** ثبوت صفات والا برای پروردگار هستی؛ آن پروردگاری كه كمال مطلق است و هیچگونه نقصی به هیچ شکلی به او راه ندارد. و این کمال خداوند متعال مشروط به شناخت بندگان نیست؛ تمام كمال مطلق از آن خداوند متعال است. بندگان این نکته را بدانند یا ندانند، تفاوتی نمی­کند.

دوم**:** مثل أعلی همان تعظیم و تقدیس خداوند، بیم و هراس از او، و امید و توكلی است كه در قلب بندگان، وجود دارد. در واقع، همان احساسی است كه بنده از خداوند دارد تا جایی كه هیچ چیز و هیچ كس را در این احساس، همتا و شریک خداوند قرار نمی‌دهد. باید دانست که مطلب فوق، با شرک و كفری كه در دل بعضی از بندگان وجود دارد، هیچگونه منافاتی ندارد؛ زیرا آنها فطرت خویش را زیر پا گذاشته و آن را آلوده ساخته­اند. هنگامی که این پرده از فطرت آنها برداشته شود، تعظیم، تقدیس و تنزیهی که نسبت به خداوند در گوهر انسان، وجود دارد، آشکار   
می­گردد. همچنین روشن خواهد شد که هیچ کس نمی­تواند در دل بندگان، جایگاهی مانند جایگاه خداوند داشته باشد.

سوم**:** مثل أعلی، همان اثبات صفات كمال برای خداوند یكتا و پاک دانستن وی از هر عیب و نقص و تمثیل می­باشد.

چهارم**:** مثل أعلی، عبارت است از: عبادت خداوند متعال با علم و شناختی که در قلب عبادت کنندگان و ذاکرانش وجود دارد که از میان آنها می­توان به عبادات قلبی از جمله اخلاص، توكل، محبت خداوند و دعا اشاره نمود.

یکی از دلایل کمال اسما و صفات خداوند متعال این است که صفاتش، ازلی و ابدی هستند

جایز نیست انسان تصور کند كه خداوند متصف به صفتی است كه قبلاً متصف به آن نبوده است. یا معتقد باشد كه برخی از صفاتش از او جدا می­‌شوند؛ زیرا متصف بودن خداوند به صفاتش، كمال محسوب می­شود و فقدان صفات نقص و عیب بحساب می­آید. و اصلاً ممكن نیست كه خداوند بعد از نقص به كمال برسد، همانگونه كه جایز نیست بعد از كمال، تنزل پیدا کند.

طحاوی در تأیید این مفهوم می‌گوید: «خداوند قبل از آفرینش، از قدیم، متصف به این صفات بوده و با آفرینش موجودات، هیچ چیز به صفاتش اضافه نشده است. همچنین برای همیشه متصف به این صفات خواهد بود».

شارح طحاویه در توضیح عبارت فوق می‌گوید: «خداوند از قدیم متصف به صفات كمال یعنی صفات ذاتی و صفات فعلی بوده است. و جایز نیست انسان معتقد باشد كه خداوند متصف به صفاتی شده كه قبلاً متصف بدانها نبوده است؛ زیرا صفات خداوند صفات كمالند و فقدان آنها به معنای نقص است. و تصور اینکه خداوند بعد از نقص به كمال دست یافته است، جایز نیست».

سپس شارع طحاویه می‌افزاید: «صفات فعلی و صفات اختیاری و مانند اینها از قبیل آفرینش، تصویر، میراندن، زنده گردانیدن، قبض و بسط، استواء، آمدن، نزول، خشم، خشنودی و دیگر صفات شبیه اینها که خداوند خودش را بدانها توصیف نموده یا پیامبرش آنها را برای او ذکر کرده است، هیچ اشکالی برای قانون فوق، بحساب نمی­آید؛ چرا که چنین حدوثی به این اعتبار، ممتنع نیست؛ مثلا نمی­گویند که فعل خداوند بعد از عدم، برای وی حادث شده است. همانگونه که اگر كسی امروز صحبت کند و دیروز نیز صحبت کرده و از این نعمت برخوردار بوده، نمی‌توان در مورد وی گفت: صحبت و كلام برای وی حادث شده است. اما اگر كسی به سبب مشکلی مانند كودک بودن و لال بودن نتواند صحبت كند؛ سپس زبانش باز شود و صحبت کند، در مورد او می‌توان گفت كه: صحبت و كلام برای وی حادث شده و بوجود آمده است. ولی كسی كه بدون هیچ مشکلی سکوت کند و صحبت نکند، چنین شخصی بالقوه متكلم است؛ یعنی هرگاه بخواهد، صحبت می‌نماید. و در حال صحبت به وی گفته می‌شود كه وی بالفعل صحبت می‌كند. همچنین كسی كه در حال نوشتن باشد به وی گفته می‌شود بالفعل نویسنده است. اما هنگامی که مشغول نوشتن نباشد، از صفت كاتب بودن خارج نمی­شود»[[121]](#footnote-121).

اتصاف خداوند به صفات كمال بطور ابدی و ازلی ما را به این واقعیت راهنمایی می‌نماید كه: «افعال خداوند ناشی از اسماء و صفات وی می‌باشند و اسماء مخلوقات نیز ناشی از افعالشان است. پس افعال خداوند از كمالش بوجود می‌آید؛ اما كمال مخلوقات از افعالشان بدست می­آید؛ به این معنی که بعد از انجام فعل، اسمهایش از فعل گرفته می­شود. اما خداوند از قدیم و همیشه كامل بوده و افعالش از كمال وی سرچشمه می­گیرد. زیرا خداوند در ذات و صفاتش كامل است و افعال وی نشأت گرفته از كمال وی می‌باشد. اما مخلوقات، نخست فعل را انجام می‌دهند؛ سپس كمالی که شایسته­ی آن فعل است، برایشان حاصل می‌گردد»[[122]](#footnote-122).

اموری که اطلاق آنها بر خداوند جایز است و اموری که اطلاق آنها بر خداوند جایز نیست

يک: اطلاق اسماء مذموم در حق خداوند جايز نيست

اطلاق نمودن افعال و اسم­های مذموم به طور مطلق بر خداوند جایز نیست؛ نه به شکل مقابله و جزا و نه به شکلی دیگر. به این معنا که نمی‌توان گفت: خداوند فقیر، عاجز و یا خائن است. و اینجا است که اشتباه قول افراد نادانی مشخص می­شود که می‌گویند: کسی که خیانت کند، خدا هم به او خیانت می­کند، کسی که ظلم کند، خدا به او ظلم می­نماید و کسی که ستم کند، خداوند به او ستم می­کند؛ زیرا خداوند هرگز خیانت و ظلم و ستم نمی­كند. به همین سبب است که خداوند متعال در مورد كسانی كه نیت خیانت به پیامبر داشتند، می‌فرماید:

﴿وَإِن يُرِيدُواْ خِيَانَتَكَ فَقَدۡ خَانُواْ ٱللَّهَ مِن قَبۡلُ فَأَمۡكَنَ مِنۡهُمۡۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ٧١﴾ [الانفال: 71].

«ای پیغمبر! اگر مشركان با اظهار ایمان بخواهند به تو خیانت كنند، آنان پیش از این به خداوند خیانت كرده‌اند. پس خداوند شما را بر آنان پیروز كرد و خداوند آگاه و با حکمت است». ‏

شما ملاحظه می­نمایید که خداوند شیوه­ای را که برای گول زنندگان بکار برده برای خائنان استعمال ننموده است؛ چنانکه در مورد گول زنندگان می­فرماید:

﴿يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَهُوَ خَٰدِعُهُمۡ﴾ [الانساء: 142].

«خدا را گول می‌زنند! حال آنكه خداوند ایشان را گول می‌زند».

چرا که خیانت به هر شکل و حالتی که باشد، مذموم است؛ اما خدعه و گول زدن اینگونه نیست؛ بلکه اگر به شکل مقابله و مجازات باشد، آنگونه كه در آیه­ی فوق آمده است، صفت مدح شمرده می­شود.

دو: نام گذاری و توصیف خداوند به امور بد جايز نيست

از آنجایی كه افعال خداوند از اسماء و صفات وی نشأت می­گیرد، لذا تمامی افعالش نیز خیر می‌باشد. در حدیث هم آمده است كه: «شر از جانب خدا نیست». اگر انتساب شر به خداوند جایز باشد، پس باید جایز باشد كه نام‌هایی را كه دال بر شر است، برای خدا وضع نمود. و در این صورت، نامهای خداوند همه تحت عنوان اسماء الحسنی قرار نمی‌گرفتند؛ بلكه در این میان، نامهایی وجود می‌داشت كه احسن و زیبا نمی‌بود، که این امر هم باطل است؛ چونكه شر نه به صورت فعل و نه به صورت وصف به خداوند نسبت داده نمی­شود. بلكه در قلمرو مخلوقات وی قرار می‌گیرد. و باید دانست که میان فعل و مفعول تفاوت بسیاری وجود دارد؛ زیرا شر وابسته به مفعول است كه خارج از خدا می‌باشد، و هرگز وابسته به فعل خداوند نیست[[123]](#footnote-123).

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «شر به تنهایی در كلام خدا و رسول خدا، به خداوند نسبت داده نشده است و صرفا به یکی از شکل­های زیر وارد شده است:

1ـ در عموم مخلوقات وارد شده است. و هنگامی که اینگونه در عموم مخلوقات وارد شود، عموم قدرت، مشیت و خلق الهی را می­رساند و حاوی حكمتی است كه به عموم مخلوقات تعلق می­گیرد؛ مانند این سخن خداوند متعال که می‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌فرماید:

﴿ٱللَّهُ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖۖ﴾ [الزمر: 62].

«خداوند آفریننده­ی همه چیز است».

باید دانست که هر رحمت و منفعت و مصلحتی كه خداوند ایجاد كرده، از فضل وی سرچشمه می­گیرد، و هر چیزی که غیر از این باشد، در چهار چوب عدالت او می­گنجد.

2- یا این كه به علت و فاعل نسبت داده شده است؛ چنانكه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ ١ مِن شَرِّ مَا خَلَقَ ٢﴾ [الفلق: 1-2].

«بگو: پناه می‌برم به پروردگار سپیده‌دم .‏ از شر هر آنچه او آفریده است».

و در سوره­ی نساء می­فرماید:

﴿مَّآ أَصَابَكَ مِنۡ حَسَنَةٖ فَمِنَ ٱللَّهِۖ وَمَآ أَصَابَكَ مِن سَيِّئَةٖ فَمِن نَّفۡسِكَۚ﴾ [النساء: 79].

«ای پیامبر! آنچه از خیر و خوبی به تو می‌رسد، از جانب الله است‌ و آنچه که از بلا و بدی به تو می‌رسد از خود تو است».

3ـ یا اینكه فاعل آن حذف می‌شود؛ مانند این سخن خداوند متعال كه می‌فرماید:

﴿وَأَنَّا لَا نَدۡرِيٓ أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ أَمۡ أَرَادَ بِهِمۡ رَبُّهُمۡ رَشَدٗا ١٠﴾ [الجن: 10][[124]](#footnote-124).

«ما نمی‌دانیم كه آیا برای ساكنان زمین شر و بلا در نظر گرفته شده است، یا این كه پروردگارشان خیر و هدایت ایشان را خواسته است‌».

ابن قیم می‌گوید: «شر به صفات، افعال و اسماء خداوند راه پیدا نمی­کند؛ بلکه به مفعول­ها راه پیدا می­کند. با توجه به این نکته که هنگام نسبت دادن به انسان، شر به حساب می­آید؛ اما از این جهت که به خداوند نسبت داده می‌شود، شر محسوب نمی‌شود.»[[125]](#footnote-125).

سوم: تصغير اسم­های خداوند متعال جايز نيست

زیرا چه بسا كه تصغیر به معنای تحقیر می‌آید. به همین سبب، علما اتفاق نظر دارند كه تصغیر صفات خداوند متعال جایز نیست. امام الحرمین نقل نموده که علما بر عدم جواز، اجماع كرده­اند و ابن حجر عسقلانی نیز این مطلب را از او نقل نموده است[[126]](#footnote-126).

چهارم: آنچه كه در برخي موارد، اطلاق آنها بر خداوند جايز است

و آنها مواردی هستند که به شکل جزا، عدالت و مقابله، بر خداوند متعال اطلاق گردیده­اند. اگر كسی بگوید: نظر شما چیست درباره­ی اسماء و افعالی كه خداوند متعال بر خودش در این آیات اطلاق نموده است:

﴿إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَهُوَ خَٰدِعُهُمۡ﴾ [النساء: 142].

«بی‌گمان منافقان خدا را گول می‌زنند! حال آنكه خداوند آنان را گول می‌زند».

﴿وَمَكَرُواْ وَمَكَرَ ٱللَّهُۖ﴾ [آل عمران: 54].

«و آنان مکر كردند و خداوند هم مکر نمود».

﴿وَإِذَا خَلَوۡاْ إِلَىٰ شَيَٰطِينِهِمۡ قَالُوٓاْ إِنَّا مَعَكُمۡ إِنَّمَا نَحۡنُ مُسۡتَهۡزِءُونَ ١٤ ٱللَّهُ يَسۡتَهۡزِئُ بِهِمۡ﴾ [البقرة: 14-15].

«و هنگامی كه منافقان با رؤسای شیطان‌صفت خود به خلوت می‌نشینند، می‌گویند: ما با شماییم و مؤمنان را مسخره می‌نماییم.‏ خداوند ایشان را مسخره می‌نماید».

﴿سَخِطَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمۡ﴾ [المائدة: 80].

«خداوند بر آنان خشمگین گردید». ‏

﴿إِنَّا مِنَ ٱلۡمُجۡرِمِينَ مُنتَقِمُونَ﴾ [السجدة: 22].

«مسلّماً ما از همگی جنایت کاران انتقام خواهیم گرفت».

در پاسخ او می­گوییم: این صفات در بعضی از حالت­ها کمال، و در حالت­های دیگر، نقص شمرده می­شوند. «هرگاه كه یک صفت در بعضی حالت­ها كمال، و در حالت­های دیگر، نقص شمرده ‌شود، اطلاق آن بر خداوند متعال نه به طور مطلق جایز، و نه به طور مطلق، ممتنع است. لذا این صفات نه بطور مطلق بر خداوند اطلاق می­گردند و نه بطور مطلق از او نفی می­شوند؛ بلكه لازم است که در چنین صفاتی قایل به تفصیل باشیم؛ به این معنا که در حالتی كه این صفات، کمال شمرده می­شوند، اطلاق آنها بر خداوند جایز است و در آن حالتی که نقص بحساب می­آیند، اطلاق آنها بر خداوند جایز نیست. صفاتی مانند مكر، كید، حیله و مانند اینها از این قبیل­اند. چنین صفاتی اگر به شکل مقابله با انجام دهندگان این کارها باشند، كمال بشمار می­روند؛ چرا که دلیل بر این هستند كه فرد توانایی مقابله به مثل و بلكه بیشتر از آن را در برابر دشمنش دارد. و در غیر این صورت، نقص شمرده می­شوند. و همانگونه که می­دانید خداوند این صفات را بطور مطلق بر خودش اطلاق ننموده، بلكه اینها را به شکل مقابله به مثل با کسانی که چنین رفتارهایی را با خودش و پیامبرش می­کنند، ذكر نموده است»[[127]](#footnote-127).

اینجا است که ما به اشتباه كسانی پی می­بریم كه اسم­های ماكر، خادع، ناسی، مستهزء، فاتن، ساخط، منتقم و مانند اینها را جزو اسماء خداوند بشمار آورده‌اند. ابن قیم صاحبان این نظریه را بشدت مورد تهاجم قرار داده است؛ حافظ حكمی نقل می‌كند كه ایشان گفته است: «هرگز خداوند، خودش را با اوصافی مانند كید، مكر، حیله و استهزاء بطور مطلق توصیف ننموده است. و هرگز چنین اسم­هایی جزو اسماء حسنای خداوند شمرده نمی‌شوند. مصنفان نادانی كه اسماء حسنای خداوند را شرح داده­اند و گمان کرده­اند که نامهایی مانند ماكر، خادع، مستهزء و كائد جزو نامهای خداوند هستند، در حقیقت، چنان سخن بزرگی بر زبان آورده­اند که بدنها به لرزه در می­آید و نزدیک است که گوشها از شنیدن آن، شنوایی خودشان را از دست بدهند. آنچه این افراد نادان را فریب داده، این است که خداوند متعال این افعال را بر خودش اطلاق نموده است؛ لذا اینها اسم­هایی را از این افعال برای خداوند متعال اشتقاق کرده و گرفته­اند. و از آنجایی که همه­ی نام­های خداوند متعال، حسنی (خوب و زیبا) هستند، اینها را هم در کنار رحیم، ودود، حكیم و كریم جزو اسماء حسنی شمرده­اند. قطعاً این جهل و نادانی بسیار بزرگی است؛ زیرا این افعال هرگز به طور مطلق قابل مدح نیستند؛ بلكه این اسماء در برخی موارد، قابل مدح، و در مواردی دیگر، مذموم­اند. لذا اطلاق کردن افعال آنها به طور مطلق، بر خداوند متعال جایز نیست؛ به این معنا که هرگز نمی‌توان گفت: خداوند حیله و نیرنگ می‌كند و استهزاء می‌نماید. پس وقتی كه این سخن درست نباشد، به طریق اولی نمی‌توان از آنها نامهایی را برای خداوند وضع كرد»[[128]](#footnote-128).

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «اسمی كه حاوی معنای شر باشد، جزو اسم­های خداوند بشمار نمی­رود؛ بلكه شر جزو مفعول­های خداوند بحساب می­آید. و در حدیث نیامده که اسم «منتقم» جزو اسم­های خداوند متعال است؛ بلكه در قرآن کریم به صورت مقید ذكر شده است: ﴿إِنَّا مِنَ ٱلۡمُجۡرِمِينَ مُنتَقِمُونَ﴾ [السجدة: 22]. «ما از مجرمان انتقام می­گیریم». و ﴿إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٞ ذُو ٱنتِقَامٖ﴾ [ابراهیم: 47].[[129]](#footnote-129) «خداوند چیره و انتقام گیرنده است».

پنجم: اسم­هایی كه اطلاق آنها بر خداوند جايز نيست؛ چونكه قابل تقسيم به مدح و ذم‌اند:

همچنین كسانی كه نام­های مرید، فاعل، صانع، ماهد و مانند اینها را جزو اسم­های خداوند متعال شمرده­اند ـ حال آنکه جزو اسم­های خداوند نیستند ـ مانند گروه گذشته دچار اشتباه شده­اند؛ زیرا اراده، فعل، صنع و مهد می­توانند به كمال و نقص تقسیم شوند؛ به همین سبب، خداوند آنها را صرفا در صورتی بر خودش اطلاق نموده است که چه از جهت فعل و چه از جهت خبر، کامل­تر باشد:

﴿تُرِيدُونَ عَرَضَ ٱلدُّنۡيَا وَٱللَّهُ يُرِيدُ ٱلۡأٓخِرَةَ﴾ [الانفال: 67].

«شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید، در صورتی كه خداوند سرای آخرت را می‌خواهد‏».

﴿وَٱلۡأَرۡضَ فَرَشۡنَٰهَا فَنِعۡمَ ٱلۡمَٰهِدُونَ ٤٨﴾ [الذاریات: 48][[130]](#footnote-130).

«و زمین را پهن كرده‌ایم و چه آماده‌كنندگان خوبی بوده‌ایم!‏».

ابن العربی «فاعل» و «زارع» را نیز جزو نامهای خداوند به حساب آورده است؛ اما صحیح این است که این دو نام و امثال اینها اگر بدون هیچ متعلق یا سیاق حاوی کمال ذکر گردند، مدحی بشمار نمی­آیند. ولی در سیاق آیاتی كه ذكر شده‌اند، صفت كمال و مدح بحساب می­آیند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿كَمَا بَدَأۡنَآ أَوَّلَ خَلۡقٖ نُّعِيدُهُۥۚ وَعۡدًا عَلَيۡنَآۚ إِنَّا كُنَّا فَٰعِلِينَ﴾ [الانبیاء: 104].

«همان گونه كه آفرینش را آغاز نمودیم، از نو بازگشت می‌دهیم. این وعده‌ای است كه ما می‌دهیم و ما قطعاً آن را به انجام می‌رسانیم».

و در جایی دیگر می­فرماید:

﴿أَفَرَءَيۡتُم مَّا تَحۡرُثُونَ ٦٣ ءَأَنتُمۡ تَزۡرَعُونَهُۥٓ أَمۡ نَحۡنُ ٱلزَّٰرِعُونَ ٦٤﴾ [الواقعة: 63-64].

«آیا هیچ درباره­ی آنچه كشت می‌كنید، اندیشیده‌اید؟‏‏ آیا شما آن را می‌رویانید یا ما می‌رویانیم‌؟‏».

همچنین ابن العربی «رابع ثلاثة» و «سادس خمسة» را با استدلال از آیه­ی سوره­ی مجادله، جزو نامهای خداوند قرار داده است:

﴿مَا يَكُونُ مِن نَّجۡوَىٰ ثَلَٰثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمۡ وَلَا خَمۡسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمۡ﴾ [المجادلة: 7].

«هیچ سه نفری نیست كه با همدیگر رازگویی كنند، مگر این كه خداوند چهارمین ایشان است و نه پنج نفری مگر این كه او ششمین ایشان است».

اما این خطایی ‌آشكار است؛ زیرا این آیه چه به لحاظ مفهوم و چه به لحاظ منطوق بر چنین چیزی دلالت نمی‌نماید؛ بلكه معنای آیه این است كه: در هر نجوایی كه سه نفر یا پنج نفر انجام می‌دهند حتماً خداوند چهارمین و یا ششمین نفر آنها است و آگاه به افعال و اقوال آنها می‌باشد.

ششم: اسم­هایي كه اطلاق آنها بر خداوند جايز نيست مگر اینکه مقترن با نام مقابلشان باشند و آنها هم نام‌های مزدوج­اند

اندیشمندان دینی معتقدند كه برخی از اسم­های خداوند متعال به تنهایی، کمال شمرده نمی­شوند؛ بلكه برای افاده‌ی كمال باید آنها را همراه با نام مقابلشان ذكر نماییم.

نام­هایی از قبیل مذلّ، ضارّ، منتقم و مانع جزو نام­هایی هستند که به تنهایی، کمال شمرده نمی‌شوند؛ لذا نمی­توان خداوند متعال را به مجرد اذلال، اضرار، انتقام و منع کردن، مورد مدح و ستایش قرار داد؛ بلكه درست این است كه باید گفت: الـمعزّ الـمذلّ، الضارّ النافع، العفوّ الـمنتقم والـمعطی الـمانع. پس در صورتی، کمال برای خداوند متعال متحقق می­گردد که هر اسم همانگونه که ذکر شد، در کنار مقابلش بیاید. زیرا هدف از این اسم­ها این است که عزت و ذلت، نفع و ضرر، عفو و انتقام و منع و بخشش همگی در دست خداوند متعال و تحت تصرف او هستند. قابل یادآوری است که این اسم­های دوگانه­ی خداوند متعال حکم یک اسم را دارند كه نمی‌توان برخی از حروف آن اسم را از برخی دیگر جدا كرد. این نامها هر چند كه متعدد هستند اما حکم یک اسم را دارند. به همین سبب به صورت مفرد نیامده­اند و صرفا با مقترن بودن اسم مقابلشان بر خداوند اطلاق شده­اند. پس اگر کسی یا مذلّ! یا ضارّ! و یا مانع! بگوید و خبری بدهد، خداوند را تعریف و تمجید ننموده است مگر اسم مقابلش را ذكر نمایند.

برخی از پژوهشگران می‌گویند: این اسم­ها همراه مقابلشان معنای عموم را می‌رسانند. و ما بیان کردیم که قرآن «شرّ» را با یكی از سه روش به خدا نسبت می‌دهد. و یكی از آن سه روش این است که «شرّ» در عموم مخلوقات وارد می­شود و اینگونه در تحت عموم قدرت، مشیت و خلقت وی قرار می‌گیرد.

البته این اسم­های دوگانه بسیار اندک­اند. بیشتر اسم­های خداوند متعال مانند علیم، سمیع، بصیر و حكیم طوری هستند كه می‌توان آنها را به تنهایی و در کنار اسم­های دیگر بر خداوند اطلاق نمود. لذا صدا کردن خداوند متعال با این دسته از اسم­ها به تنهایی و در کنار اسم­های دیگر جایز است. همچنین می‌توان خداوند متعال را با این نامها به تنهایی و یا مقترن با نام­های دیگر، حمد و ثنا گفت[[131]](#footnote-131).

اصل سوم: پاک دانستن خداوند از تشبيه، تمثيل و همه­ی صفات نقص

این موضوع نزد سلف صالح و پیروان آنها بسیار واضح و روشن است؛ زیرا مهمترین هدف آنها تنزیه و تقدیس خداوند از هر عیب و نقصی می­باشد.

البته نزد آنان تنزیه خداوند تنها به معنای نفی تشبیه نیست؛ بلكه آنان او را مطلقا از تشبیه و صفاتی كه شایسته­ی او نیستند، منزه و پاک می­دانند. همچنین او را تسبیح گفته و به روش­های مختلف، پاکی او را بیان می­کنند. حال آنکه مخالفان آنان تمام تلاش خود را جهت نفی تشبیه بکار گرفتند و در این مسیر گمراه شدند؛ چرا که صفات خداوند متعال را به بهانه­ی اینكه منجر به تشبیه می‌شود، نفی كردند.

این اصل، بسیار واضح است و نصوص فراوانی در قرآن بر آن دلالت می‌نماید:

﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ﴾ [الشوری: 11].

«هیچ چیزی همانند خدا نیست ـ و نه او در ذات و صفات به چیزی از چیزهای آسمان و زمین می‌ماند و نه چیزی از چیزهای آسمان و زمین در ذات و صفات بدو می‌ماند ـ و او شنوا و بینا است».

﴿وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ ٤﴾ [الاخلاص: 4].

«و كسی همتا و همگون او نمی‌باشد‏».

اهل سنت و جماعت بنا به شناخت­شان از قرآن کریم معتقدند كه خداوند متعال نه در ذات و نه در صفاتش، مشابهتی با هیچ یک از مخلوقاتش ندارد. شارح طحاویه رحمه الله می‌گوید: «اهل سنت و جماعت اتفاق نظر دارند كه خداوند در ذات، صفات و افعالش نظیر و مانندی ندارد»[[132]](#footnote-132).

امام ابو حنیفه رحمه الله در كتاب «الفقه الأكبر» می‌گوید: «تمام صفات خداوند متفاوت با صفات مخلوقاتش می­باشد؛ او علم و قدرت دارد و می‌بیند اما نه مانند علم و قدرت و دیدن ما»[[133]](#footnote-133).

نعیم ابن حماد می‌گوید: «هر كه خداوند را به چیزی از مخلوقاتش تشبیه كند، كافر می­شود. همچنین هرکس اوصافی را كه خداوند خودش را بدانها توصیف نموده، انكار كند، كافر می­شود؛ البته در اوصافی كه خداوند خودش را بدانها توصیف نموده یا پیامبرش بیان کرده است، هیچ تشبیهی وجود ندارد»[[134]](#footnote-134).

اسحاق بن راهویه می‌گوید: «هر كس، خداوند را توصیف کند و او را به صفات یكی از مخلوقاتش تشبیه کند، كافر می­شود»[[135]](#footnote-135).

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «از ربیع بن سلیمان روایت است كه گفت: در مورد صفات خداوند متعال از امام شافعی رحمه الله پرسیدم. او گفت: حرام است كه عقل انسان خداوند را به تصویر بکشد، حرام است که خیال انسان او را محدود کند، حرام است كه گمانها او را معین كند، بر مغزها نیز حرام است كه در مورد ذات وی بسیار فكر نماید و بر نفس انسان حرام است كه درباره‌ی او كنجكاوی کند مگر به آن اندازه­ای كه در سخنان خدا و پیامبرش آمده است»[[136]](#footnote-136).

شیخ الاسلام ابن‌تیمیه می‌گوید:‌ «خداوند بزرگ در ذات مقدسش با اسماء و صفاتش و همچنین در افعالش هیچ همتا و نظیری ندارد. ما همانگونه که یقین داریم که خداوند متعال ذات و افعال حقیقی دارد، یقین داریم که خداوند دارای صفات حقیقی است. و هیچ چیز در ذات و صفات و افعالش مانند او نیست. و هر آنچه كه موجب نقص و یا حدوث گردد، خداوند از آن پاک است؛ زیرا خداوند مستحق آنگونه كمالی است که بالاتر از آن كمالی وجود ندارد و از آنجایی که عدم بر او راه ندارد، نمی­توان برای خداوند حدوث قائل شد؛ زیرا عدم برای خداوند معنایی ندارد»[[137]](#footnote-137).

شیخ مرعی ‌بن یوسف كرمی حنبلی با بیان این اصل می‌گوید: «خداوند بزرگ با تمامی حوادث و مخلوقات تفاوت دارد؛ ذات او مانند ذات موجودات نیست و صفاتش مانند صفات مخلوقات نمی‌باشد. او با هیچ یک از مخلوقات و امور حادث مشابهتی ندارد. او منفرد و یکتا است؛ در ذات، صفات و افعالش همتایی ندارد؛ زیرا او وجود مطلقی است كه زمان و مكان برای وی مطرح نیست؛ خداوند قائم به ذات خود است و در تمامی افعالش مستقل می­باشد. هر چیز زیبا و با ارزش و یا جسم و تمثیلی كه به دل و فكر انسان خطور می‌كند خداوند متفاوت با آنها است: ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞ﴾ [الشوری: 11]. «هیچ چیز مانند او نیست». مگر نمی‌بینید هنگامی كه خداوند بر كوه تجلی نمود، كوه از عظمت او از هم پاشید. پس خداوند بر هر چیزی که تجلی کند و ظاهر شود، آن چیز از بین می­رود؛ همینگونه اگر دل انسان خواسته باشد، توهمی در مورد وی داشته باشد، هلاک می­گردد. لذا به اخباری كه راجع به خود فرموده، بسنده نمایید و خالصانه تسلیم او شوید.»[[138]](#footnote-138)

تفاوت ميان تنزيه پيامبران و پيروانشان با تنزيه معطله

تمام گروهها با ذکر صفاتی برای خداوند و نفی کردن صفاتی دیگر از وی مدعی آن هستند که هدفشان بیان تقدیس و پاکی پروردگارشان می­باشد.

اما هر ادعایی نمی­تواند درست باشد؛ اینجاست که معطله با نفی كلام خداوند، استوای بر عرش، عروج فرشتگان بسوی او، علوّ خداوند متعال، وجه، دست و مانند اینها به گمان خودشان می‌خواهند تقدیس و تنزیه خداوند را نشان دهند.

در حقیقت، آنها با این سخنانشان خداوند متعال را متهم به دروغگویی کرده­اند و اینگونه خودشان گمراه شده و دیگران را نیز گمراه ساخته­اند؛ چرا که آنها در این اعتقاداتشان با پیامبران و پیروان راستین آنان مخالفت کرده­اند. چون كه راه پیروان حق همانا اثبات صفاتی است كه خداوند آنها را برای خودش اثبات نموده و یا پیامبرانش آنها را بیان کرده‌اند با این اعتقاد كه همه­ی اینها صفات كمال و جلال­اند. و صفات نقص را از خداوند نفی نموده‌اند، همانگونه که تشبیه را نفی کرده­اند.

قابل یادآوری است که برخی از پژوهشگران تلاش نموده‌اند تا فاصله­ی اهل سنت و جماعت و گمراهانی كه صفات خداوند را نفی می‌كنند، کم نمایند، آنهم به بهانه­ی اینكه هدف هر دو گروه، تقدیس وتنزیه خداوند می­باشد[[139]](#footnote-139).

آنها با این كار می‌خواهند برای كسانی كه در این باب گمراه شده­اند، عذر و بهانه بیاورند و منهج آنها را در كنار منهج اهل حق قرار ‌دهند.

ما باید بدانیم که سهل انگاری در خصوص كسانی كه از راه راست منحرف شده­اند و صفات خداوند را انكار کرده­اند، خطایی بسیار بزرگ است؛ زیرا اعتقاد آنها موجب تكذیب خدا و پیامبر می‌شود. نباید خطای آنها را به دلیل حق خواهی‌شان مورد چشم پوشی قرار داد؛ زیرا چه بسیارند كسانی كه طالب حق هستند اما به حق نمی­رسند. و اگر چنین منطقی، جایز و صحیح باشد، هر كار شرک آمیز و گمراه كننده توجیه می­شود و تمام مشركان مدعی می­شوند که هدف ما تقدیس خداوند متعال است.

در تنزيه خداوند تنها نفی تشبيه كافی نيست

دو اصل وجود دارد که با یکدیگر متلازم و وابسته­اند: یكی، توصیف خداوند به آنچه خودش را بدانها توصیف نموده و یا پیامبر بیان داشته است. دیگری، نفی مشابهت بین صفات خداوند و صفات مخلوقات. البته باید دانست که برای اثبات کنندگان صفات، تنها نفی تشبیه بدون اکتفا بر صفاتی که در قرآن و سنت آمده­اند، کافی نیست. چرا که اگر عدم اکتفا به صفات وارده در قرآن و سنت جایز می­بود، خداوند به اعضا و افعالی توصیف می­شد كه در حق او ممتنع هستند. همچنین در این صورت، خداوند بدون تشبیه با نقص و عیبهایی توصیف می­شد كه جایز نیست؛ مانند اینكه كسی بگوید: خداوند گریه می‌كند اما نه مانند گریه‌ی انسان، یا خداوند ناراحت می‌شود اما نه مانند ناراحتی انسان، یا خداوند گرسنه و تشنه می‌شود اما نه مانند گرسنگی و تشنگی انسان.[[140]](#footnote-140)

به چنین گوینده­ای باید گفت: شما راه را گم كرده‌اید و از راه مستقیم منحرف شده‌اید؛ هرگز با نسبت دادن این معایب و نواقص به خداوند كاری را انجام نداده‌اید كه ما‌یه‌ی خیر دین و دنیا باشد. نفی تشبیه شما هیچ سودی به حال شما ندارد؛ بلكه شما باید این صفات را بطور کلی نفی کنید؛ زیرا اینها صفات نقص­اند.

اصل چهارم: پذيرفتن صفات بر اساس ظاهر آنها

اصل چهارمی كه مذهب سلف صالح در خصوص اسماء و صفات خداوند بر آن مبتنی است، پذیرفتن آنها بر حسب ظاهرشان می‌باشد.

شیخ‌ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «خطابی، ابوبكر بن خطیب و دیگران نقل کرده­اند که: ‌مذهب سلف صالح پذیرفتن احادیث وارده در مورد صفات، بر حسب ظاهرشان می­باشد»[[141]](#footnote-141).

و منظور سلف از پذیرفتن آنها بر حسب ظاهرشان این است که انسان یقین قطعی داشته باشد که صفات خداوند دارای معانی حقیقی‌ای است كه شایسته­ی مقام شامخ خداوند می‌باشد. آنهم معنایی كه از لفظ، آنگونه که اعراب می­فهمند، متبادر و آشکار می­گردد.

مخالفان منهج سلف در مورد این اصل، سه گروهند:

اول**:** كسانی كه صفات خداوند را بر حسب ظاهرشان می‌پذیرند و ظاهر آنها را از جنس صفات مخلوقات می‌دانند؛ اینها گروه مشبهه می­باشند که دارای مذهب باطلی هستند. سلف صالح این امت با این رأی به مخالفت برخاسته، آن را تقبیح کرده و این رأی و صاحبانش را بشدت مورد هجوم قرار داده­اند. اشتباه آنها این است که فکر می­کنند ظاهر صفات خداوند به معنای تشبیه است، حال آنکه تمام كسانی كه خداوند را مقدس و بزرگ می‌دانند، متوجه هستند که ظاهر صفات همانا تقدیس و تعظم خداوند می­باشد.

دوم**:** گروهی كه معتقدند باید ظاهر صفات را نفی كرد؛ زیرا ظاهرشان باعث تشبیه خداوند­ می­شود. تعدادی از این گروه تمام صفات خداوند متعال را نفی می‌کنند و صرفا برای خداوند، صفات سلبی، اضافی و مركب از آن دو را اثبات می­کنند. و قایل به صفات ثبوتی برای خداوند نیستند.

و برخی دیگر از این گروه، فقط هفت یا هشت یا پانزده صفت را برای خداوند اثبات می‌کنند. یا اینكه حالت­ها را اثبات، و صفات را نفی می­کنند. و برخی از آنها هم صفات خبری قرآن کریم را می‌پذیرند؛ اما صفات وارده در احادیث را رد می­كنند.

گروه دوم به طور کلی دو دسته­اند: یک دسته از آنها صفات را تأویل، و مراد آنها را تعیین می‌کنند؛ بعنوان نمونه می‌گویند: إستوی به معنای حاكم و غالب شدن است یا به معنای بلندی جایگاه و مکانت خداوند می­باشد و یا به معنای ظهور نور خداوند بر عرش است و یا اینكه مخلوقات همه به سوی او برخواهند گشت و معانی دیگری که متکلمین ذکر کرده­اند. دسته­ی دوم معتقدند که: خداوند خودش بهتر منظور صفات را می­داند. اما ما خوب می‌دانیم صفتی که خارج از چهارچوب دانش ما باشد، وارد نشده است.

سوم**:** كسانی كه قائل به توقف‌اند؛ اینها نیز به دو دسته تقسیم می­شوند: یک گروه می‌­گویند: جایز است كه ظاهرشان آنگونه که شایسته­ی جلال خداوند متعال است، مراد باشد. همچنین جایز است كه برای خداوند صفت نباشند. و این، شیوه­ی بسیاری از فقها و متكلمین است.

دسته­ی دیگر، افرادی هستند كه از هر گونه اظهار نظری خودداری می‌ورزند. آنها تنها به تلاوت قرآن و خواندن احادیث اکتفا می­کنند و دلها و زبانهایشان را از حدس و گمان دور می­دارند.[[142]](#footnote-142)

به هر حال، خلاصه‌ی مذهب سلف صالح در باره­ی این اصل این است که: «سلف صالح اسماء و صفات خداوند را بر حسب ظاهرشان می‌پذیرند و معتقدند كه معنای ظاهریشان، معنای حقیقی آنهاست كه شایسته­ی جلال و کمال خداوند متعال می­باشد. و اصلاً ممكن نیست که که این معنا با صفات مخلوقات مشابهتی داشته باشد و ما نیازی به تأویل صفات خداوند در هیچ شرایطی نداریم».

شیخ‌ الاسلام نیز مذهب سلف صالح را در این باره توضیح داده و می‌گوید: «مذهب سلف همانا پذیرفتن احادیث و آیات صفات بر حسب ظاهرشان با نفی كیفیت و تشبیه می­باشد. لذا ما نمی گوییم که «ید» به معنای قدرت است و «سمع» به معنای علم است؛ چرا که سخن گفتن در مورد صفات، برگرفته و فرع سخن در مورد ذات خداوند متعال است و از همان قانون پیروی می­کند. پس همانگونه که اثبات ذات، اثبات وجود بدون كیفیت است، اثبات صفات نیز اثبات وجود بدون كیفیت می­باشد»[[143]](#footnote-143).

شیخ محمد بن ابراهیم / می‌گوید: «مذهب اهل سنت و جماعت عبارت است از: ایمان به لفظ و معنای اسماء و صفاتی كه در قرآن و سنت به ثبوت رسیده و ایمان به اینکه اسماء و صفات بر معنای حقیقی­شان حمل می­شوند نه معنای مجازی. همچنین اعتقاد به اینکه آنها دارای معانی حقیقی شایسته­ی ذات خداوند‌ می­باشند و در این باره دلایل زیادی وجود دارد.

و معانی این صفات مانند سایر الفاظ قرآن کریم بسیار واضح و روشن است طوری که پیچیدگی‌، اشکال و التباسی در آنها وجود ندارد. بله، اصحاب رسول الله ص قرآن را از پیامبر مهربان یاد ‌گرفتند و احادیث را از ایشان روایت ‌كردند و اصلاً در فهم معانی این آیات و احادیث دچار اشكال نشدند؛ چرا که مفهوم آنها واضح و روشن بود. همچنین مردم در خیر القرون اینگونه بودند»[[144]](#footnote-144).

رد نظریه­ی مفوّضه

كسانی كه صفات خداوند را بر حسب ظاهرشان می‌پذیرند و شناخت معانی آنها را به خداوند تفویض می­کنند و می­گویند: ما معنای آنها را نمی‌دانیم، مفوّضه نام دارند.

بسیاری از پژوهشگران مدعی‌ شده­اند كه مذهب مفوّضه‌ همان مذهب سلف صالح است.

اما تحقیقات نشان می­دهد که سلف صالح معانی اسماء و صفات را به خداوند تفویض و واگذار نكرده‌اند؛ بلكه آنها كیفیت صفات را به خداوند تفویض نموده‌اند. ولی معانی آنها باتوجه به زبان عرب، معلوم و روشن است.

رد مفوضه از جهات مختلف

1- از سلف صالح به ثبوت رسیده است که آنها معانی اسماء و صفات خداوند را بر حسب فهم اعراب از زبان عربی تفسیر كرده‌اند و هرگز خلاف این از آنها روایت نشده است.

در این زمینه مقوله­ی امام مالک معروف است که در پاسخ سؤالی در مورد کیفیت استواء فرمود: استواء معلوم، اما كیفیت آن مجهول، و مراد از آن نیز معلوم؛ یعنی معنای آن معلوم می‌باشد.

2- اگر اسم­های خداوند متعال الفاظ بدون معنا می‌بودند، دیگر آنگونه كه خداوند خبر داده است، حسنا و خوب بحساب نمی­آمدند و اصلاً بر مدح و كمال دلالت نمی­نمودند؛ چونكه حُسن آنها به اعتبار معانی آنها است. اگر معنایی وجود نداشته باشد پس حُسن آنها از كجا ظاهر می­گردد؟[[145]](#footnote-145)

3- اگر اسم­های خداوند الفاضی بدون معانی می‌بودند، باید جایز می­بود كه ما اسم­های دال بر خشم و انتقام را جایگزین اسم­های دال بر رحمت و احسان کنیم و بگوییم: خدایا من به خود ظلم كرده‌ام، پس مرا ببخش؛ زیرا تو جبار و انتقام گیرنده هستی. خدایا نعمت خویش را به من عطا بفرما، زیرا تو ضرر رسان و مانع و قابض هستی.

4- اگر آنچه نافیان صفات می‌گویند، درست می­بود، جایز نبود كه بجای صفت بوسیله­ی مصدرش خبر دهیم و خدا را با مصدر صفت، توصیف نماییم؛ حال آنکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلرَّزَّاقُ ذُو ٱلۡقُوَّةِ ٱلۡمَتِينُ ٥٨﴾ [الذاریات: 58].

«تنها خدا روزی‌رسان و صاحب قدرت و نیرومند است و بس».

همانگونه که ملاحظه می­نمایید، «قوی» از اسم­های خداوند متعال است و به معنای خداوندی است که موصوف به صفت قوت می‌باشد.

همچنین خداوند متعال می­فرماید: ﴿فَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ جَمِيعًاۚ﴾ [فاطر: 10]. «همه­ی عزت از آنِ الله است».

پس عزیز نام كسی است كه دارای عزت باشد. اگر قوت و عزت برای خداوند ثابت نمی­شد، چگونه او را قوی و عزیز نام می‌نهادند.

5- اگر اسماء خداوند مشتمل بر معانی و صفات نمی­بود، جایز نبود كه از خداوند با افعالش خبر دهیم.

یعنی نمی‌توانستیم بگوییم: خداوند می‌شنود، می‌بیند، می‌داند و اراده می‌کند؛ زیرا ثبوت احكام صفات فرع بر ثبوت صفات است و انتفای اصل صفت، ثبوت حكم آن را نیز غیر ممكن می­نماید.

6- اگر اسم­های خداوند دارای معانی و اوصاف نمی­بودند، مانند اعلام محض جامد می‌بودند؛ آنگونه اعلامی كه برای مسمای آنها معنایی لحاظ نشده است. لذا همه‌ی آنها از نظر معنا مساوی می­شدند و هیچ تفاوتی میان مدلولات آنها وجود نداشت. و این، یک لجاجت واضح و افترای آشکار است كه هیچ كس آن را نمی‌پذیرد؛ زیرا كسی كه اسم قدیر را به معنای اسم سمیع و بصیر بداند یا معنای اسم توّاب را با معنای اسم منتقم یکی بداند و اسم معطی را با اسم مانع هم معنا بداند، در واقع با عقل و لغت و فطرت مخالفت ورزیده است.[[146]](#footnote-146)

اصل پنجم: اجمال در نفي صفات و تفصيل در اثبات آنها

دلالت قرآن و سنت بر این اصل كه فقهای ما از سلف صالح آن را درک و استنباط كرده‌اند، بسیار واضح و روشن است. نگاهی گذرا به قرآن کریم بطور واضح و روشن بر صحت این اصل دلالت می‌نماید.

خداوند در قرآن کریم خودش را اینگونه توصیف می‌نماید كه: به هر چیز آگاه است، دارای توانایی مطلق است، زنده و حاكم جهان می‌باشد، عزیز، حكیم، غفور، رحیم، سمیع و بصیر است. او پرهیزگاران و نیکوکاران و صابران را دوست دارد، فساد را نمی‌پذیرد، راضی نیست كه بندگانش راه كفر را در پیش گیرند، از مؤمنان راضی است و آنها نیز از خداوند راضی‌اند، كافران را مورد خشم و لعنت خود قرار می‌دهد و كلام و سخن پاک و عمل صالح به سوی او بالا می­رود و با موسی علیه السلام صحبت نمود.

ما ملاحظه می­نماییم که در باب اثبات به تفصیل سخن می­گوید؛ اما مسئله­ی نفی را بطور اجمال و كلی مطرح می‌نماید؛ به آیات زیر دقت نمایید: ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞ﴾ [الشوری:11]. ﴿فَلَا تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادٗا﴾ [البقرة: 22]. ﴿وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ ٤﴾ [الاخلاص: 4].

خداوند در این آیات به صورت اجمالی می­گوید كه وی هیچ همتا، شریک و نظیری ندارد.

شیخ ‌الاسلام می‌گوید: «پیامبران الهی در خصوص صفات نفی به صورت مجمل و در خصوص صفات مثبت به صورت مفصل بحث نموده­اند. به همین سبب است که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿سُبۡحَٰنَ رَبِّكَ رَبِّ ٱلۡعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ١٨٠ وَسَلَٰمٌ عَلَى ٱلۡمُرۡسَلِينَ ١٨١ وَٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٨٢﴾ [الصافات: 180-182].

«پاک و منزّه است پروردگارت از توصیفهایی كه ـ مشركان درباره­ی خدا به هم می‌بافند و سر هم ـ می‌كنند، پروردگار عزّت و قدرت. ‏ و درود بر پیامبران. ‏ ‏ستایش، الله را سزا است كه پروردگار جهانیان است».

خداوند در این آیه، خودش را در برابر آنچه كه مخالفان پیامبر راجع به او می‌گفتند، پاک و منزه اعلام می‌دارد و درود و رحمت خود را آراسته‌ی وجود پیامبران می‌نماید؛ زیرا آنچه را كه می‌گویند عاری از عیب و نقص است و راه و روش پیامبران همان راهی است كه قرآن آن را مطرح می‌نماید. اینگونه خداوند متعال در قرآن کریم صفات را بطور تفصیلی برای خودش اثبات می­نماید و اموری مانند تشبیه و تمثیل را بصورت اجمالی از خود نفی می‌کند»[[147]](#footnote-147).

فلسفه­ی آن هم این است كه نفی محضی كه مستلزم اثبات نیست، هرگز قابل مدح و ستایش نمی‌باشد؛ چرا که عدمی بیش نیست. و آنچه که باعث مدح و ستایش و تمجید و تعظیم می­گردد، اثبات صفات است. اینجا است که هرگاه خداوند یک صفت سلبی را برای خودش اثبات می‌نماید، حتماً آن صفت متضمن ثبوت چیزی است؛ مانند أحد که متضمن منفرد بودن خداوند در ربوبیت و الوهیت می­باشد و صفت سلام که متضمن برائت خداوند از هر عیب و نقصی است.

همچنین خبر دادن از خداوند با صفات سلبی وارد شده است تا اینکه این سلب متضمن امری ثبوتی باشد. بنابر این، عموم اوصافی كه خداوند آنها را از خودش، نفی نموده است، حاوی مدح می‌باشد؛ بعنوان نمونه، خداوند در آیه‌ی ذیل چُرت زدن و خوابیدن را از خودش نفی می‌نماید و می‌فرماید:

﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُۚ لَا تَأۡخُذُهُۥ سِنَةٞ وَلَا نَوۡمٞ﴾ [البقرة: 255].

چنین نفیی همانگونه که ملاحظه می­نمایید دلیل بر حیات کامل و قیومیت خداوند متعال است؛ چنانکه در حدیث هم آمده است كه: «خداوند هرگز نمی‌خوابد و اصلاً شایسته­ی او نیست كه بخوابد».

همچنین این سخن خداوند متعال که: ﴿وَلَا يَ‍ُٔودُهُۥ حِفۡظُهُمَاۚ﴾ [البقرة: 255]. «حفظ آسمان و زمین او را خسته نمی­کند». مستلزم كمال قدرت خداوند متعال است؛ بر خلاف انسان قادری كه با زحمت و مشقت، می­تواند كاری را انجام دهد. چرا که این انسان در قدرت و توان خود دچار عیب و نقص است.

در جایی دیگر خداوند متعال می­فرماید: ﴿لَا يَعۡزُبُ عَنۡهُ مِثۡقَالُ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ [سبأ: 3]. «به اندازه­ی سنگینی ذرّه‌ای، در تمام آسمانها و زمین از او پنهان نمی­ماند».

در این آیه، نفی پنهان ماندن، مستلزم علم خداوند به همه چیز است.

و نفی خستگی در آیه‌ی زیر نیز اینگونه است:

﴿وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٖ وَمَا مَسَّنَا مِن لُّغُوبٖ ٣٨﴾ [ق: 38].

«ما آسمانها و زمین را در شش دوره آفریدیم و هیچ گونه درماندگی و خستگی به ما نرسیده است». ‏

نفی خستگی نیز مستلزم كمال و نهایت قدرت و قوت خداوند متعال است؛ برخلاف انسان كه بعد از انجام كار، دچار خستگی می­شود.

آری، این است منهج قرآن در نفی. اما اگر نفی، مستلزم امری ثبوتی برای خداوند متعال نباشد، خداوند به طور مفصل از خود نفی نمی‌نماید؛ بلكه تحت نفی عام و مجمل قرار می­گیرد؛ چنانکه می‌فرماید: ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ﴾ [الشوری: 11].

لذا باید دانست که روش افراط در نفی، نه تنها اینكه مدحی در آن وجود ندارد بلكه نوعی بی ادبی نیز بشمار می­رود؛ زیرا اگر شما به پادشاهی بگویید: شما جاروکش، حجامت کننده و بافنده نیستید، حتماً شما را به خاطر چنین توصیفی تنبیه و ادب خواهد كرد، هر چند كه شما صادق هستید. اما زمانی شما در مقام مدح قرار می‌گیرید كه در نفی صفات، با اجمال حرف بزنید؛ به عنوان نمونه بگویید: شما مانند هیچ یک از رعیت خود نیستید، شما بزرگتر و مهم‌تر از آنهایید. لذا هرگاه در نفی صفات، اجمال و كلی گویی نمودید، در حقیقت، ادب بیشتری رعایت کرده‌اید»[[148]](#footnote-148).

بله، این روش علمای ماست كه آن را از قرآن کریم و سنت نبوی درک نموده‌اند؛ یعنی اجمال و كلی گویی در نفی صفات، و تفصیل در اثبات صفات. اما متفكران منهج فلسفی/ كلامی راه عكس فقهاء را در پیش گرفته‌اند؛ یعنی آنها شیفته‌ی تفصیل در نفی صفات و اجمال و كلی گویی در اثبات صفات می‌باشند؛ آنها درباره­ی خداوند متعال می‌گویند: «خداوند جسم، شبح، جسد، صورت، گوشت، خون، شخص، جوهر، عرض، دارای خون، بو و طعم نیست. خداوند دارای حرارت، سرما، رطوبت، خشكی، طول، عرض و عمق نمی‌باشد. خداوند قابل جمع و افتراق و تحرک و سكون و تجزیه نیست و دارای ابعاض و اجزاء و جوارح و اعضا و همچنین دارای جهت و راست و چپ و شمال و بالا و پایین و فوق و تحت نیست، زمان و مكان برای خداوند مطرح نمی‌باشد، خداوند قابل لمس و تفكیک و طول در اماكن نیست و هرگز خداوند به اوصاف انسان كه بر حدوث دلالت می‌نمایند، توصیف نمی­شود. خداوند به شئ متناهی و به مساحت و حركت در جهات توصیف نمی‌شود و شئ محدود نیست. نه از كسی زاده شده و نه كسی از او زاده می‌شود. قابل اندازه نیست و هیچ چیزی نمی‌تواند او را تحت پوشش خود قرار دهد و دیگر اوصافی كه ابوالحسن اشعری رحمه الله آنها را از معتزله نقل كرده است»[[149]](#footnote-149).

دانشمندان ما معتقدند آنهایی كه خداوند را با این اوصاف سلبی بطور تفصیلی توصیف می‌کنند، صرفا وجود مطلقی را به اثبات می­رسانند كه در صورت تحقیق، وجود خارحی ندارد؛ بلكه برای او یک وجود ذهنی ثابت می­کنند كه در عالم واقع و عینی، ممتنع است.

اگر كسی بعنوان یک چیستان بپرسد و بگوید: آن چیزی كه نه جسم است و نه شبح و نه جسد و نه صورت و نه گوشت و نه بالا است و نه پایین و صحبت نمی‌نماید، چیست؟ حتما در پاسخ او گفته می‌شود: عدم است.

اینگونه این گروه با منهجی که در پیش گرفته‌اند، از تشبیه خداوند با موجودات فرار نموده و او را با معدومات تشبیه کرده­اند. و کسانی كه وجود و عدم را از خداوند سلب کرده­اند، او را با ممتنعات تشبیه نموده‌اند.

بله، اگر آنان در اثبات اسماء و صفات خداوند، آنگونه که شایسته­ی او است بدون هیچگونه تمثیلی، پایبند منهج قرآنی و نبوی می‌بودند، هرگز دچار این سقوط فکری نمی­‌شدند.

شیخ ‌الاسلام می‌گوید: «عقل صریح حکم می­کند كه مطلق به شرط اطلاق، فقط در عالم خیال وجود دارد و مصداق خارجی ندارد. و مطلق بدون شرط هم در خارج، وجود مطلق ندارد؛ بلکه یک وجود معین دارد. و خداوند نزد آنها حقیقتی مغایر با مخلوقات نیست؛ بلكه وجود او را مانند وجود مخلوقات یا وجود جزئی از مخلوقات یا وصف آنها قرار می­دهند. و باید دانست که الفاظ مجمل از ایجاد چنین معنایی جلوگیری می­کنند»[[150]](#footnote-150).

اصل ششم: توقیفی بودن أسماء و صفات خداوند

یكی از مسایل مهم در موضوع اسماء و صفات خداوند، خودداری از نام نهادن و توصیف نمودن خداوند به چیزهایی است كه خدا و پیامبرش نگفته­اند؛ آن هم به دلایل زیر:

اول**:** مخالفت با این منهج، حرف زدن در مورد خداوند بدون علم شمرده می­شود و حدس و گمانی بیش نیست. و این، چیزی است که خداوند متعال آن را حرام قرار داده و جزو گناهان بزرگ شمرده است. همچنین وقتی یک انسان راضی نیست که او را با نامی غیر از نام خودش صدا بزنیم، پس چنین چیزی چگونه در حق خالق انسان جایز است.

دوم**:** مخالفت با این منهج، پیشی گرفتن از خدا و پیامبر است؛ حال آنکه ما از آن، منع شده­ایم. همچنین بنده برای این کارش یعنی توصیف خداوند به چیزهایی که در قرآن و سنت نیامده است، روز قیامت نزد خداوند متعال چه پاسخی خواهد داشت؟

سوم**:** همه­ی اسم­های خداوند متعال حُسنی (زیباترین و بهترین اسم­ها) هستند. انسان هر اندازه تلاش کند، چه بسا که نتواند چنان اسم زیبایی را كه شایسته­ی خداوند باشد، شناسایی کند.

ابن قیم می‌گوید: «خداوند از جهت درک مسایل، صفت علیم و خبیر را دارد كه با عاقل و فقیه‌ تفاوت دارند. همچنین دارای صفات سمیع و بصیر است كه آنها غیر از صفات سامع و باصر می‌باشند. و در باب احسان، از صفات برّ، رحیم و ودود برخوردار است كه با صفات رفیق و شفیق و مانند اینها تفاوت دارند. همچنین صفاتی مانند علی و عظیم متفاوت با رفیع و شریف­اند. همچنین خداوند دارای صفات كریم، ‌خالق‌، بارئ، مصوّر، غفور و عفوّ است كه با سخی، فاعل، صانع، مشكّل، صفوح و ساتر فرق دارند»[[151]](#footnote-151).

البته چه بسا که برخی از روشنفكران دچار توهم شوند و فکر کنند نامهای زیبایی از قبیل ‌عارف، عاقل و الفطن وجود دارد كه می‌توان آنها را بر خداوند اطلاق نمود؛ اما باید دانست که چنین چیزی صحیح نیست.

ابن بدران می‌گوید: «جایز نیست که خداوند را عارف بنامیم؛ زیرا چه بسا که معرفت به معنای علمی مسبوق به غفلت باشد. همچنین نمی‌توانیم خداوند را عاقل بنامیم؛ چرا که عقل از عقال به معنای قید و بند گرفته شده و علمی است كه انسان را از انجام كارهای ناشایسته جلوگیری می­کند. و چنین معنایی در حق کسی متصور است که انگیزه­ی انجام کارهای ناشایسته داشته باشد؛ (حال آنکه خداوند اینگونه نیست». همچنین جایز نیست که خداوند را با لفظ فطن (زیرک) توصیف نماییم؛ زیرا فطن به معنای سرعت درک چیزی است كه برشنونده عرضه می‌شود و مسبوق به جهل است».

آری، اندیشمندان اهل سنت و جماعت این قضیه را بخوبی درک كرده‌اند و گفته‌اند: اسماء و صفات خداوند توقیفی‌اند. ابن قیم رحمه الله می‌گوید: «هر آنچه که در باب اسماء و صفات بر خداوند اطلاق می‌گردد، توقیفی است»2.

علامه ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «امام فخر می‌گوید: ‌آنچه از بزرگوران ما مشهور است این است كه اسماء و صفات خداوند توفیقی‌اند.... ابو القاسم قشیری می‌گوید: اسماء خداوند به صورت توقیفی از قرآن و سنت و اجماع گرفته می‌شود.»[[152]](#footnote-152).

سفارینی در منظومه­اش می­گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لكنها في الحق توقيفيه |  | لـنـا بـذا ادلـة وفـيـه |

«اسماء و صفات خداوند بنا بر قول حق، توقیفی هستند و ما در این زمینه دلایل کافی داریم».

و در شرح «الدرة البهیة» می‌گوید:‌ «جمهور علما اطلاق اسمی را بر خداوند كه در نصوص دینی نیامده است، منع نموده‌اند. و معتزله بطور مطلق، جایز دانسته‌اند. همچنین برخی از اشاعره مانند قاضی ابوبكر باقلانی به این رأی تمایل دارند. و امام حرمین جوینی معتقد به توقیفی بودن آنها است.... و برای قول قابل اعتماد اینگونه دلیل آورده است كه اسماء خداوند توقیفی‌اند؛ زیرا همانگونه که جایز نیست برای پیامبر، نامی غیر از نامهایش ذكر نماییم، برای خداوند به طریق أولی جایز نیست»[[153]](#footnote-153).

عبدالقاهر بغدادی می‌گوید: «اسماء خداوند متعال توقیفی هستند؛ باید آنها را از قرآن کریم یا سنت صحیح پیامبر ص و یا اجماع امت فرا گرفت. و اطلاق هیچ اسمی بر خداوند از طریق قیاس جایز نیست.

این قول بر خلاف قول معتزله­ی بصره است كه اطلاق اسم را بر خداوند متعال از طریق قیاس جایز دانسته­اند.

جبایی در این باب راه افراط را در پیش گرفته تا جایی که خداوند را به سبب برآورده ساختن خواسته­های انسان، مطیع انسان نامیده است. و امت اسلامی او را به سبب این جسارت پر خسارتش در حق خداوند متعال، گمراه دانسته است»[[154]](#footnote-154).

ابن حجر عسقلانی متذکر شده است که معتزله و كرامیه به مخالفت با اهل سنت برخاسته­اند و گفته­اند: «هرگاه عقل دلالت نماید كه معنای لفظ در حق خداوند ثابت است، می‌توان آن را بر خداوند اطلاق نمود. و قاضی ابوبكر و غزالی گفته­اند: اسماء و صفات خداوند توقیفی‌اند.»[[155]](#footnote-155)

مفهوم توقیفی بودن اسماء و صفات خداوند

1- اینكه فرد در این موضوع تنها به آنچه كه خداوند خودش را بدانها توصیف نموده و پیامبر آنها را بیان داشته، اکتفا کند و هر آنچه را كه خدا و رسولش از او نفی نموده‌اند، نفی نماید.

شیخ‌ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «سخن کلی و شامل در باب اسماء و صفات خداوند این است كه خداوند را آنگونه که خودش و پیامبرش و سابقین اولین (پیشگامان صحابه) توصیف نموده­اند، توصیف کنیم بدون اینکه از چهارچوب قرآن و حدیث تجاوز کنیم.

امام احمد رضی الله عنه می‌گوید: ‌خداوند تنها بر اساس توصیفات خودش و توصیفات رسول اكرم ص توصیف می‌شود و در این باره از چهارچوب قرآن و حدیث تجاوز نمی‌شود»[[156]](#footnote-156).

2- جایز نیست از آنچه که خداوند از خودش خبر داده، اسم­هایی برایش بسازیم؛ بعنوان نمونه نمی­توانیم اسم­های مفتی، زارع (كشاورز)، ماكر (حیله‌گر)، ماهد (آماده كننده) و فالق (شكافنده) را از آیات زیر گرفته و بر خداوند اطلاق نماییم:

﴿وَيَسۡتَفۡتُونَكَ فِي ٱلنِّسَآءِۖ قُلِ ٱللَّهُ يُفۡتِيكُمۡ فِيهِنَّ﴾ [النساء: 127].

«از تو درباره­ی زنان سؤال می‌كنند و نظر می‌خواهند. بگو: خداوند درباره­ی آنان به شما فتوا می‌دهد».

﴿أَفَرَءَيۡتُم مَّا تَحۡرُثُونَ ٦٣ ءَأَنتُمۡ تَزۡرَعُونَهُۥٓ أَمۡ نَحۡنُ ٱلزَّٰرِعُونَ ٦٤﴾ [الواقعة: 63-64].

«آیا هیچ درباره­ی آنچه كشت می‌كنید، اندیشیده‌اید؟‏ ‏آیا شما آن را می‌رویانید یا ما می‌رویانیم‌؟‏».

﴿وَيَمۡكُرُونَ وَيَمۡكُرُ ٱللَّهُۖ وَٱللَّهُ خَيۡرُ ٱلۡمَٰكِرِينَ﴾ [الانفال: 30].

«و آنان مکر می­کنند و خداوند نیز مکر می­کند و خداوند بهترین مكر كنندگان است».

﴿وَٱلۡأَرۡضَ فَرَشۡنَٰهَا فَنِعۡمَ ٱلۡمَٰهِدُونَ ٤٨﴾ [الذاریات: 48].

«و زمین را پهن ساخته‌ایم و چه آماده‌كنندگان خوبی بوده‌ایم!‏».

﴿إِنَّ ٱللَّهَ فَالِقُ ٱلۡحَبِّ وَٱلنَّوَىٰۖ﴾ [الانعام: 95].

«این خدا است كه دانه و هسته را می‌شكافد».

صنعانی می‌گوید: «علما درباره­ی توقیفی بودن اسم­های خداوند متعال اختلاف نظر دارند. توقیفی بودن به این معناست که نباید از افعال ثابت خداوند برایش اسمی مشتق نماییم؛ بلکه صرفا اسمی بر خداوند اطلاق می­گردد که به صراحت در قرآن و سنت آمده باشد»[[157]](#footnote-157).

البته باید دانست که توقیفی بودن اسم­های خداوند با اشتقاق مصدر و فعل از اسم­های ثابت هیچ منافاتی ندارد؛ لذا با توجه به اسم­های سمیع، بصیر و قدیر می­توان سمع، بصر و قدرت را بر خداوند اطلاق نمود و همچنین با فعلهای آنها در مورد خداوند متعال خبر داد؛ چنانکه خداوند متعال می­فرماید:

﴿قَدۡ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوۡلَ ٱلَّتِي تُجَٰدِلُكَ فِي زَوۡجِهَا وَتَشۡتَكِيٓ إِلَى ٱللَّهِ وَٱللَّهُ يَسۡمَعُ تَحَاوُرَكُمَآۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعُۢ بَصِيرٌ ١﴾ [المجادلة: 1].

«خداوند گفتار آن زنی را شنید كه درباره­ی شوهرش با تو بحث و مجادله می‌كند و به خدا شكایت می‌برد. خدا قطعاً گفتگوی شما دو نفر را می‌شنود؛ چرا كه خدا شنوا و بینا است».

و در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿فَقَدَرۡنَا فَنِعۡمَ ٱلۡقَٰدِرُونَ ٢٣﴾ [المرسلات: 23].

«ما توانایی آن را داشته‌ایم و ما بهترین توانا بوده و هستیم».

لازم است این را هم بدانیم كه خبر دادن در مورد خداوند صرفا با افعال متعدی برگرفته از اسم­های خداوند درست است؛ اما با افعال لازم نمی­توان در مورد خداوند خبر داد؛ مانند الحی كه تنها اسم و مصدر آن بر خداوند اطلاق می‌گردد نه فعل آن[[158]](#footnote-158).

3- عدم جواز فراخواندن خداوند متعال با اسماء و صفاتی كه در قرآن و حدیث وارد نشده است. زجاج طبق آنچه كه ابن العربی از وی نقل نموده، می‌گوید: «فراخواندن خداوند به غیر از نامهایی كه خودش را بدانها توصیف نموده، جایز نیست».

همچنین ابن العربی اضافه کردن اسم­های خداوند را جزو الحادی شمرده است که در این آیه از آن منع شده است:

﴿وَذَرُواْ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَٰٓئِهِۦۚ﴾ [الاعراف: 180].

«‏و كسانی را كه در نام‌های خداوند به تحریف دست می‌یازند، ترک کنید».

وی می‌گوید:‌ «الحاد با افزایش نامی به نامهای خداوند یا كاستن نامی از نامهای وی صورت می‌گیرد. چنانکه بعضی از افراد جاهل، دعاههایی را اختراع می­کنند و در آنها نام­هایی برای خداوند می­آورند که به ثبوت نرسیده است و افعالی را برایش ذکر می­کنند که خداوند جزو افعالش نشمرده است. همچنین چیزهای دیگری را ذکر می­کنند که شایسته­ی خداوند نیستند؛ شما از آنها پرهیز نمایید»[[159]](#footnote-159).

4- آنها به الفاظ وارده در قرآن و سنت در خصوص اسماء و صفات خداوند ملتزم وپایبند بودند و الفاظ جدید و تازه‌ای مانند بدعت گذاران بر خداوند اطلاق نمی‌كردند.

شارح طحاویه می‌گوید: «‌منهج اهل سنت و جماعت این است که از الله با الفاظ شرعی، نبوی و الهی تعبیر نموده­اند؛ اما معطله به اسماء و صفاتی که شارع فرموده، پشت كرده­اند و در معانی آنها تدبر نمی­کنند. آنان معانی و الفاظی را که خودشان ابداع کرده‌اند، جزو محکماتی قرار داده­اند که اعتقاد و اعتماد به آنها واجب است. اما صاحبان حق و سنت و ایمان قول خدا و رسولش را حق دانسته و اعتقاد و اعتماد به آن را واجب می­دانند»[[160]](#footnote-160).

شیخ الاسلام در این باره می‌گوید: «سلف صالح و امامان بزرگوار در باب نفی و اثبات به بدعتهایی كه گروه‌هایی مختلف ایجاد كرده‌اند، وارد نشده­اند؛ بلكه به قرآن و سنت چنگ زده­اند و آن را موافق عقل صریح دانسته‌اند. پس هر لفظی را كه قرآن و سنت در مورد اسماء و صفات خداوند ذکر کرده­، حق، و ایمان به آن را واجب دانسته­اند هر چند كه حقیقت معنای آن درک نشود. و هر لفظی را كه مردم اختراع كرده‌اند و گروهی آن را اثبات، و گروهی دیگر آن را نفی نموده‌اند، ما نباید تا وقتی كه مراد متكلم را نفهمیده­ایم، در مورد آن اظهار نظر کنیم. اگر مراد او حق باشد، آن را می­پذیریم و اگر باطل و مخالف قرآن و سنت باشد، نمی­پذیریم»[[161]](#footnote-161).

سلف صالح در خصوص آنچه كه گروههای منحرف درباره­ی اسماء و صفات خداوند گفته‌اند، قرآن و سنت را به عنوان داور پذیرفته‌اند؛ لذا تا زمانی که مراد متكلم را نمی­فهمیدند به قبول یا رد آن مبادرت نمی­ورزیدند. اگر سخن متکلم حاوی معنایی اشتباه و مخالف قرآن و سنت بود، آن را رد می‌نمودند و اگر حاوی معنایی خوب و زیبا ‌بود، آن را می‌پذیرفتند و به متكلم آن می‌گفتند: مراد شما صحیح است؛ اما این الفاظ مبتدع و موهم در حق خداوند استعمال نمی­شود.

اگر کسی بگوید: پاسخ شما چیست به کسی که بپرسد: خداوند شیئ است یا غیر شیئ؟ خداوند موجود است یا معدوم ؟ خداوند قدیم است یا حادث؟ خداوند قایم به نفس است یا نیازمند به دیگران؟ و در کل آیا جایز است كه بگوییم: خداوند شیئ، موجود، قدیم و قایم به نفس خویش است؟ اگر بگویید: آری، قاعده‌ی خودتان را نقض کرده­اید. و اگر بگویید:‌ خیر، سخن بسیار بزرگی به زبان آورده‌اید.

پاسخ: اینکه ما می­گوییم: خداوند شیئ، قدیم، موجود و قایم به نفس خویش است، از باب اخبار (خبر دادن) می‌باشد نه از باب ذکر صفات؛ چرا که در باب خبر دادن گنجایش بیشتری وجود دارد. اما در باب صفات تنها باید بر آنچه كه در قرآن و سنت آمده است، اکتفا كرد. ابن قیم می‌گوید: «آنچه كه درباب اسماء و صفات بر خداوند اطلاق می‌شود، توقیفی است. اما آنچه که در باب اخبار (خبر دادن) مانند قدیم، شیئ، موجود و قایم به نفس بر خداوند اطلاق می‌شود، واجب نیست كه توقیفی باشد. این، سخن نهایی در این مورد است که آیا اسماء خداوند متعال، توقیفی هستند و یا جایز است كه بعضی از اسم­هایی كه در نصوص نیامده، بر خداوند اطلاق گردد»[[162]](#footnote-162).

بنده می‌گویم: در باب اخبار نیز بهتر است كه هنگام وجود اینگونه الفاظ به همان الفاظی که در قرآن و سنت آمده­اند اکتفا نماییم؛ بعنوان نمونه «اوّل» را بجای قدیم، «قیوم» را بجای قائم به نفس، و «الآخر» را بجای ازلی و ابدی استعمال نماییم؛ زیرا تعبیر نمودن با الفاظی که در نصوص دینی آمده است، بهتر و پسندیده­تر می­باشد.

در اینجا یک موضوع دیگر باقی مانده كه شیخ الاسلام به آن پرداخته است و آن هم این است كه جایز نیست در مورد خداوند با اخبار سوء خبر داد؛ ایشان می­گوید: «میان فراخواندن خداوند و خبر دادن از وی تفاوت وجود دارد؛ زیرا خداوند فقط با اسم خوب یا اسم غیر بد فرا خوانده می‌شود، هر چند كه راجع به آن دستوری نیامده باشد؛ مانند اسم، شیئ، ذات و موجود؛ آن هم وقتی كه از آن معنای ثابت، مورد نظر باشد. اگر منظور از آن موجود به هنگام وقوع حادثه و مصیبت باشد پس از جمله اسماء مبارک وی بشمار می­رود. مرید و متكلم جزو همین اسم­ها هستند؛ زیرا اراده و كلام به خوب و بد تقسیم می‌شوند و از جمله اسم­های مبارک خداوند نیستند. برخلاف اسم حكیم، رحیم، صادق و مانند اینها که تنها معنای نیک از آنها فهمیده می‌شود»[[163]](#footnote-163).

چه بسا که کسانی اعتراض کنند و بگویند: از علما و اندیشمندان اسلامی اعم از محدثین و مفسرین به تواتر رسیده است که آنها اسماء و صفات خداوند را تفسیر نموده­اند؛ پس با این کثرت تفسیرها چگونه شما آنها را توقیفی می­دانید؟

پاسخ این سؤال در سخن ابن قیم نهفته است که می‌گوید «هیچ چیزی نمی­تواند جایگزین اسماء خداوند شود و معنای آنها را ادا نماید. و تفسیر آنها با کلمات دیگر، تفسیر به مرادف محض نیست؛ بلکه به خاطر تقریب به ذهن و فهماندن مفهوم آنها است.»[[164]](#footnote-164)

اطلاق لفظ صفات بر خداوند منافاتي با توقيفی بودن ندارد

برخی از علما گمان کرده­اند كه اطلاق لفظ صفات بر خداوند با توقیفی بودن كه یکی از اصول اعتقادی اهل سنت و جماعت بشمار می­رود، منافات دارد و گمان آنها بر این است که این، کار بدعت گذاران است و در قرآن و سنت و سخنان سلف صالح وارد نشده است.

اما مسأله آنگونه نیست كه آنها می‌گویند؛ زیرا خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ١٥٩ إِلَّا عِبَادَ ٱللَّهِ ٱلۡمُخۡلَصِينَ ١٦٠﴾ [الصافات: 159-160].

«خداوند، پاک و منزّه است از توصیفهایی كه ـ مشركان ـ می‌كنند، جز توصیف بندگان مخلص خدا که شایسته­ی اوست‏».

خداوند در این آیه پاکی­اش را از صفات نقصی كه مشركان و گمراهان به او نسبت می­دهند، اعلان می‌نماید؛ ولی از جانب دیگر، موضوع توصیف خداوند از جانب مسلمانان به صفات جمال و جلال و كمال را استثناء می­نماید.

در صحیح بخاری از عایشه رضی الله عنها روایت است كه پیامبر اکرم ص مردی را بعنوان فرمانده و امیر یک دسته­ی نظامی تعیین نمود. او نماز را برای همراهانش امامت می­کرد و قرائتش را با سوره­ی اخلاص به پایان می­رساند. هنگامی که مأموریت به پایان رسید و آنها برگشتند، این مسئله را برای رسول اکرم ص مطرح نمودند. آنحضرت ص فرمود: «از او بپرسید که انگیزه­اش از این کار چه بوده است.» پس علت را از وی جویا شدند. او گفت: چونكه خدای رحمان در سوره­ی اخلاص توصیف شده است، من دوست دارم که آن را بخوانم. پیامبر اکرم ص فرمود: «به اطلاع او برسانید كه خداوند نیز او را دوست دارد»[[165]](#footnote-165).

محل استدلال در این حدیث، این است كه آن صحابی گفت: صفت خداوند رحمان در سوره­ی اخلاص آمده است و پیامبر اکرم ص هم او را تأیید نمود و سخنش را رد نکرد. اگر اطلاق صفت جایز نمی‌بود، پیامبر اکرم ص آن را رد می‌نمود.

ابن حجر در شرح حدیث مذكور می‌گوید: «این حدیث، دلیلی است برای کسانی كه خداوند را دارای صفت می‌دانند و این، اعتقاد جمهور علماست».

ابن حزم در این زمینه سخنی شاذ دارد؛ وی می‌گوید: « این (صفت) لفظی است كه متكلمین اعم از معتزله و پیروان آنها آن را مصطلح ساخته­اند. و این لفظ از پیامبر و هیچ یک از اصحاب بزرگوارش به ثبوت نرسیده است. و اگر كسانی این نظر ما را با حدیث «باب» مورد اعتراض قرار دهند، باید بدانند كه این حدیث را تنها سعید بن ابی هلال روایت نموده است و وی دارای ضعف می‌باشد. و به فرض صحت آن، سوره­ی اخلاص همانگونه كه در حدیث آمده است، صفت خداوند است و نباید موارد دیگری به آن افزود. و این، با صفتی كه معتزله بر خداوند اطلاق می‌کنند، فرق دارد؛ زیرا صفت در زبان عربی فقط بر جوهر و عرض اطلاق می‌شود»[[166]](#footnote-166).

ابن حجر در رد ابن حزم می‌گوید: علما در حجت دانستن سعید اتفاق نظر دارند؛ لذا تضعیف ابن حزم اعتباری ندارد. و سخن اخیرش نیز مردود است؛ زیرا همه در مورد اثبات اسماء حسنای خداوند اتفاق نظر دارند؛ چرا که خداوند متعال می‌فرماید:‌

﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ﴾ [الاعراف: 180].

و اسم­هایی که در آیه آمده­اند، بر اساس زبان عربی، همان صفات هستند. پس اثبات اسماء خداوند مستلزم اثبات صفات او است؛ چرا که بعنوان مثال، هرگاه اثبات گردد که خداوند حیّ (زنده) است، بعد از آن، می‌توانیم خداوند را به وصفی که زائد بر ذات او باشد که آنهم صفت حیات ‌است، توصیف کنیم. و اگر این، جایز نمی‌بود، ‌باید صرفا بر اموری که وجود ذات را اثبات می­نمایند، اكتفا می‌شد[[167]](#footnote-167).

اصل هفتم: خودداري از بحث و گفتگو پیرامون حقیقت ذات و صفات خداوند

ذات خداوند متعال هیچ همتا و همگونی ندارد؛ همچنین صفاتش بی‌نظیر می‌باشند؛ زیرا سخن گفتن در مورد صفات، برگرفته و فرع سخن گفتن در مورد ذات خداوند متعال است. و از آنجایی که حقیقت ذات، قابل درک نیست، ماهیت و حقیقت صفات نیز قابل درک نمی­باشد. و مصداق سخن ما، فرموده­ی خداوند متعال است که:

﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ﴾ [الشوری: 11].

«هیچ چیز مانند الله متعال نیست».

اینجاست كه کسانی که منهج قرآنی را بخوبی درک کرده­اند از سؤال کردن در مورد ماهیت و چگونگی ذات خداوند متعال و صفاتش منع نموده­اند؛ زیرا ماهیت ذات و صفات قابل درک نیستند؛ پس نباید گفت: خداوند چگونه است؟ خداوند چگونه بر عرش قرار گرفت؟ علم، شنیدن و دیدن او چگونه است؟

البته این به معنای نفی صفات از خداوند متعال نیست؛ زیرا خداوند در این باره می‌فرماید: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِۦ عِلۡمٗا﴾ [طه: 110]. «و آنان هیچگونه احاطه­ای علمی به خداوند ندارند». ‏ ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيۡءٖ مِّنۡ عِلۡمِهِۦٓ﴾ [البقرة: 255]. «و آنان به چیزی از علم او احاطه ندارند».

ما باید بدانیم که دیدن خداوند در آخرت ممكن است؛ اما احاطه و فهم حقیقت خداوند، غیر ممكن می‌باشد. همچنین درک معنای علم ممكن است؛ اما احاطه­­ی علم الهی غیر ممكن است.

به همین سبب است که پیامبر اسلام ص مردم را از اندیشیدن در مورد ذات خداوند متعال منع فرمود و در مقابل آن، دستور داد تا در مورد آفریده‌های خداوند بیندیشند؛ در حدیث آمده است كه: «تَفَكَّرُوا فِي خَلْقِ اللهِ، وَلا تَتَفَكَّرُوا فِي اللهِ»[[168]](#footnote-168) «درباره­ی آفریده‌های خداوند بیندیشید و در باره­ی ذات خداوند نیندیشید».

و در حدیث دیگری آمده است كه: «تَفَكَّرُوا فِي آلاءِ اللهِ، وَلا تَتَفَكَّرُوا فِي اللهِ.» [[169]](#footnote-169) «در باره­ی نعمتهای خداوند بیندیشید و درباره­ی ذات خداوند نیندیشید».

پیامبر رحمت ص با این رهنمودهایش می‌خواهد فكر انسان را از پرداختن به اموری که نمی‌تواند بخوبی از عهده­ی آن برآید و آنها را درک کند، راحت نماید. از سهل بن عبدالله شوشتری در مورد ذات الله پرسیدند. وی گفت: «ذات الله، موصوف به صفت علم است و ماهیت او قابل درک و احاطه نیست و در دنیا با چشم دیده نمی­شود. خداوند بر اساس حقایق ایمانی وجود دارد؛ اما هیچ حد و مرزی ندارد، هیچ كس نمی‌تواند از او آگاهی كامل پیدا کند. چشمان او را در آخرت خواهند دید که با پادشاهی و قدرتش ظاهر شده است. مخلوقات ­نمی­توانند به کنه و حقیقت ذاتش پی ببرند. خداوند با نشانه­هایش خود را به آنها معرفی نموده است. لذا دلها او را می‌شناسند ولی چشمها نمی‌توانند او را درک کنند. مؤمن در روز قیامت با چشم­هایش به سوی او نگاه می­کند بدون اینکه بر او احاطه داشته باشد و کنه و حقیقت او را دریابد»[[170]](#footnote-170).

ابو جعفر طحاوی در العقیدة الطحاویة می‌گوید: «لا تبلغه الأوهام، ولا تدركه الأفهام، ولا يشبه الأنام»«خیال و عقل انسان به او نمی­رسد، فهم­ها از درک او عاجزند و با مخلوقات هیچ مشابهتی ندارد».

در جایی دیگر می‌گوید: «‌رؤیت خداوند توسط بهشتیان بدون احاطه و کیفیت حق است؛ چنانکه قرآن پروردگار ما می‌فرماید:

﴿وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٖ نَّاضِرَةٌ ٢٢ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٞ ٢٣﴾ [القامة: 22-23].

«در آن روز، چهره‌هایی تر وتازه و شادابند و ‏به پروردگارشان نگاه می‌کنند»[[171]](#footnote-171).

اصل هشتم: عدم الحاد در اسماء و صفات خداوند متعال

پرهیز از الحاد در اسماء و صفات خداوند متعال یکی از بارزترین ویژگیهای اهل سنت و جماعت در این باب می‌باشد. و این روش بجز با تحقق بخشیدن به هشدار خداوند در آیات زیر عملی نمی گردد:

﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ وَذَرُواْ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَٰٓئِهِۦۚ﴾ [الاعراف: 180].

«خداوند دارای نام های نیکی است. پس او را با آنها فراخوانید و کسانی را که در نامهایش راه الحاد را در پیش می­گیرند، رها کنید».

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ ءَايَٰتِنَا لَا يَخۡفَوۡنَ عَلَيۡنَآۗ﴾ [فضلت: 40].

«كسانی كه در آیات ما راه الحاد را در پیش می­گیرند بر ما پوشیده نمی­مانند».

«الحاد در اسم­های خداوند به معنای کج کردن و منحرف ساختن معانی و حقایق اسم­ها از حقیقت آنها است. و الحاد چنانکه از ماده­ی آن (ل.ح.د) برمی­آید از میل گرفته شده است. لحد قبر نیز که به معنای شكافتن و کندن یک جانب قبر است طوری که از راسته­ی آن کج می­شود، از همین ماده است. ملحد در دین نیز به كسی گفته می­شود كه از حق منحرف و کج گردد و بسوی باطل برود. ابن سكّیت می‌گوید:‌ ملحد كسی است كه از حق منحرف می‌شود وچیزهایی به آن می­افزاید که جزو آن نیستند و مُلتَحد هم از باب افتعال همین ماده است چنانکه خداوند متعال می­فرماید: ﴿وَلَن تَجِدَ مِن دُونِهِۦ مُلۡتَحَدٗا﴾ [الکهف: 27]. «و هرگز پناهی جز او نخواهی یافت».

یعنی كسی كه به خداوند رجوع می‌كند، به سوی او فرار می‌نماید، به او پناه می­برد، نزد او گریه و زاری می­کند و از دیگران روی گردانی می‌نماید و به او متمایل می­گردد. عربها می‌گویند «التحد فلان الی فلان» یعنی فلانی به سوی فلانی تمایل پیدا نمود و به او پناه برد»[[172]](#footnote-172).

انواع الحاد در اسماء و صفات خداوند

الحاد در اسماء وصفات خداوند بر سه نوع است:

**اول:** **تكذیب تمام اسم­های خداوند متعال یا بعضی از آنها.** مانند اینکه مشركین اسم «رحمان» را تكذیب و انكار می­کردند؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱسۡجُدُواْۤ لِلرَّحۡمَٰنِ قَالُواْ وَمَا ٱلرَّحۡمَٰنُ أَنَسۡجُدُ لِمَا تَأۡمُرُنَا وَزَادَهُمۡ نُفُورٗا۩ ٦٠﴾ [الفرقان: 60].

«هنگامی كه به مشرکین گفته می‌شود: برای خداوند رحمان سجده كنید، می‌گویند: رحمان چیست؟ آیا ما برای چیزی سجده كنیم كه تو به ما دستور می‌دهی‌؟ و امر به سجده بر نفرت و گریز ایشان می‌افزاید».

ابن كثیر در تفسیر این آیه می‌گوید: «یعنی اینكه ما رحمان را نمی‌شناسیم. آنها نمی­پذیرفتند كه خداوند را با نام رحمان فراخوانند؛ چنانكه در روز حدیبیه نپذیرفتند که در عهدنامه کلمه­ی رحمان نوشته شود و هنگامی كه رسول الله ص به كاتب فرمود: «بسم الله الرحمن الرحیم بنویس.» آنها گفتند: ما رحمان رحیم را نمی‌شناسیم؛ بلكه همانگونه بنویس كه در گذشته می­نوشتی. بنویس: «باسمک اللهم». به همین سبب، خداوند متعال این آیه را نازل فرمود که:

﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱللَّهَ أَوِ ٱدۡعُواْ ٱلرَّحۡمَٰنَۖ أَيّٗا مَّا تَدۡعُواْ فَلَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ﴾ [الاسراء: 110].

ابن كثیر در تفسیر این آیه می‌گوید: «‌ای محمد! به مشركینی كه منكر صفت رحمان هستند و از نوشتن آن جلوگیری می­کنند، بگو: هیچ فرق نمی­‌كند كه خداوند را با اسم الله یا با اسم رحمان بخوانید؛ زیرا او دارای نامهای نیک می‌باشد»[[173]](#footnote-173).

قابل یادآوری است الحاد جهمی­ها که اسماء و صفات خداوند متعال را نفی می­کنند، جزو این نوع الحاد بشمار می­رود. همچنین کار معطله، نوعی الحاد تکذیب بحساب می­آید؛ چرا که آنان معانی اسماء و صفات خداوند را تعطیل کرده و منکر حقایق آنها شده و می­گویند:‌ خداوند حی بدون حیات، سمیع بدون سمع، بصیر بدون بصر، و رحمان بدون رحمت است.

دوم: توصيف خداوند متعال با صفات مخلوقات

برخی از این توصیف­ها عبارتند از:

1ـ توصیف خداوند متعال به صفات نقصی که خداوند از آنها پاک و منزه است؛ چنانکه یهودیها می‌گفتند: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ فَقِيرٞ وَنَحۡنُ أَغۡنِيَآءُۘ﴾ [آل عمران: 181]. «خدا فقیر است و ما بی‌نیازیم». همچنین آنها می‌گفتند: ﴿يَدُ ٱللَّهِ مَغۡلُولَةٌ﴾ [المائدة: 64]. «دست خدا بسته است».

و آنها معتقد بودند که: خداوند متعال آسمانها و زمین را در شش روز آفرید؛ سپس خسته شد و در روز هفتم به استراحت پرداخت. لذا خداوند این سخن آنان را تكذیب ‌نمود و ‌فرمود:

﴿وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٖ وَمَا مَسَّنَا مِن لُّغُوبٖ ٣٨﴾ [ق: 38].

«ما آسمانها و زمین را در شش دوره آفریده‌ایم و هیچ گونه درماندگی و خستگی به ما نرسیده است».

2ـ نامیدن خداوند با نامهای مخلوقات؛ چنانکه نصارا او را پدر می­گفتند. همچنین فلاسفه خداوند را واجب الوجود، علت فاعلی و یا عقل فعال می­نامیدند.

3ـ تشبیه صفات خداوند به صفات مخلوقات. مشبّهه معتقدند كه خداوند صورتی مانند صورت ما، و دستی مانند دست ما دارد و مانند ما بر عرش قرار دارد.

سوم: کشمکش با خداوند در اسماء و صفاتش، و توصيف مخلوقات با صفات خاص خداوند

یکی از این موارد، ادعای الوهیت و ربوبیت است؛ چنانكه فرعون سرکش به قومش می‌گفت: ﴿مَا عَلِمۡتُ لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرِي﴾ [القصص: 38]. «‏من خدایی بجز خودم برای شما سراغ ندارم». ‏

همچنین فرعون مدعی بود که خدای بزرگ و برتر آنهاست و می­گفت:

﴿أَنَا۠ رَبُّكُمُ ٱلۡأَعۡلَىٰ﴾ [النازعات: 24]. «من والاترین معبود شما هستم‏».

همچنین مشركین نام­های خداوند متعال را بر بتهایشان می‌گذاشتند؛ ابن عباس، ابن جریج و مجاهد می‌گویند: مشركان اسم­های خداوند را تحریف می‌کردند؛ سپس آن اسم­های تحریف شده را بر بت­هایشان می‌گذاشتند؛ بعنوان نمونه، آنها لات را از الله، عزی را از عزیز، و منات را از منان گرفته بودند.

متأسفانه برخی از مسلمانان نیز نام­های خداوند متعال را بر فرزندانشان می­گذارند و آنها را عزیز و جبار می­نامند. و چه بسا که نام فرزندانشان را از نامهای خداوند متعال می­گیرند و به عنوان نمونه، آنها را عزّات می­نامند که از عزیز گرفته شده است.

مبحث سوم: دلايل مبنی بر اینکه آنچه در مبحث گذشته ذکر کردیم، اعتقاد سلف است

چه بسا که برخی از منتسبین به اسلام به مخالفت برخیزند و بگویند: چه دلیلی وجود دارد كه آنچه شما از امامان بزرگوار درباره­ی اسماء و صفات خداوند ذكر کردید، عقیده­ی سلف است؟

به همین سبب ما در این مبحث به ذکر دلایلی می­پردازیم که دال بر اجماع و اتفاق نظر آنان بر این اعتقاد می­باشد؛ برخی از این دلایل عبارتند از:

**اول:** سلف صالح نصوص متعلق به اسماء و صفات خداوند را نقل نموده­اند بدون اینکه مانند برخی­ها به تكذیب آنها بپردازند یا مانند برخی دیگر، صفات خالق را به صفات مخلوق تشبیه کنند و یا مانند گروهی دیگر دست به تحریف و تأویل آنها بزنند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه در توضیح این استدلال می‌گوید: «دلیل اینكه این، مذهب سلف صالح می­باشد، آن است كه آنان قرآن و اخبار رسول گرامی ‌را با تصدیق، ایمان و قبول، بدون شک و تردید در آنها و گوینده­شان برای ما نقل نموده­اند و آنچه را كه متعلق به صفات خداوند بوده، تفسیر و تأویل نكرده و به صفات انسانها نیز تشبیه ننموده­اند؛ چرا که اگر این كارها را انجام می­دادند، حتما از آنها نقل می‌شد و‌ اصلا ممکن نبود كه به طور كلی پنهان بماند؛ زیرا اتفاق بر کتمان موضوعی كه نیاز به نقل و شناخت آن است در قبح و زشتی مانند اتفاق بر دروغ و انجام فعل حرام است.

بلکه آنان به اندازه­ای بر رعایت سكوت در این موضوع مبالغه می­نمودند که اگر كسی را مشاهده می‌كردند كه درباره­ی موضوعات متشابه می‌پرسد، در جلوگیری او مبالغه می­کردند تا جایی که گاهی سخنان تندی به وی می­گفتند و چه بسا که او را تنبیه می­کردند و گاهی هم با رویگردانی از او، شدت انزجار خود را از سؤالش اعلام می‌نمودند»[[174]](#footnote-174).

**دوم:** آنها برای صحت اصولی که این اعتقاد بر آنها مبتنی است از نصوص قرآن و سنت استدلال نموده­اند که ما در صفحات گذشته بسیاری از این استدلالها را ذكر نمودیم.

**سوم:** سخنان صریح و مورد اتفاق آنها در مورد معانی صفات به اصولی تصریح دارد که ما بیان نمودیم. و ما گوشه­هایی از سخنان سلف صالح را در این خصوص نقل کردیم.‌ برای آگاهی بیشتر در این زمینه می­توانید به کتابهایی که این اقوال را نقل کرده­اند، مراجعه نمایید.

**چهارم:** نقل اینها توسط افرادی مورد اعتماد صورت گرفته كه آگاه به اقوال سلف و عالم به اقوال افراد هدایت یافته و گمراه بوده­اند. آنان در مورد اینکه اعتقاد سلف صالح همین است، هیچ اختلاف نظری با یکدیگر ندارند.

محمد بن حسن شیبانی شاگرد امام ابوحنیفه رحمه الله می‌گوید: «همگی فقها در شرق و غرب بر ایمان به قرآن کریم و احادیثی كه افراد مورد اعتماد از پیامبر در مورد صفات خداوند روایت كرده­اند، بدون تفسیر، بیان کیفیت و تشبیه اتفاق نظر دارند؛ چرا كه هر کس آنها را تفسیر کند، از منهج نبی اکرم ص بیرون رفته و از جماعت مسلمین جدا شده است؛ چرا که آنان توصیف، تفصیل و تفسیر ننموده­اند؛ بلکه به آنچه در قرآن و سنت آمده است، ایمان آورده­اند. پس هركس، به رأی جهم بن صفوان گردن نهد، از جماعت مسلمین جدا گردیده است»[[175]](#footnote-175) .

شیخ الاسلام بعد از نقل مذهب سلف صالح درباره­ی اسماء و صفات خداوند متعال می‌گوید: «همه­ی سلف صالح بر این اساس زندگی کردند. و اگر ما بخواهیم تمام سخنان سلف صالح را در این خصوص ذكر كنیم از مقصود اصلی دور خواهیم شد. همانا آنچه كه ما در خصوص مذهب سلف صالح می‌گوییم با ذكر اقوال آنها در صفحات قبلی به اثبات رسید.‌ همه­ی عالمان و آگاهان از نقل و روایت، بدان اعتراف نموده­اند و من از هیچ یک از علما، اختلافی در این مسئله سراغ ندارم»[[176]](#footnote-176).

همچنین شیخ الاسلام بیان می­کند كه وی بعد از جستجوی کامل و بررسی سخنان سلف، سراغ ندارد که سخن یکی از سلف با صراحت یا ظاهر آن بر نفی صفات خبری در نفس الامر دلالت نماید. همچنین وی بیان می­کند که کسی را سراغ ندارد که صفات خبری را نفی كرده باشد. البته‌ آنها تشبیه را نفی كرده­اند و رأی مشبّهه را كه خداوند را با مخلوقات تشبیه می­کنند و رأی کسانی را که صفات را نفی می­کنند، رد کرده­اند. به عنوان نمونه، نعیم بن حماد‌‌ استاد امام بخاری می‌گوید: «هركس خداوند را با مخلوقاتش تشبیه کند، كفر ورزیده است و هركس اوصافی را انکار کند كه خداوند خودش را بدانها توصیف نموده، كافر شده است. و در اوصاف خداوند توسط خدا و پیامبرش، تشبیهی وجود ندارد»[[177]](#footnote-177).

ابن عبد البر قرطبی می‌گوید: «اهل سنت و جماعت در مورد اقرار به تمامی ‌صفات وارده در قرآن و سنت، ایمان به آنها و حمل آنها بر حقیقت نه مجاز، اتفاق نظر دارند و آنها هرگز در یكی از آنها تغییر ایجاد نمی‌كنند و صفتی از آنها را انکار نمی‌نمایند.

اما تمام بدعتی­ها اعم از جهمیه، معتزله و خوارج صفات را انکار می‌کنند و هیچ یک از آنها را بر معنای حقیقی­شان حمل نمی­کنند و‌ خیال می‌كنند كه اگر كسی آنها را قبول کند، مرتکب تشبیه شده است و نزد آنها اگر كسی اسما و صفات را اثبات نماید، در حقیقت خداوند را نفی نموده است. ‌ولی واقعیت همان چیزی است كه قرآن و سنت آن را بیان داشته و امامان بزرگوار اهل سنت و جماعت آن را برای ما نقل نموده­اند»[[178]](#footnote-178).

مبحث چهارم: ويژگي هاي منهج سلف صالح

منهج سلف صالح یعنی راه و روش صحابه و امامان بزرگوار بعد از آنها، ‌دارای ویژگیهایی است كه آن را از سایر روشها جدا می‌نماید. ‌درک و شناخت این ویژگیها راه را برای رهروان حق روشن می‌نماید. در این مبحث، مهم‌ترین ویژگی‌هایی را كه در این پژوهش برایم روشن شده، ارائه می­نمایم:

نخست: مذهب سلف صالح همان مذهب اكمل و احسن و سالم است

مذهب سلف صالح در حقیقت نمونه­ی شناخت واقعی همان پیامی‌است كه پیامبر اکرم ص و صحابه بزرگوار آن را تبلیغ کردند و خودشان نیز زیر سایه­ی آن حركت نمودند. این مذهب، همان راه حقی است كه هیچگونه مشكلی در آن وجود ندارد.‌ نوری است كه انسان را به راه راست هدایت می­نماید و راه نجات در برابر تاریكی‌های زندگی است. اما باز هم منحرفان گمان می‌برند كه راه آنها راه هدایت و پایداری است ‌ولی ما در آینده به طور تفصیلی راجع به این موضوع بحث خواهیم كرد كه سلف صالح بیشتر از سایرین مستحق چنین ادعایی هستند، چرا كه منهج آنها منهج نمونه است و راه روشن آنها بهترین و سالم ترین راه و روش است.

در پایان نیز تحت عنوان «منهج سلف صالح در میدان نبرد» به این بحث می­پردازیم.

دوم: اعتدال و ميانه روي

سلف صالح در تمام امور به ویژه در باب اعتقاد، معتدل و میانه رو هستند.

آنها در میان مذاهبی که دچار افراط و تفریط شده­اند، راه اعتدال و میانه روی را در پیش گرفته­اند. ‌و در باب اسما و صفات نیز بین اهل تمثیل كه خداوند را به انسان و مخلوقات تشبیه می‌نمایند و اهل تعطیل كه صفات خداوند را نفی می­کنند، راه اعتدال و وسط را در پیش گرفته­اند.

ابن تیمیه می‌گوید: «‌همانگونه كه این امت در میان دیگر امت­ها، امت وسط و اعتدال است، ما نیز در میان گروههای مختلف این امت، گروه وسط و میانه هستیم.‌ همچنین عقیده­ی ما در مورد صفات خداوند متعال، در میان جهمی­ها که اهل تعطیل­اند و مشبهه که اهل تمثیل­اند، عقیده­ای وسط می­باشد»[[179]](#footnote-179).

سفارینی می‌گوید: «مذهب سلف صالح میان تعطیل و تمثیل قرار دارد؛ ‌آنها صفات خداوند را به صفات مخلوقات تشبیه نمی‌نمایند همانگونه كه ذات وی را به ذات مخلوقات تشبیه نمی­کنند. صفاتی را كه خداوند خودش را به آنها توصیف نموده، نفی نمی‌نمایند، اسماء و صفات خداوند را تعطیل نمی‌کنند و کلمات الهی را تحریف نمی­نمایند»[[180]](#footnote-180).

فلسفه­ی اعتدال و میانه روی این منهج در تمسک به حقی است كه از جانب پروردگارشان نازل شده است.‌ حق نیز همیشه میان افراط و تفریط قرار دارد.

اما گروه­های گمراه همواره راه افراط را در پیش می­گیرند. و‌ هرگاه گروهی راه افراط را در پیش گیرد، در مقابل آنها، گروه دیگری پیدا می­شود که راه تفریط را در پیش می‌گیرد. به عنوان نمونه، ‌جهمی­ها در نفی صفات خداوند متعال بسیار افراط کردند ‌تا جایی كه وجود خداوند نزد آنها به موجودی غیر حقیقی و صرفا یک وجودی ذهنی و خیالی تبدیل گردید. آنگاه در مقابل آنان، شخصی به نام مقاتل بن سلیمان ظهور کرد و به اندازه­ای در اثبات صفات، مبالغه کرد که خداوند را جسم دانست. ‌امام ذهبی می‌گوید: «در خراسان، شخصی بنام جهم بن صفوان ظهور كرد و مردم را به سوی نفی صفات خداوند و مخلوق بودن قرآن فراخواند. در مقابل او، مقاتل بن سلیمان مفسر ظهور كرد و به اندازه­ای در اثبات صفات خداوند، مبالغه کرد كه خداوند را جسم دانست»[[181]](#footnote-181).

جهمی­ها معتقد به مخلوق بودن قرآن بودند. آنگاه ابن كلاب آمد و در رد معتزله دچار افراط گردید. وی فکر می­کرد كه نمی‌تواند سخنان باطل آنها را رد کند مگر اینکه بگوید: كلام خداوند معنای واحد و قائم به ذات اوست.

سوم: تمسک به قرآن و سنت

مهم‌ترین ویژگی پیروان منهج قرانی و نبوی این است كه آنها متمسک به قرآن و سنت می‌باشند؛ ‌آنهم در جهت اجابت دستور خداوند متعال كه می‌فرماید:

﴿وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواۚ﴾ [آل عمران: 103].

«و همگی به ریسمان خدا ـ قرآن ـ چنگ زنید و پراكنده نشوید».

بدون شک، تمسک به قرآن و سنت، عقل را از گمراهی، نفس را از كجرویها و دل را از انحراف مصون نگه می­دارد. به همین سبب، علمای ما می­گویند: تمسک به قرآن تنها راه نجات است؛ امام مالک می‌گوید: «سنت همانند كشتی نوح است که هركس بر آن سوار شود، نجات می­یابد‌ و هركس از آن دوری کند، هلاک می­شود»[[182]](#footnote-182).

بلی، اهل حق كاملاً معانی قرآن کریم را می‌دانستند و بر مسایلی كه نصوص قرآنی بر آنها دلالت می‌نمود یا خود از آن استنباط می‌كردند، ملتزم و پایبند بودند. آنها هرگز بر اساس خیال­های فلسفی، تکیه بر رأی و قیاس و ذوق و سلیقه­ی خود، حرکت نمی­کردند. اینگونه بود که این منهج، آنان را به راه راستی رهنمون گردید که خداوند متعال به ما دستور می­دهد تا از آن پیروی نماییم:

﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُۖ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمۡ عَن سَبِيلِهِۦ﴾ [الانعام: 153].

«این راه ـ كه من آن را برایتان ترسیم و بیان كردم ـ راه مستقیم من است. پس از آن پیروی كنید و از راههای ـ باطلی كه شما را از آن نهی كرده‌ام ـ پیروی نكنید كه شما را از راه خدا منحرف و پراكنده می‌سازد‏».

چهارم: آرامش روحي و رواني­اي كه اين منهج براي پيروانش ايجاد مي‌كند

این، یک ویژگی است كه هر کس با پیروان حق سر و کار داشته باشد و نگاهی به علوم، تألیفات و سیرت آنها بیندازد، به این واقعیت پی می­برد. ‌و هر پژوهشگر می­تواند این ایمان راسخ و معرفت واضحی را که علمای گذشته­ی ما بدان متصف بودند، دریابد.

حکمت آن هم این است كه سلف صالح پیروان راستین منهج قرآنی و نبوی بودند و نصوص قرآنی و نبوی هم پیروانش را به یقین و آرامش می­رساند:

﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَتَطۡمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكۡرِ ٱللَّهِۗ أَلَا بِذِكۡرِ ٱللَّهِ تَطۡمَئِنُّ ٱلۡقُلُوبُ ٢٨﴾ [الرعد: 28].

«كسانی كه ایمان می‌آورند و دل‌هایشان با یاد خدا سكون و آرامش پیدا می‌كند. هان! دلها با یاد خدا آرام می‌گیرند».

آری، دلها به سخنان بشر چندان اعتمادی ندارند؛ زیرا سخنان بشر همچنان قابل بررسی و رد است. اما ذاتی که حقایق غیبی و علوم شرعی را برای وی وضع می‌نماید، خالق و معبود او است. به همین سبب است که دلها در برابر او تسلیم می­شوند و با هدایت او آرام می­گیرند.

علاوه بر این، خداوند راههای ورودی دل‌های بشر را بخوبی می­داند. به همین سبب، هنگامی که انسان به قرآن روی می­آورد، قرآن کریم دلایل، حقایق و واقعیاتی را بر دلها عرضه می­نماید که به صداقت کلام الهی یقین پیدا می­کند.

از این جا معلوم می­شود كه ادعای رازی و امثال وی مبنی بر اینكه دلایل قرآنی و نبوی مفید یقین و علم نیستند، یک ادعای ‌باطل است‌ و با آنچه كه در قرآن و سنت آمده است، تناقض دارد[[183]](#footnote-183).

ابن تیمیه نقل می‌كند كه ابو عبدالله رازی و شخص دیگری از متكلمان معتزله نزد نجم الدین كبیری رفتند و به او گفتند: یا استاد! می‌گویند علم شما علم الیقین است؟ او گفت: من علم الیقین دارم.

-آندو گفتند: مگر این ممكن است؟ حال آنکه ما شب و روز با هم مجادله می‌کنیم و کسی از ما نمی‌تواند برای دیگری دلیلی ارائه دهد.

-گفت: من نمی‌دانم شما چه می‌گویید، اما من علم الیقین دارم.

- آندو گفتند: پس علم الیقین را برای ما تعریف و توصیف كن.

-گفت: نزد ما علم الیقین عبارت از الهاماتی است كه بر دل‌ها وارد می­شود و دل‌ها نمی­توانند آنها را رد کنند.

با شنیدن این سخنان، آندو شروع کردند به تکرار این جمله که: الهاماتی است كه بر دلها وارد می­شود و دلها نمی­توانند آنها را رد کنند. و اینگونه این پاسخ را بسیار پسندیدند[[184]](#footnote-184).

بدون شك، این الهاماتی كه بر دلها وارد می‌گردد، با نگاه و تفكر در كلام خدا و رسولش‌، عمل به رهنمودهای قرآن و در سایه­ی عبادت و تعظیم خداوند و خشیت الهی حاصل می­شود.

شیخ الاسلام می‌گوید: «هرکس نسبت به خداوند شناخت بیشتری داشته باشد، عبادت بیشتری انجام دهد، بیشتر دست به دعا بردارد، و قلبش بیشتر به یاد الله بتپد، ‌علم یقینی او نسبت به خداوند، قویتر و كاملتر خواهد بود»[[185]](#footnote-185).

در جایی دیگر می‌گوید: یقین، معرفت و هدایتی که به علمای اهل حدیث و خواص آنان عنایت شده است، در بیان نمی­گنجد. بلکه عوام آنان از چنان یقین و دانش مفیدی برخوردار هستند که رهبران فیلسوف نمای متكلمین از آن بی بهره­اند[[186]](#footnote-186).

یکی از بزرگترین دلایل این مدعای ما این است كه سلف صالح و پیروان آنها بیشتر از سایر مردم در برابر بلاها، مصیبت­ها و سختی­ها صبر و پایداری نشان داده­اند. هرگز یكی از آنها در اوقات سخت زندگی از اعتقاداتش پشیمان نشده است. و این، راه و روش پیامبران و پیروان آنها می­باشد. بلی، چگونه از ایمانی كه خداوند به آنان عنایت فرموده، دست برمی­دارند آنهم بعد از اینكه ایمان در سویدای دلهایشان جای گرفته و شیرینی آن را چشیده­اند. بلکه بسیاری از آنان هنگام مصیبت، چنان حلاوت، رضایت و آرامشی احساس می­کنند که در حالت­های عادی احساس نمی­کنند. همچنین هنگامی که با شبهات مواجه می­شوند، آنها را با یقین و نوری كه از قرآن و سنت بدست آورده­اند، دفع می‌نمایند.

پنجم: توافق و انسجام و عدم تناقض و اختلاف

هیچ اختلافی در آنچه که از جانب خداوند متعال نازل گردیده، وجود ندارد:

﴿وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا﴾ [النساء: 82].

«‏و اگر از سوی غیر خدا آمده بود، در آن تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می‌كردند». ‏

روش كسانی كه به منهج قرآنی و نبوی ایمان دارند، در باب اسماء و صفات خداوند كاملا هماهنگ است و هرگز در وضع قوانین، قواعد و شرح مسایل دچار اختلاف و تناقض نشده­اند. بر خلاف منهج فلسفی و كلامی که در وضع قواعد و قوانین بسیار دچار اختلاف و تناقض گویی شده‌اند و این موضوع با ذكر موارد ذیل روشن خواهد شد:

1- آنها مدعی هستند كه با نفی اسماء و صفات ‌یا نفی صفات و تأیید اسماء در صدد بیان تنزیه و تقدیس خداوند متعال هستند. آنها می­گویند: اثبات اسماء و صفات یا اثبات صفات مستلزم تشبیه و تمثیل است. ‌ولی متوجه این نکته نشده­اند كه با نفی صفات، خداوند را به معدومات تشبیه كرده‌اند. و هنگامی كه گروهی از آنان متوجه گردیدند که دچار گمراهی شده­اند، هر دو نقیض را از خداوند نفی کردند و گفتند: ما نمی­گوییم كه خداوند داخل هستی است یا خارج آن. همچنین نمی­گوییم که عالم یا جاهل است. در اینجا نیز آنها متوجه نشده­اند كه با این كارشان، خداوند را به ممتنعات تشبیه كرده­اند. البته تمام کسانی كه از منهج قرآنی و نبوی تخطی کرده­اند، دارای چنین وضعیتی هستند.

2- اكثر کسانی كه صفات خداوند را نفی می‌كنند، مدعی­اند كه عقل اثبات صفاتی را که آنها نفی ­کرده­اند، محال می­داند. به عنوان نمونه، کسانی كه رؤیت خداوند را در آخرت انكار می­كنند، گمان می­نمایند كه عقل رؤیت خداوند را محال می­داند. به همین سبب است که به تأویل نصوصی پرداخته­اند که دال بر رؤیت خداوند متعال است. همچنین کسانی كه علم، قدرت و غیر مخلوق بودن کلام خداوند را محال می­دانند، مدعی­اند كه عقل آنها را محال می‌داند؛ لذا به تأویل پناه می‌برند. حتی فیلسوفانی كه منكر حشر جسمانی انسان و خوردن و آشامیدن حقیقی در بهشت­اند، گمان می‌کنند كه عقل این چیزها را نمی‌پذیرد؛ لذا آنها مجبورند که به تأویل پناه ببرند.

قابل یادآوری است که کسانی که بر محال دانستن عقل تکیه کرده­اند، در این زمینه دارای یک قاعده و قانون پایدار نیستند؛ زیرا مواردی را که برخی از آنان از دیدگاه عقل محال می­دانند، برخی دیگر اثبات آنها را از دیدگاه عقل واجب می­دانند.

در صورت تحقیق و پژوهش، عدم صحت دیدگاه آنها روشن خواهد شد. همچنین اشتباه آنان در مورد وجوب تأویل نصوص، آشکار می­شود؛ زیرا نصوصی را كه آنها تأویل می‌نمایند، هرگز قابل تأویل نیستند. همچنین باید دانست که عقل صریح هیچگاه مخالف نقل صحیح نیست.

3- متکلمین بیشتر از دیگران آرا و اندیشه­هایشان را تغییر می­دهند و چه بسا که در جایی یک رأی قطعی صادر می­کنند و در جایی دیگر با فاطعیت تمام، ضد آن را به اثبات می­رسانند و گوینده‌ی رأی اول را تکفیر می­کنند. و این خود، دلیل عدم یقین آنها است. به همین سبب است که متکلمین بسیار دچار اختلاف و نزاع شده­اند. و فیلسوفان بیشتر از آنها با یکدیگر دچار اختلاف شده­اند.

و به سبب همین تناقض گویی و اختلافات است كه بعضی از آنها بعضی دیگر را تكفیر می‌کنند و از یكدیگر تبرّی می‌جویند؛ اما اهل سنت اینگونه نیستد.

عبدالقادر بغدادی می‌گوید: «اهل سنت یكدیگر را تكفیر نمی‌نمایند و میان آنها اختلافی وجود ندارد كه موجب تبرّی و تكفیر گردد. لذا آنها بر جماعت و حق هستند. خداوند نیز از حق و پیروانش حمایت می­نماید. لذا دچار تناقض و اختلاف نمی­شوند.

تمام گروه­های مخالف اهل سنت مانند خوارج، رافضیه و قدریه یكدیگر را تكفیر کرده و از یکدیگر تبرّی می‌جویند تا جایی كه اگر هفت نفر از آنها در جایی اجتماع کنند، با تكفیر یكدیگر از هم جدا می­شوند. آنان در این باب مانند یهود و نصارا هستند که یكدیگر را تكفیر می‌کردند»[[187]](#footnote-187).

ششم: منهجي كه در اسلوب و معاني‏اش آسان است

اگر کسی كتاب‌های فلسفی و كلامی­ای را كه درباره­ی خداوند و اسماء و صفاتش صحبت می‌کنند، مطالعه ‌نماید، متوجه خواهد شد كه اسلوب و روش آنها بسیار خشک، پیچیده، در هم آمیخته و مالامال از اصطلاحات غریب و نامأنوس با فکر اسلامی می‌باشد. هنگامی که اندیشه­ی اسلامی با چنین شیوه­ای ارائه گردد، زیبایی و شکوه آن از بین می­رود و روشنی خود را از دست می‌دهد. همچنین چنین اسلوبی نمی­تواند حاوی معانی و مفاهیمی باشد كه مد نظر قرآن و سنت هستند.

امتیازی که منهج قرآنی بر سایر مناهج دارد این است که بسیار ساده، آسان، واضح و روشن می‌باشد. و این ویژگی، فهم عقیده‌ی اسلامی ‌را نه تنها برای علما بلكه برای تمام سطوح مختلف مردم آسان نموده است تا جایی که هر فرد بر اساس توان فكری و روحی خویش از آن بهره­مند می‌گردد؛ برخلاف روش پیچیده­ی فلاسفه و متكلمین كه پر از اصطلاحات پیچیده می‌باشد و محتوای آنها را فقط تعداد کمی از مردم می­توانند درک کنند.

علاوه بر این، مفاهیمی را كه قرآن و حدیث عرضه می‌نمایند، خالی از تعارضات و تناقضهایی است كه متكلمان مطرح می­کنند؛ تعارضات متکلمین به اندازه­ای است که بخشی از سخنان­شان بخشی دیگر را نقض می­کند. و این تناقضات باعث می­گردند تا عقل­ها گمراه گردد و معیارها دگرگون شود؛ در نتیجه، در این سیل تناقضات و اختلافات، نمی­توانیم به حق برسیم. به همین سبب است که پژوهشگران این میدان در خلال پژوهش خویش دچار سردرگمی‌ و سرگردانی می­شوند.

فخر الدین رازی به خوبی این ویژگی منهج قرآنی را درک نمود. لذا در وصیت خود که در بیماری وفاتش بر شاگردانش املا نمود، گفت: «من تمام روشهای کلامی و مناهج فلسفی را آزمایش کرده‌ام؛ ‌اما فایده­ای که در قرآن یافتم در هیچکدام از آنها نیافتم؛ زیرا قرآن کریم در صدد آن است تا انسان در برابر عظمت و جلال خداوند متعال بطور کامل تسلیم گردد و او را از تعمق در تعارضات و تناقضات جلوگیری می­نماید؛ زیرا اندیشه­ی بشری در این تنگناهای عمیق و مناهج پنهان متلاشی می­شود و کارآیی خودش را از دست می­دهد باید دانست که عقل انسان در این تنگناهای عمیق و روش‌های پنهان دچار سردرگمی و نابودی می­شود.

لذا می­گویم: بنده به هر آنچه که با دلایل ظاهری ثابت گردید از قبیل وجوب وجود، یگانگی خداوند متعال و تنزیه او از همتا داشتن در قدمت، ازلیت و خالق بودن، اعتقاد دارم و با این اعتقاد به ملاقات الله می­روم»[[188]](#footnote-188).

بهمین سبب، علما تصریح نموده­اند که: «با مطرح کردن شبهات پیروان هوا و هوس، به مجادله پرداختن با اهل حق جایز نیست؛ زیرا چنین اقدامی، دعوت به سوی باطل، تلبیس حق و تباه کردن دین است» [[189]](#footnote-189).

فصل سوم   
مخالفان مذهب سلف صالح در باب اسماء و صفات خداوند

راه و روشی که پیشگامان نخستین صحابه، تابعین و پیروان راستین­شان درباره­ی اسماء و صفات خداوند داشتند، بسیار شفاف و روشن بود؛‌ اما بعد از آنها گروههایی آمدند که راه انحراف را در پیش گرفتند. هر چند که میزان گمراهی و انحراف آنان متفاوت است تا جایی که برخی از آنها بطور کلی و برخی دیگر بطور جزئی دچار گمراهی شده­اند.

ما در این مبحث به گونه­های مختلف این انحرافات می­پردازیم و اطلاعاتی شفاف در مورد آنها ارائه می­نماییم تا کسانی که این مبحث را مطالعه نمایند، به مشیت الهی، از سقوط در وادی ضلالت نجات پیدا کنند.

مبحث اول کسانی که خداوند را به صفات نقص متصف می‏کنند

اینها در حقیقت جزو اراذل و اوباش این ‌امت می­باشند که خداوند را مورد بی احترامی قرار می­دهند و او را به صفاتی که دال بر نقص است، توصیف می­کنند. بله، اینها جزو گمراهان و کجروان این‌امت به حساب می­آیند و نقش و گفتار آنها در این ملت همانند پیش کسوتانشان در قوم بنی اسرائیل است که می­گفتند:

﴿يَدُ ٱللَّهِ مَغۡلُولَةٌۚ غُلَّتۡ أَيۡدِيهِمۡ وَلُعِنُواْ بِمَا قَالُواْۘ بَلۡ يَدَاهُ مَبۡسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيۡفَ يَشَآءُۚ﴾ [المائدة: 64].

«دست خدا به غل و زنجیر بسته است ـ بخیل است ـ دستهایشان بسته باد و به سبب آنچه می‌گویند، نفرینشان باد. بلكه دو دست خدا باز ـ و او جواد و بخشنده است ـ هرگونه كه بخواهد، انفاق می­نماید».

و رهبر این دسته از گمراهان بنی اسرائیل گفت:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ فَقِيرٞ وَنَحۡنُ أَغۡنِيَآءُۘ سَنَكۡتُبُ مَا قَالُواْ وَقَتۡلَهُمُ ٱلۡأَنۢبِيَآءَ بِغَيۡرِ حَقّٖ وَنَقُولُ ذُوقُواْ عَذَابَ ٱلۡحَرِيقِ﴾ [آل عمران: 181].

«خدا فقیر است و ما بی‌نیازیم! آنچه را گفتند برایشان خواهیم نوشت. به قتل رساندن پیامبران را به ناحق ـ توسّط گذشتگان ـ ایشان هم ثبت و ضبط خواهد شد. و بدانان خواهیم گفت: بچشید عذاب آتش سوزان را».

همچنین گمراهان بنی اسرائیل خیال می­کردند که خداوند بعد از آفرینش آسمانها و زمین در شش روز خسته شده و در روز هفتم به استراحت پرداخته است. ‌اما خداوند آنها را تکذیب می­نماید و می­فرماید:

﴿وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٖ وَمَا مَسَّنَا مِن لُّغُوبٖ ٣٨﴾ [ق: 38].

«ما آسمانها و زمین را در شش روز آفریده‌ایم و هیچ گونه درماندگی و خستگی به ما نرسیده است».

برخی از جاهلان دوران جاهلیت نیز خیال می­کردند که خداوند بر سخن نجوا کنندگان اطلاع پیدا نمی­کند:

﴿وَمَا كُنتُمۡ تَسۡتَتِرُونَ أَن يَشۡهَدَ عَلَيۡكُمۡ سَمۡعُكُمۡ وَلَآ أَبۡصَٰرُكُمۡ وَلَا جُلُودُكُمۡ وَلَٰكِن ظَنَنتُمۡ أَنَّ ٱللَّهَ لَا يَعۡلَمُ كَثِيرٗا مِّمَّا تَعۡمَلُونَ ٢٢ وَذَٰلِكُمۡ ظَنُّكُمُ ٱلَّذِي ظَنَنتُم بِرَبِّكُمۡ أَرۡدَىٰكُمۡ فَأَصۡبَحۡتُم مِّنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٢٣﴾ [فضلت: 22-23].

«شما اگر گناهانتان را پنهان می‌كردید نه از این جهت بود كه از شهادت گوشها و چشمها و پوستهایتان بر ضدّ خودتان بیم داشته باشید؛ بلكه گمان می‌بردید خدا بسیاری از اعمالی را كه ـ مخفیانه ـ انجام می‌دهید، نمی‌داند. ‏این گمان بدی كه درباره­ی پروردگارتان داشته‌اید، شما را به هلاكت انداخته است؛ لذا از زمره­ی زیانكاران شده‌اید».

یکی دیگر از صفات نقصی که گمراهان به خدا نسبت می­دهند این است که می­گویند: فرشتگان دختران خداوند هستند، عیسی فرزند او است و خداوند همسری دارد؛ ‌اما خداوند متعال پاکی خود را از این افتراها اعلام می­نماید و می­فرماید:

﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١ ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ ٢ لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُولَدۡ ٣ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ٤﴾ [الاخلاص: 1-4].

«بگو: خدا، یگانه و یكتا است. ‏خدا، سَرورِ والای برآورنده­ی امیدها و برطرف كننده­ی نیازها است.‏ نزاده است و زاده نشده است. و كسی همتا و همگون او نمی‌باشد».

همچنین می‌فرماید:

﴿وَقَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَلَدٗا ٨٨ لَّقَدۡ جِئۡتُمۡ شَيۡ‍ًٔا إِدّٗا ٨٩ تَكَادُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ يَتَفَطَّرۡنَ مِنۡهُ وَتَنشَقُّ ٱلۡأَرۡضُ وَتَخِرُّ ٱلۡجِبَالُ هَدًّا ٩٠ أَن دَعَوۡاْ لِلرَّحۡمَٰنِ وَلَدٗا ٩١ وَمَا يَنۢبَغِي لِلرَّحۡمَٰنِ أَن يَتَّخِذَ وَلَدًا ٩٢﴾ [مریم: 88-92].

«و کفار می‌گویند: خداوند مهربان فرزندی برای خود برگرفته است! واقعاً چیز بسیار زشت و زننده‌ای را می‌گویید. نزدیک است آسمانها به خاطر این سخن از هم متلاشی گردد و زمین بشكافد و كوهها به شدّت درهم فرو ریزد از این كه به خداوند مهربان، فرزندی نسبت می‌دهند. برای خداوند مهربان سزاوار نیست كه فرزندی برگیرد».

مبحث دوم کسانی که خداوند را به مخلوقات تشبیه می­کنند

برخی از کسانی که منسوب به اسلام­اند اما در باب مسایل اعتقادی دچار گمراهی بسیار آشکاری شده­اند، گمان می­کنند که ذات و صفات خداوند مانند ذات و صفات بشر می­باشد؛‌ ولی باید دانست که خداوند برتر و بالاتر از آن چیزی است که این ستمگران می­گویند.

شایسته نیست که انسان مسلمان چنین سخنانی را حتی بازگو نماید مگر اینکه خواسته باشد باطل بودن آنها را بیان کند و مردم را از آنها برحذر دارد. قابل یادآوری است که متأسفانه بیشتر گروههای گمراه و بدعت گرا دارای این اعتقادات هستند.

به عنوان نمونه، برخی از آنها قائل به تجسیم خداوند هستند و برخی دیگر این را انکار کرده­اند.[[190]](#footnote-190)

شهرستانی می­گوید: «اشعری از محمد بن عیسی از مضر و کهمس و احمد هجیمی نقل کرده که آنها معتقد به ملامسه و مصافحه با خداوند بودند و می­گفتند: مسلمانان مخلص اگر در ریاضت نفس و جهاد با آن به حد اخلاص و اتحاد محض برسند، در دنیا و آخرت با او معانقه خواهند کرد.

کعبی از برخی از آنها نقل نموده که آنها رؤیت خداوند را در دنیا جائز می­دانند تا جایی که مؤمنان وی را زیارت می­کنند و او نیز از آنها دیدن می­نماید»[[191]](#footnote-191).

مبحث سوم کسانی که صفات خداوند را نفی می­کنند و گروهای مختلف آنها

یکی دیگر از انواع انحرافات در این باب، نفی صفات جلال و کمال خداوند متعال است که خداوند خودش را با آنها مورد ستایش قرار داده و یا اینکه پیامبرش بوسیله­ی آنها وی را ستوده است. منحرفان بر این باورند که اینها صفات نقص­اند، لذا باید خداوند از آنها منزه و پاک باشد. ما باید بدانیم که این سخنانشان حاوی بسیاری از پایه­های گمراهی است؛ زیرا آنان با نفی صفات، نصوص اثبات کننده­ی صفات را تکذیب می­کنند. همچنین یافته­های اندیشه­های ضعیفشان را بر نصوص قرآنی و نبوی مقدم می‌دارند و گمان می­کنند که اینها صفت نقص­اند؛ حال آنکه خداوند متعال خودش را با آنها مورد ستایش قرار داده است. علاوه بر اینها، آنان، فقه و دانش سلف صالح اعم از صحابه و تابعین و سایر علمای اسلام را زیر سؤال می­برند و خیال می­کنند که آنها بر باطل بوده­اند و گمراهی خودشان را حق می­دانند.

گفتنی است که نفی کنندگان صفات، گروههای مختلفی هستند؛ برخی از آنها بطور کلی اسماء و صفات خداوند را نفی می­کنند. و بعضی دیگر تنها صفات را نفی می­کنند و تعدادی هم صرفا برخی از صفات را نفی می­کنند.

البته آنان از این کارشان، انگیزه­های مختلفی دارند؛ بعضی از آنها در صدد آنند که اندیشه­های اسلامی را نابود کنند و از بین ببرند و برای مسلمانان شک و شبهه‌ ایجاد کنند. برخی دیگر هم عقل­شان توانایی شناخت حق را نداشته؛ لذا با شبهات واهی و بی اساس که مخالف شریعت، فطرت و عقل سلیم­اند، صفات خداوند متعال را نفی کرده­اند.

مطلب اول: فیلسوفان افراطی و گروه باطنیه

اینها معتقدند که خداوند به هیچ وصفی و نقیض آن، توصیف نمی­شود؛ به این معنا که در مورد خداوند نمی­توان گفت: خداوند موجود یا غیرموجود است، یا خداوند عالم یا غیر عالم است، یا خداوند قادر یا غیر قادر است. ابن تیمیه می­گوید: «افراط گرایان دو صفت نقیض هم را از خداوند نفی می­کنند. آنها می­گویند: خداوند نه موجود است و نه معدوم، نه زنده است و نه مرده، نه عالم است و نه جاهل؛ زیرا گمان می­کنند که اگر خداوند را با صفات ثبوتی توصیف کنند، شبیه با موجودات می­شود. و اگر با صفات سلبی توصیف کنند، شبیه معدومات می­گردد؛ لذا هر دو صفت نقیض هم را از او سلب می­کنند»[[192]](#footnote-192).

این گمراهان با این اعتقاد و بینش، خداوند را به ممتنعات تشبیه نموده­اند؛ زیرا کسی که به یکی از دو وصف متناقض توصیف نشود، ممتنع الوجود است.

مطلب دوم: گروه دوم جهمیه

جهمیه نخستین گروه اسلامی بودند که نفی صفات خداوند متعال را مطرح کردند. بنیانگذار این گروه، جعد بن درهم است؛ او نخستین کسی بود که این بدعت را بنیان نهاد. یکی دیگر از رهبران این گروه، جهم بن صفوان است که این اعتقاد را از استادش جعد بن درهم فرا گرفت و سپس به نشر و گسترش آن در میان مردم پرداخت. به همین سبب است که این اعتقاد را به او نسبت داده­اند. بشر مریسی یکی دیگر از تئوریسین­های این اندیشه است که اصول و قواعدی برای این مذهب، وضع کرد و برای اثبات آن، با دیگران به مناظره پرداخت.

ابن کثیر می­گوید: «جهم بن صفوان این اعتقاد را از جعد بن درهم فراگرفت و بشر مریسی آنرا از جهم فراگرفت و احمد بن داوود نیز آن را از بشر یاد گرفت»[[193]](#footnote-193).

ابن تیمیه می­گوید: «جهم بن صفوان این مذهب را از جعد بن درهم فراگرفت و آن را آشکار ساخت و برای اثبات آن، با دیگران به مناظره پرداخت و دیدگاه جهمیه به او نسبت داده شده است.»[[194]](#footnote-194) و در جایی دیگر می­گوید: «این دیدگاه که سلف صالح آن را دیدگاه جهمیه می­نامیدند در حدود صده‌ی سوم توسط بشر بن غیاث مریسی و همفکران معاصر وی گسترش یافت»[[195]](#footnote-195).

بدون شک، پیروان این اندیشه­ی گمراه، دروازه­ی شر و بدی را به روی ‌امت اسلامی باز کردند و با این دیدگاه­شان، بسیاری از مردم را گمراه ساختند. قابل یادآوری است که بسیاری از علما در مورد وابستگی تئوریسین­های این دیدگاه به اسلام و مسلمین شک وتردید کرده­اند تا جایی که در سخنان­شان، اشاره­های بسیار واضح و روشنی دارند مبنی بر اینکه هدف جهمی­ها تخریب دین بود. علامه ابن جریر ‌طبری رحمه الله در مورد جعد بن درهم می­گوید: «جعد بن درهم، زندیقی است که برای نخستین بار مسئله­ی مخلوق بودن قرآن را ابداع کرد»[[196]](#footnote-196).

ذهبی در مورد او می­گوید: «جعد بن درهم در دوران تابعین می­زیست. وی فردی بدعت گذار و گمراه بود. او معتقد بود که خداوند ابراهیم را بعنوان دوست خود انتخاب ننموده و با موسی علیه السلام سخن نگفته است. سرانجام، در روز عید قربان به خاطر همین دیدگاه، به قتل رسید و داستان وی معروف است»[[197]](#footnote-197).

اسفراینی می‏گوید: «جلال الدین سیوطی در کتابش «الأوائل» می­گوید: نخستین کسی که در مسایل اعتقادی سخن پلیدی را بر زبان آورد، جعد بن درهم مربی مروان حمار ؛آخرین پادشاه بنی‌امیه؛ بود؛ او ­گفت: خداوند سخن نمی­گوید»[[198]](#footnote-198).

ابن نباته می­گوید: «نخستین کسی که از میان‌ امت محمد موضوع مخلوق بودن قرآن را در دمشق مطرح کرد، جعد بن درهم بود. بعد از آن، تحت تعقیب قرار گرفت؛ اما او به کوفه گریخت و در آنجا جهم بن صفوان این دیدگاه را از او فراگرفت»[[199]](#footnote-199).

ذهبی در مورد جهم بن صفوان شاگرد جعد بن درهم می­گوید: «جهم بن صفوان ؛ابو محذر سمرقندی؛ گمراه و بدعت گذار بود. وی رهبر جهمی­ها است و در دوران صغار تابعین هلاک گردید»[[200]](#footnote-200).

ذهبی در مورد بشر مریسی می­گوید: «ایشان فردی مبتدع و گمراه بود که موضوع مخلوق بودن قرآن را مطرح کرد و برای اثبات آن با دیگران به مناظره پرداخت. او جهم بن صفوان را ملاقات نکرد؛ اما دیدگاه وی را فراگرفت و برای آن، استدلال آورد و مردم را بسوی آن فرا خواند»[[201]](#footnote-201).

اصل جعد بن درهم از خراسان است و می­گویند: او از موالی (آزاد شدگان) بنی مروان است. وی مربی مروان بن محمد ؛آخرین پادشاه بنی‌امیه؛ معروف به مروان الحمار می­باشد. به همین سبب، مروان الحمار را به شیخش جعد نسبت می­دادند و به او مروان الجعدی نیز می­گفتند[[202]](#footnote-202).

«جعد نخستین کسی بود که دیدگاه نفی صفات و مخلوق بودن قرآن را مطرح کرد. البته استادش وهب بن منبه متوجه شد که وی چنین انحرافی دارد؛ لذا او را از این اندیشه برحذر داشت و منعش نمود؛ اما وی گوش نکرد و باز نیامد»[[203]](#footnote-203).

ابن کثیر می‌گوید: «ابن عساکر در تاریخ خودش آورده است که جعد بن درهم نزد وهب بن منبه رفت و آمد داشت و از او در مورد صفات خداوند متعال سؤال می­کرد. روزی، وهب به او گفت: ای جعد وای بر تو! از این مسایل دست بردار؛ من گمان می­کنم که تو جزو کسانی هستی، که هلاک می‌شوند. اگر خداوند در قرآن کریم به ما نمی­گفت که دست و چشم و ذات دارد، ما هرگز نمی­گفتیم. همچنین اگر نمی­گفت که سمع و علم دارد و تکلم می­کند، ما این صحبت­ها را نمی­نمودیم»[[204]](#footnote-204).

در حقیقت، گمان وهب بن منبه مصداق پیدا نمود و بوقوع پیوست؛ زیرا جعد با گمراهی‌هایش هلاک گردید و انسانهای زیادی را به هلاکت انداخت. و همچنان این ضلالتی را که او از ملت‌های منحرف گذشته‌ی خود فراگرفت، بندگان خدا را بسوی گمراهی سوق می­دهد، حال آنکه جعد با سوء خاتمه از دنیا رفت.

ابن کثیر در تاریخش می­گوید: «خالد بن عبدالله قسری جعد را روز عید قربان در کوفه به قتل رساند؛ او برای مردم سخنرانی نمود و گفت: ای مردم! قربانی کنید؛ خداوند قربانی­های شما را قبول کند. من جعد بن درهم را قربانی خواهم نمود؛ زیرا او معتقد است که خداوند، ابراهیم را به عنوان دوست برنگزیده است و با موسی سخن نگفته است‌. باید دانست که خداوند برتر و بالاتر از این چیزهایی است که جعد می­گوید. آنگاه از منبر پایین آمد و او را زیر منبر ذبح کرد».

ابن کثیر بعد از روایت این حادثه می­گوید: «این حادثه را تعداد زیادی از حافظان حدیث من جمله‌ بخاری، ابن ابی حاتم، بیهقی، عبدالله بن احمد و ابن عساکر ذکر نموده اند»[[205]](#footnote-205).

قابل یادآوری است که جعد در سال 124 هجری قمری کشته شد.

اما جهم بن صفوان همان ابو محرز سمرقندی مولای بنی راسب است که برخی وی را خزری، و برخی دیگر وی را ترمذی نیز گفته­اند[[206]](#footnote-206).

کسی که از زندگی جهم اطلاع دارد، می­داند که او علیه حاکم وقت قد علم کرد و به صف معترضان حاکم پیوست. او همراه حارث بن سریج خروج کرد و کاتب، فرمانده لشکر و گرداننده­ی امور ابن سریج بود و در سال (128ﻫ) همراه او کشته شد.

روش کشتنش هم به این صورت بود که فردی یک نیزه در دهانش فرو کرد و اینگونه او به سزای شایسته­ی عملش رسید؛ زیرا او مدعی بود که کلام خداوند مخلوق است.

بعضیها می­گویند: جهم توسط سالم بن احوز رئیس پلیس نصر بن سیار به اسارت گرفته شد. پس سالم فریب سخنان پر زرق و برقش را نخورد و به او گفت: اگر زمین را ستاره باران کنی و عیسی بن مریم را از آسمان پایین بیاوری، نجات پیدا نمی­کنی. همچنین اگر وارد شکم من شوی، شکمم را پاره می­کنم و تو را به قتل می­رسانم. آنگاه گردن وی را زد[[207]](#footnote-207).

اما فرد سوم این گروه، بشر مریسی است که این اعتقاد خرافی را از جهم بن صفوان به ارث برد. هر چند که او را ملاقات نکرده بود. او بشر بن غیاث بن ابی کریمه ابو عبدالرحمن مریسی است که در بغداد متولد شد. ذهبی درباره­ی وی می­گوید: «او فردی گمراه و بدعت گذار بود. شایسته­ نیست که از او روایت شود و مورد احترام قرار گیرد. او نزد ابو یوسف علوم دینی را آموخت و در علم کلام دست بالایی پیدا کرد. سپس موضوع مخلوق بودن قرآن را مطرح کرد و برای اثباتش به مناظره پرداخت. وی جهم بن صفوان را ندید؛ ‌اما دیدگاههای او را فراگرفت و بدانها استناد می­ورزید و مردم را به سوی آنها دعوت می­کرد.

ابو نصر ‌هاشم بن قاسم می­گوید: پدر بشر مریسی یهودی بود.

من می­گویم: بشر در دولت‌ هارون الرشید دستگیر شد و بخاطر دیدگاهش، مورد شکنجه قرار گرفت.

مروزی می­گوید: از ابو عبدالله شنیدم که در مورد بشر می­گفت: پدرش یهودی بود. بشر در مجلس ابو یوسف سر و صدا می­کرد. ابویوسف به او گفت: از این سخنت باز می­آیی یا بالای چوبه­ی دار می­روی.

خطیب می­گوید: اقوال و اعتقادات زشتی از او نقل شده است؛ علما الفاظ بدی در حق او بکار برده­اند و بیشترشان او را به سبب سخنانش، تکفیر کرده­اند. وی در سال 218 ﻫ فوت کرد»[[208]](#footnote-208).

خطیب بغدادی شرح حال وی را بطور مفصل آورده و اقوال وی و اقوال علما را در مورد او ذکر نموده و متذکر شده که وی در دوران ‌امام شافعی می­زیست؛ ‌امام شافعی با وی مجادله و مخالفت نمود و او را شکست داد و وادار به سکوت نمود.

همچنین خطیب بغدادی از ابو یعقوب اسحاق بن ابراهیم نقل می‌کند که او گفت:

از راهی می­گذشتم که بشر مریسی را دیدم در حالی که تعدادی اطرافش جمع شده بودند. در این اثنا، یک مرد یهودی از آنجا عبور کرد و گفت: او کتاب شما را خراب می­کند همانگونه که پدرش تورات را خراب کرد؛ یعنی پدرش یهودی بود. از احمد بن عبدالله عجلی روایت است که: «من یک بار بشر مریسی را دیدم؛ او پیرمردی قد کوتاه و بد قیافه بود، لباسهای کثیفی به تن داشت، دارای موهای بلندی بود و بسیار با یهودیان شباهت داشت؛ چرا که پدرش یک یهودی بود و در بازار مراضع کوفه مشغول رنگ کاری بود. خداوند او را رحمت نکند. او یک انسان فاسق بود».

دیدگاه جهمیه در خصوص صفات خداوند

هرکس، نگاهی به اندیشه­های جهمیه بیندازد، متوجه خواهد شد که بسیاری از اصول گمراهی و انحرافات به اعتقادات آنها برمی­گردد. ابوالحسن أشعری در کتاب «مقالات الإسلامیین» می­گوید: «جهم معتقد است که بهشت، دوزخ، بهشتیان و دوزخیان فنا می­شوند و از بین می­روند تا جایی که تنها خداوند باقی می­ماند و هیچ چیز دیگری وجود ندارد. و جایز نیست که خداوند بهشتیان و دوزخیان را در بهشت و دوزخ برای همیشه بگذارد»[[209]](#footnote-209).

همچنین وی معتقد است که انسان در انجام افعالش، مجبور می­باشد و اینکه در حقیقت، انسان هیچ فعلی اختیاری ندارد بلکه همه از آن خداوند است. و فعل بطور مجازی به انسان نسبت داده می­شود همانگونه که گفته می­شود: درخت به حرکت درآمد و خورشید متمایل شد. فرق اساسی میان انسان و غیر انسان در این است که خداوند نیرویی در انسان برای انجام افعال آفریده همانگونه که برای او طول و عرض را خلق نموده است[[210]](#footnote-210).

همچنین او شئ بودن خداوند متعال را نفی می­کند؛ زیرا از دیدگاه وی این سخن به معنای تشبیه خداوند با اشیا است. همچنین وی معتقد است که اگر معرفتی برای انسان حاصل شد، سپس او با زبان آن را انکار کرد، بخاطر این انکار، کافر نخواهد شد. او می­گوید: ایمان تجزیه پذیر نیست و انسان‌های مؤمن در ایمان با یکدیگر تفاوت ندارند و ایمان و کفر تنها در قلب انسان وجود دارند نه در سایر اعضا و جوارح. و کفر نزد وی تنها جهل نسبت به خداوند است، و بجز انسان جاهل کسی کافر به خدا نیست[[211]](#footnote-211).

البته آنچه که در این کتاب برای ما اهمیت دارد، بیان مذهب آنها در باب اسماء و صفات خداوند متعال است؛ چرا که دیدگاه آنها در این باره مخالف منهج قرآنی و نبوی و سلف صالح می­باشد؛ زیرا جهمیه خداوند را تنها با صفات سلبی بطور تفصیلی توصیف می­کنند و صرفا یک وجود مطلق برای او به اثبات می­رسانند که حقیقتی در عالم واقع ندارد و تنها یک وجود ذهنی دارد. آنها با این کارشان، تمام اسماء و صفات خداوند متعال را تعطیل می­کنند به گونه­ای که مستلزم نفی ذات او می­گردد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می­گوید: «جهم اسماء خداوند را انکار می­کرد؛ او خداوند را شئ، زنده و....فقط بطور مجازی می­دانست؛ زیرا می‌گفت: اگر برای خداوند اسمی ذکر کنیم که مخلوقات دارند، تشبیه خداوند به مخلوقات است»[[212]](#footnote-212).

در جایی دیگر می­گوید: «جهم هیچ یک از صفات خداوند اعم از اراده و غیر آن را اثبات نمی­کرد. پس اگر گفته شود که: خداوند طاعات را دوست دارد و گناهان را مبغوض می­دارد، معنایش ثواب و عقاب است»[[213]](#footnote-213).

همچنین شیخ الاسلام در جایی دیگر می­گوید: «نخستین کسی که گفت: خداوند حقیقتا بر عرش وجود ندارد و استواء به معنای سیطره و حاکمیت است، جعد بن درهم بود. و جهم بن صفوان این اندیشه­ها را از وی فرا گرفت و اینگونه مذهب جهمی­ها به او نسبت داده شد»[[214]](#footnote-214).

عبدالقادر بغدادی می­گوید: «جهم از توصیف خداوند به شئ، حیّ، عالم و مرید امتناع ورزید و گفت: من او را با اوصافی از قبیل شئ، موجود، حیّ، عالم، مرید و غیره که اطلاقشان بر دیگران جایز است، توصیف نمی­کنم. اما او خداوند را با وصفهای قادر، موجد، فاعل، خالق، محیی و ممیت توصیف می­کرد؛ چرا که این اوصاف تنها ویژه­ی خداوند هستند. همچنین او مانند قدریه معتقد به حدوث کلام الهی بود و خداوند را متکلم آن نمی­دانست»[[215]](#footnote-215).

تاثیر جهمیه بر نسل‌های بعدی

بعضی از اندیشمندان جهان اسلام گمان می­کنند که با وفات رهبران و تئوریسین­های جهمی­ها اندیشه­ی نفی صفات نیز از بین رفت و دیگر وجودی ندارد. اما کسانی که نسبت به فرقه­های مختلف و اندیشه­هایشان شناخت و آگاهی دارند، خوب می­دانند که بسیاری از اصول وضع شده توسط جهمی­ها و تأویلاتی که آنها ابداع و اختراع کردند، همچنان در طول تاریخ اسلام به نحوی وجود داشته است و تعدادی از مدعیان حق دنباله روی آنان بوده­اند. در این زمینه همین قدر کافی است که ما بدانیم معتزله ادامه­ی اندیشه­ی جهمی­ها و یکی از شاخه­های آنها می­باشد.

شیخ الاسلام می­گوید: «‌تأویلاتی که امروز وجود دارد، مانند تأویلات ابوبکر بن فورک در کتاب «التأویلات»، و تأویلات ابو عبدالله محمد بن عمر رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» و تأویلاتی که در سخنان افراد دیگری از قبیل ابوعلی جبائی، عبدالجبار بن احمد همدانی، ابوحسین بصری، ابو وفاء بن عقیل، ابوحامد غزالی و دیگران یافت می­شود، عین همان تأویلات بشر مریسی است که در کتابش آورده است، هر چند که در کلام بعضی از آنها رد و ابطال این تأویلات نیز وجود دارد و همچنین در بعضی از موارد سخنان زیبایی ارائه نموده­اند.

بنده تأویلات آنها را عین تأویلات بشر مریسی می­دانم؛ زیرا کتابی را که عثمان بن سعید دارمی یکی از علمای مشهور زمان ‌امام بخاری بنام «رد عثمان بن سعید علی الکاذب العنید فیما افتری علی الله فی التوحید» تألیف نموده است، بر این مسئله دلالت می­نماید؛ عثمان بن سعید در این کتاب، عین این تأویلات را بگونه­ای از بشر مریسی نقل کرده است که گویای آن می­باشد که بشر مریسی آنها را پایه گذاری کرده است و همچنین او بهتر از این متأخرین امور نقلی و عقلی را می­دانسته است»[[216]](#footnote-216).

و در جایی دیگر می­گوید: « جهم بن صفوان این مذهب را از جعد بن درهم فراگرفت و آن را آشکار ساخت و برای اثبات آن به مناظره پرداخت. سپس این مذهب به معتزله یعنی پیروان عمرو بن عبید منتقل شد و فکر و اندیشه­ی آنان نیز در دوران خلافت مأمون آشکار گردید»[[217]](#footnote-217).

چه بسا، بعضی از افرادی که راه جهمیه را در پیش گرفته­اند و بر منهج آنان حرکت می­کنند، چنین وانمود می­نمایند که مخالف جهمی­ها و موافق با اهل سنت هستند؛ اما اگر اندیشه­های آنان مورد بررسی قرار گیرد، به این نتیجه می­رسیم که آنان فقط از لحاظ شکلی و ظاهری با جهمیه مخالفند؛ ولی در حقیقت با آنها موافق هستند. شیخ الاسلام می­گوید: «آن گروه از معتزله که در موضوع قدر و وعید از عمرو بن عبید پیروی می­کنند، وارد مذهب جهم شده­اند؛ لذا اسماء خداوند را اثبات می‌نمایند و صفات خداوند را اثبات نمی­کنند؛ آنها می­گویند: ما معتقدیم که خداوند در حقیقت متکلم است و در این زمینه، اجماع مسلمانان را نیز یادآوری می­نمایند تا به آنها نسبت ندهند که خداوند متکلم نیست. ‌اما می­گویند: معنای متکلم بودن خداوند این است که که خداوند کلام را در غیر خودش خلق کرده است. لذا مفهوم مذهب معتزله و جهمیه یک چیز است. ولی معتزله می­گویند: خداوند حقیقتا متکلم است؛ ‌اما جهمیه متکلم بودن خداوند را نفی می­کنند. و حقیقت سخن هر دو گروه این است که: خداوند متکلم نیست؛ زیرا هیچ متکلم، مرید، محبّ، مبغض و رحیمی متصور نمی­شود مگر اینکه دارای صفت کلام، اراده، حبّ، بغض و رحمت باشد»[[218]](#footnote-218).

شیخ الاسلام در تبیین تأثیر جهم بر دیگران می­گوید: جهم در نفی صفات راه افراط را در پیش گرفت و فلاسفه و باطنیه در این باره با او موافقت کردند. معتزله تنها در نفی صفات با او موافقت کردند. و کلابیه و برخی از فقها و اهل حدیث در نفی صفات اختیاری در مسیر او قرار گرفتند و کرامیه و گروههایی مانند آنها در اصل این موضوع یعنی امتناع دوام چیز غیر متناهی با جهم همراه شدند. به این معنا که نمی توان گفت هرگاه خداوند بخواهد همچنان متکلم خواهد بود یا اینکه هرگاه خداوند بخواهد فعال خواهد بود؛ چون ایجاد حوادثی که آغاز ندارد، برای خداوند ممتنع است. آنها بر اساس همین اصل، وجود آنچه را که در آینده غیر متناهی باشد، نفی می­کنند و   
می­گویند: بهشت و دوزخ نابود خواهند شد. و پیشوای معتزله ؛ابو هذیل؛ ‌نیز در این موضوع با وی موافقت کرد؛ ‌اما او به متناهی بودن حرکات معتقد بود»[[219]](#footnote-219).

جمال الدین قاسمی در خصوص تأثیر جهمیه بر نسل­های بعدی می­گوید: «بعضی گمان می­کنند که هیچ اثری از جهمیه باقی نمانده است حال آنکه معتزله شاخه­ای از آنها بشمار می­روند و تعدادشان به میلیونها نفر می­رسد. علاوه بر این، همانگونه که بر متبحران علم کلام پوشیده نیست، متکلمین متأخر و منسوب به ابو الحسن اشعری در بسیاری از مسایل به مذهب جهمیه مراجعه می­کنند»[[220]](#footnote-220).

مطلب سوم: گروه سوم: معتزله

این گروه، اسم­های خداوند متعال را اثبات می­کنند؛ اما صفاتی را که این اسمها بر آنها دلالت دارند، نفی می­کنند. آنان پیرو واصل بن عطاء غزال هستند؛ همان ‌كسی كه از مجلس امام اهل سنت در دوران خودش ؛حسن بصری؛ جدا شد و كناره گیری کرد و این كناره گیری او باعث کناره گیری از مذهب اهل سنت گردید.

واصل بن عطا در سال هشتاد هجری در مدینه­ی منوره متولد گردید و در بصره بزرگ شد. وی‌ ابو هاشم عبدالله بن محمد بن حنیفه را ملاقات نموده است. سپس بطور مرتب در مجلس حسن بصری شركت می­کرد. و از آنجایی که او بسیار به بازار غزال می­رفت تا زنان پاكدامن را شناسایی کند و به آنها صدقه بدهد، به وی واصل بن عطاء غزال می­گویند.

واصل بن عطا فردی بسیار فصیح بود. او با وجود اینکه لکنت زبان داشت و   
نمی­توانست حرف «راء» را تلفظ کند، سعی می­کرد از استعمال کلماتی که حرف «راء» در آنها وجود دارد، پرهیز کند. و پر واضح است که با کثرت کلماتی که دارای حرف راء هستند، پرهیز از آنها بسیار دشوار است. وی در سال (231) هجری قمری فوت كرد و كتاب­های «المنزلة بين المنزلتين»، «الفتيا» و «التوحيد» را از خود بجا گذاشت.

فرقه­های مختلف معتزله با تمام اختلافاتی که دارند، بر چند اصل اساسی اتفاق نظر دارند بگونه­ای که هیچ کس بدون التزام به این اصول نمی­تواند معتزلی باشد. و این اصول عبارتند از: عدل، ‌توحيد، منزلة بين المنزلتين، ‌وعده و وعيد و ‌امر به معروف و نهی از منكر.

آنچه در این مبحث برای ما اهمیت دارد، اصل توحید است؛ چرا که معتزله توحید را به معنی وحدت ذات می­دانند؛ به این معنا که خداوند نباید دارای صفات قدیم ‌و زائد بر ذات باشد. و علت آن را هم اینگونه بیان کرده­اند که مختص­ترین صفات الوهیت‌، قدیم بودن است. ‌پس اگر ذات خداوند دارای صفاتی قدیمی ‌باشد، تعدد آلهه لازم می­آید.

بزرگترین مصیبت معتزله این است که آنها در تقدیس عقل افراط می­کنند و آن را نخستین منبع مسایل اعتقادی می­دانند. لذا آنان در تأویل نصوصی كه آنها را متعارض با حکم عقل می‌پندارند، هیچ شک و تردیدی به خود راه نمی‌دهند؛ چرا که به گمان آنان، حكم عقل قطعی است اما دلالت نصوص ظنی می­باشد[[221]](#footnote-221).

آنها گمان می‌كنند که: «هركس بگوید خداوند دارای علم و قدرت است،‌ در واقع، خدا را جسم مركب دانسته است و این تشبیه خداوند به مخلوقات است؛ زیرا که این صفات جزو اعراض هستند و عرض فقط با جوهر متحیز قایم می­شود. و هر متحیزی نیز مركب یا جوهر فرد است. و هرکس که چنین سخنی بگوید، مرتکب تشبیه شده است؛ زیرا اجسام مانند یكدیگرند»[[222]](#footnote-222).

صاحب طحاویه در تبیین مذهب باطل آنها می‌گوید: «معتزله با اصول پنجگانه­ی خویش بسیاری از امور دینی را نابود كرده­اند.

آنها اصل اعتقاد خود را بر جسم و عرض پایه گذاری کرده­اند كه نزد آنها همان موصوف و صفت است. آنان با صفات كه اعراض­اند بر حدوث موصوفی كه جسم است، استدلال می‌کنند؛ بنا بر این اصل، درباره­ی توحید صحبت می­نمایند. لذا ‌تمامی ‌صفات خداوند را نفی می­کنند؛ آنهم ‌بدین خاطر كه صفات خداوند را به صفات موجودات که همان اجسام هستند، تشبیه می­کنند»[[223]](#footnote-223).

معتزله می‌گویند: «خداوند با ذات خودش علیم، بصیر و سمیع است نه اینکه علم، سمع و بصر دارد. آنها اسم­ها را برای خداوند اثبات می­کنند؛ آنان صفات را که بر اسم­ها دلالت می­کنند و از آنها مشتق می­شوند، نفی می‌نمایند.‌ این اقدامشان نیز بدین سبب است كه به گمان آنها اثبات صفات موجب تعدد قدما می­شود و این امر با توحید منافات دارد. همچنین می‌گویند: صفات اعراض­اند، و عرض نیز صرفا با جوهر متحیز بوجود می­آید. و هر متحیز نیز جسم مركب یا جوهر فرد می‌باشد. پس هرکس که چنین چیزی بگوید، در واقع، خداوند را به مخلوقات تشبیه كرده است؛ زیرا اجسام مانند یكدیگرند»[[224]](#footnote-224).

اینها در حقیقت با بدیهیات عقلی مخالفت می‌کنند؛ ‌زیرا برای عقل قابل هضم نیست كه ذاتی عالم، سامع و قادر بدون علم، سمع، و قدرت وجود داشته باشد.

همچنین با نصوصی كه صراحتاً صفات خداوند را اثبات می‌نمایند، مخالفت می­کنند؛ چنانكه خداوند متعال در این آیات می‌فرماید:

﴿أَنزَلَهُۥ بِعِلۡمِهِۦۖ﴾ [النساء: 166].

«خداوند قرآن را بر اساس علم خود نازل فرموده است».

﴿وَمَا تَحۡمِلُ مِنۡ أُنثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلۡمِهِۦۚ﴾ [فاطر: 11].

«هیچ زنی باردار نمی‌شود و وضع حمل نمی‌كند مگر اینكه خداوند نسبت به آن علم دارد».

﴿إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلرَّزَّاقُ ذُو ٱلۡقُوَّةِ ٱلۡمَتِينُ ٥٨﴾ [الذاریات: 58].

«تنها خدا روزی‌رسان و صاحب قدرت است و بس». ‏

و در حدیث آمده است كه: «أَللَّهُمَّ إِنِّيْ أَسْتَخِيْرُكَ بِعِلْمِكَ، وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ». «بار الها من با تكیه به علم تو استخاره می‌نمایم و از قدرت تو طلب قدرت می­نمایم».

ما ملاحظه می­نماییم که خداوند صراحتاً برای خودش صفاتی مانند علم، قوت و قدرت را اثبات می‌نماید ‌و باید دانست که نصوص دال بر این موضوع بسیار زیادند.[[225]](#footnote-225)

تاثیر معتزله بر نسل های بعدی­شان

بعضی گمان می­کنند که معتزله منقرض شده­اند و از بین رفته­اند. ولی این، یک اشتباه بزرگ است؛ زیرا بسیاری از آرا و اعتقادات­شان به نسلهای بعدی منتقل گردید.

جمال الدین قاسمی می‌گوید: شیعه‌های عراق بدون استثنا معتزلی هستند. همچنین شیعه‌های هندی و سرزمین شام و فارس و شیعه‌های زیدی یمن، همگی معتزلی مسلک هستند آنگونه که علامه مقبلی در کتاب «العلم الشامخ» گفته است.

و اینگونه معلوم می­شود که جهمی­های معتزلی مسلک نه تنها اینکه منقرض نشده­اند تا نیازی به مجادله­ی با آنها نباشد؛ بلکه تعداد آنها هم اندک نیست. و باید دانست که کسانی که آنها را تمام شده تصور می­کنند، هیچ شناختی از جغرافیای سرزمین های مختلف و مذاهب آنها ندارند[[226]](#footnote-226).

مبحث چهارم شبهاتی که نفی کنندگان صفات خداوند بر آنها تکیه می­کنند و پاسخ آنها

مطلب اول: شبهات‌ نفی کنندگان صفات خداوند

نفی کنندگان صفات خداوند گمان می‌کنند که هدف­شان از این کار تنزیه و تقدیس خداوند متعال است و مدعی هستند که اثبات این صفات به معنای تشبیه خداوند به مخلوقات می­باشد. تا جایی که اهل سنت را که اثبات صفات می‌نمایند، مورد حمله‌ی شدید خویش قرار می‌دهند و آنها را متهم می­کنند که «مشبهه» هستند و همچنین آنها را گمراه می­دانند. و معتقدند که مذهب نفی صفات تنها مذهب حق و درستی است که منجر به توحید خداوند و تنزیه وی خواهد شد.

همچنین آنها گمان می‌کنند که اثبات صفات منجر به پوشاندن صفات بشری به ذات الهی می‌گردد و این کار نزد آنها باعث تجسیم، ترکیب، تحیز و مشکلات دیگری از این قبیل می‌شود. و اینگونه مردم را هر چه بیشتر از راه و روش قرآنی و نبوی دور می­کنند.

آری، آنها شبهات متنوع و رنگارنگی را از این انحراف، ساخته و پرداخته و مطرح می‌کنند و معتقدند که اینها دلایلی عقلی‌ برای نفی صفات هستند؛ اما در حقیقت، اینها جز گمانه زنی و توهمات، چیز دیگری نیست و هرگز جزو دلایل بشمار نمی­آیند.

شیخ الاسلام گمانه زنی­هایی را که آنها دلیل پنداشته­اند، بطور مختصر، بیان داشته و می‌گوید: «جهمیه که صفات خداوند را نفی می­کنند، می‌گویند: اثبات صفات مستلزم تشبیه و تجسیم خداوند است؛ حال آنکه خداوند از این چیزها پاک و منزه می‌باشد؛ زیرا صفاتی از قبیل علم، قدرت، اراده و مانند اینها معانی و اعراضی هستند که قایم به غیرند. و اعراض با جسم شکل می‌گیرند و بوجود می­آیند؛ حال آنکه خداوند جسم نیست؛ زیرا اجسام نمی­توانند خالی از اعراض حادث باشند. و هر آنچه که خالی از حوادث نباشد، خودش حادث است. آنها می‏گویند: ما با همین روش، حدوث اجسام را به اثبات رساندیم. لذا اگر این استدلال باطل شود، استدلال به حدوث عالم نیز باطل خواهد شد. در نتیجه، دلیل اثبات صانع باطل می‌گردد.

آنها می‌گویند: وقتی که اعراض که همان صفات­اند، صرفا با جسم معنا پیدا می­کنند و جسم هم مرکب از اجزای خودش می­باشد و مرکب نیز محتاج غیر خود است و بی نیاز از غیر خودش نیست. پس نمی­تواند واجب الوجود باشد. حال آنکه خداوند بی نیاز از غیر خود است و واجب الوجود می‌باشد.

همچنین می‌گویند: جسم محدود و متناهی است. پس اگر خداوند دارای صفات باشد، محدود و متناهی می­شود و برای متناهی بودن نیاز به مخصص دارد که او را خاص گرداند. و هر چیزی که نیازمند مخصص باشد، غنی و قدیم و واجب الوجود نیست.

و می‌گویند: اگر قائل به صفات برای خداوند باشیم، پس او جسم است. و اگر جسم باشد، مانند سایر اجسام می‌باشد. پس هر آنچه برای جسم مطرح باشد، برای خداوند نیز مطرح خواهد بود و هر آنچه که برای اجسام ممتنع باشد، برای او هم ممتنع خواهد بود. و چنین چیزی برای خداوند متعال محال است.[[227]](#footnote-227)

همچنین می‌گویند: اثبات صفات قدیم برای خداوند متعال به معنای آنست که ما برای خداوند متعال همتا و شریکی قرار داده­ایم؛ حال آنکه خداوند ما را از این کار، منع نموده و آن را شرک بحساب آورده است. آنها در توجیه این سخن خود می‌گویند: مهمترین صفت خداوند همان قدیم بودن است. پس هرکس، صفت قدیمی مانند سمع، بصر، قدرت و علم را برای خداوند اثبات نماید، در حقیقت، همتا و شریکی قدیمی برای خداوند اثبات نموده است[[228]](#footnote-228).

همچنین آنها کلام خداوند را مانند رؤیت خداوند در آخرت، نفی می­کنند و در این راستا می‌گویند: این مخلوقات هستند که با حواس پنجگانه قابل درک هستند. پس وقتی که مخلوقات با حواس قابل درک هستند، نباید خداوند با این حواس قابل درک باشد. در غیر این صورت، تشبیه خالق با مخلوق لازم می­شود[[229]](#footnote-229).

و کسانی که صفات اختیاری مثل خلق، تصویر، اماته، احیا، قبض، بسط، استوا، آمدن، نزول، غضب، رضا و مانند اینها را از خداوند نفی می­کنند، می‌گویند: اثبات این صفات برای خداوند مقتضی حلول حوادث برای خداوند خواهد شد[[230]](#footnote-230).

مطلب دوم: رد شبهات آنها

اول: كسانی که صفات را نفی می‌كنند، هیچ دلیلی از قرآن و سنت و سلف صالح این امت ندارند

هر پژوهشگری که به دلایل آنان، نگاهی بیندازد، متوجه می­شود که اگر دیدگاه آنها درست می‌بود، حتماً ما دلایلی در قرآن و سنت جهت تأیید آنها می‌دیدیم. زیرا بزرگترین قضیه‌ای که وحی الهی بدان پرداخته، همانا معرفی خداوند به انسان است. پس چگونه راه معرفت خداوند و توحید وی، نفی صفات است، حال آنکه خداوند متعال این راه را به ما معرفی ننموده و در این زمینه هیچ دستوری صادر نفرموده است!.

بلکه ما در قرآن کریم خلاف منهج آنها را مشاهده می­نماییم همانگونه که قبلاً بیان نمودیم که خداوند متعال صفات خودش را برای ما بیان می­نماید و به ما دستور می‌دهد که آنها را خوب بشناسیم و به آنها ایمان بیاوریم. علاوه بر این، چگونه نفی صفات راه درست معرفت الهی شمرده می­شود حال آنکه نسل اول این امت، آنرا نشناختند؟ آنگاه این تازه به دوران رسیده­ها آمده­اند و مدعی هستند که ما راه و روشی را می­دانیم که صحابه و تابعین (پیروان راستین­شان) و ائمه­ی بزرگوار ندانستند.

دوم: اثبات صفات، تشبیه خداوند نیست

چه بسا نفی کنندگان صفات، گمان کنند که دلیل­شان از قرآن کریم این آیه است که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞ﴾ [الشوری: 11]. «هیچ چیز مانند خداوند متعال نیست».

آنها می‌گویند: اثبات صفاتی مانند سمع، بصر، استوا، ید و وجه باعث تشبیه خالق با مخلوق می­گردد؛ چرا که بشر دارای این صفات است حال آنکه خداوند می‌فرماید:

﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞ﴾ [الشوری: 11]. «هیچ چیز مانند خداوند متعال نیست».

باید گفت که این استدلال آنها در حقیقت، تحریف آیه­ی قرآن کریم می­باشد؛ زیرا آیه‌ای که آنها بدان استناد کرده­اند، دو صفت سمع و بصر را برای خداوند متعال اثبات نموده است: ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ﴾ [الشوری: 11].

اگر اثبات صفات باعث تشبیه می­شد، خداوند این آیه را با این دو صفت بزرگ، به پایان نمی‌رساند.

پایان آیه‌ای که بدان استدلال کرده­اند، بصورت بسیار واضح و روشن آنها را رد می­نماید؛ تا جایی که گویا این آیه به بندگان می­گوید: صفاتم را به بهانه­ی اینکه اثبات آنها باعث تشبیه می­گردد، نفی نکنید. و معنای آیه طبق دیدگاه امامان بزرگوار این است که خداوند در ذات و اسما و صفاتش با هیچ چیزی مشابهت ندارد.

پژوهشگر منصف با کمترین تأملی درمی­یابد که دیدگاه کسانی که به بهانه­ی تشبیه، صفات را نفی می‌کنند، یک دیدگاه کاملاً باطل است؛ زیرا وجود خداوند متعال یک وجود خاص به اوست؛ همچنین اسماء و صفات خداوند خاص به او هستند و ارتباطی با مخلوقات ندارند. و باید دانست که اشتراک در یک اسم عام هنگام اطلاق شدن باعث تماثل صفات خالق و مخلوق در مسمای آن نام نمی­گردد، بخصوص هنگامی که آن نام به خداوند نسبت داده شود.

و چنین منهجی را عقلا حتی در اسماء مشترک میان مخلوقات نمی پذیرند؛ به عنوان نمونه اگر کسی بگوید: عرش، ماه، فیل، مورچه، مگس و پشه وجود دارند، آیا می‌توان گفت که این مخلوقات از یک وجود مساوی برخوردارند و آنها یک چیزند؟ لذا وقتی که چنین چیزی درباره­ی مخلوقات درست نیست، پس تفاوتی که میان خالق و مخلوق وجود دارد، بسیار بیشتر از تفاوت میان مخلوقات می­باشد.

اگر کسی بگوید: فرشتگان بال دارند، پرندگان بال دارند، مگس نیز بال دارد، آیا می‌توان گفت که این بالها همه همانند هم هستند؟ هر انسان عاقلی بطلان این سخن را می­داند.

خداوند به ما خبر داده که در بهشت طعام، شراب، ازدواج و لباس وجود دارد. و ما طبق اعلان پروردگارمان می‌دانیم که طعام و شراب و عسل و هر آنچه که در بهشت وجود دارد، مانند چیزهایی نیست که در دنیا وجود دارد هر چند که آنها در نام­هایشان با یکدیگر مشترک باشند. لذا شرابی که در بهشت وجود دارد، آنگونه که خداوند اعلام نموده است، انسان را نشئه نمی­کند، آب آنجا فاسد نمی­شود، بهشتیان همیشه جوان می­مانند و پیر نمی­شوند، خوشحالی آنها به پایان نمی­رسد، لباسهایشان کهنه و فرسوده نمی­گردد و دیگر اوصافی که دال بر تباین نعمت­های بهشت با نعمت‌های دنیا است.

روحی که در بدنمان قرار دارد، طبق فرموده­ی خداوند متعال در جسد دمیده می‌شود، از جسد بیرون می­رود، صعود می­کند، نزول می­نماید، زنده، عالم، قادر، سمیع و بصیر است. و با وجود اینکه دارای این صفات است، با مخلوقاتی که ما مشاهده می­کنیم، شباهت ندارد. لذا خداوند به طریق اولی با تمام اسماء و صفاتی که دارد، با مخلوقاتش تفاوت دارد.

پس اگر کسی صفات روح را به بهانه­ی اینکه اثبات این صفات موجب تشبیه آن با دیگر مخلوقات خواهد شد، نفی کند، دچار اشتباه بزرگی شده است.

کسی که قرآن کریم را مورد مطالعه قرار دهد، متوجه خواهد شد که خداوند متعال نامها و صفاتی را برای خودش ذکر نموده و همچنین بعضی از بندگانش را با همین نامها مخاطب قرار داده است. به عنوان نمونه خداوند متعال خودش را حیّ، سمیع، بصیر، علیم، حلیم، رئوف، رحیم، عزیز، جبار، متکبر، و غیره نام نهاده است؛ به آیات زیر توجه نمایید:

﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُۚ﴾ [البقرة: 255].

«هیچ معبود حقی بجز الله وجود ندارد و او زنده و پایدار ـ و جهان هستی را ـ نگهدار است».

﴿إِنَّ ٱللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِۦٓۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ سَمِيعَۢا بَصِيرٗا﴾ [النساء: 58].

«خداوند شما را به بهترین اندرزها پند می‌دهد. بی‌گمان خداوند دائماً شنوا و بینا بوده و می‌باشد».

﴿وَإِنَّ ٱللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٞ﴾ [الحج: 59].

«بی‌گمان خدا كاملاً آگاه و شكیبا است».

﴿إِنَّ ٱللَّهَ بِٱلنَّاسِ لَرَءُوفٞ رَّحِيمٞ﴾ [الحج: 65].

«بی‌گمان خدا نسبت به مردم بس رؤوف و مهربان است».

﴿هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡمَلِكُ ٱلۡقُدُّوسُ ٱلسَّلَٰمُ ٱلۡمُؤۡمِنُ ٱلۡمُهَيۡمِنُ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡجَبَّارُ ٱلۡمُتَكَبِّرُۚ﴾ [الحشر: 23].

«الله كسی است كه معبود حقی بجز او وجود ندارد. او فرمانروا، منزه، بی‌عیب و نقص، امان‌دهنده و امنیت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند و چیره، بزرگوار و شكوهمند و والامقام و فرازمند است».

همچنین خداوند متعال برخی از بندگانش را به همین نامها نامیده است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿إِنَّا خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِن نُّطۡفَةٍ أَمۡشَاجٖ نَّبۡتَلِيهِ فَجَعَلۡنَٰهُ سَمِيعَۢا بَصِيرًا ٢﴾ [الانسان: 2].

«ما انسان را از نطفه­ی آمیخته آفریده‌ایم. و چون او را مورد آزمایش قرار می­دهیم، وی را شنوا و بینا كرده‌ایم».

﴿وَبَشَّرُوهُ بِغُلَٰمٍ عَلِيمٖ﴾ [الذاریات: 28].

«سپس او را به تولد پسری دانا و آگاه بشارت دادند».

﴿فَبَشَّرۡنَٰهُ بِغُلَٰمٍ حَلِيمٖ ١٠١﴾ [الصافات: 101].

«ما او را به پسری بردبار و خردمند مژده دادیم‏».

﴿لَقَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ عَزِيزٌ عَلَيۡهِ مَا عَنِتُّمۡ حَرِيصٌ عَلَيۡكُم بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ ١٢٨﴾ [التوبة: 128].

«بی‌گمان پیغمبری از خود شما به سویتان آمده است. هرگونه درد و رنج و بلا و مصیبتی كه به شما برسد، بر او سخت و گران می‌آید. به شما محبت می‌ورزد و اصرار به هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان دارای محبّت و لطف فراوان و بسیار مهربان است».

﴿كَذَٰلِكَ يَطۡبَعُ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلۡبِ مُتَكَبِّرٖ جَبَّارٖ﴾ [غافر: 35].

«این گونه خداوند بر هر دلی كه متکبر و جبار ـ زورگو ـ باشد، مهر می‌نهد».

ما باید توجه داشته باشیم که نامها و اوصافی را که خداوند برای خودش ذکر می­نماید، خاص به خودش هستند و به مخلوقات تعلق نمی­گیرند و مناسب جلال و عظمت او می‌باشند؛ اما اوصافی که بندگانش را با آنها توصیف می‌نماید، هر چند که حق و درست­اند، اما مناسب ضعف و عجز آنها می‌باشند.

سوم: نفی صفات باعث تمجید و تعظیم خداوند نمی­شود

اندیشه­ی نفی صفات یکی از مهمترین مکرهایی است که اسلام و مسلمانان به آن گرفتار شده­اند. آنان گمان می­کنند که هدفشان از نفی صفات، تعظیم و تقدیس خداوند متعال است. اما با این کار خودشان، تمام صفات مدح و ثنا را از خداوند متعال خلع می­کنند، دروازه­های معرفت خداوند متعال را می­بندند، ارتباط انسان را با خداوند قطع می­کنند و اینگونه اندیشه­ها و دلهای انسان را مورد ستم قرار می­دهند و مردم را با مسایل بی اهمیت مشغول می­کنند و زندگی بشریت را به فساد می­کشند.

در حقیقت، همه­ی گروههای منحرف به گمان خودشان مدعی تنزیه و تقدیس معبودشان هستند، حتی کسانی که گاو، انسان، شجر و حجر را مورد پرستش قرار می‌دهند، همین ادعا را دارند. اما راه درست تقدیس و تنزیه را طی نمی­کنند؛ زیرا چه بسا که تقدیس و تنزیه آنها عین نقص و ذم باشد. از طرفی دیگر، رهبران باطل برای گسترش ضلالت و گمراهی خود در سایه­ی اهداف خوب حرکت می‌کنند و اینگونه باطل خویش را در میان اندیشه­های ضعیف رواج می­دهند. باید دانست که چنین تلبیس­ها و مکرهایی را فقط افراد با بصیرت و اندیشه­های ژرف می­توانند درک کنند.

چهارم: دلایل عقلی موافق دلایل نقلی است

ممکن نیست که دلایل عقلی و نقلی در تناقض ‌باشند؛ اگر عقلها به نتیجه­ای متناقض با نقل رسیدند، از دو حالت خارج نیست:

**یک:** یا اینکه آن نقل صحیح نیست؛ مانند احادیث باطل و جعلی، یا اینکه درست فهمیده نشده است؛ بدینگونه که فرد از آن نقل یک مفهوم اشتباه فهمیده است که مراد خدا و رسولش نبوده است.

**دو:** یا اینکه عقل در نتیجه گیری دچار اشتباه شده است؛ اما اینکه عقل سلیم با نصوص ثابت از خدا و رسولش در تضاد باشد، چنین چیزی در گذشته اتفاق نیفتاده و در آینده هم اتفاق نخواهد افتاد؛ زیرا نصوصی که از جانب خداوند علیم و خبیر آمده، ممکن نیست که با حقایق و ثوابت تناقض داشته باشد.

کسانی که در خصوص نفی صفات مدعی ارائه­ی دلایل عقلی قاطع هستند، دارای قاعده‌ایی ثابت و پایدار در آنچه که به گمان آنها عقل واجب یا محال می­داند، نیستند. چرا که آنها با یکدیگر نیز ضد و نقیض هستند و آنچه را که به گمان بعضی، عقل واجب می­داند، به گمان بعضی دیگر محال می‌داند.

پس از آنجایی که عقل­ها با یکدیگر تفاوت دارند؛ بلکه گاهی با هم تناقض دارند، صلاحیت ندارند که در امور غیبی به عنوان داور پذیرفته شوند، چه رسد به اینکه بتواند در میان اختلافات مردم نقش آفرینی کند.

قرآن کریم آمده است تا ما را از سردرگمی در باب اعتقاد و تشریع، نجات دهد؛ اما اینها می‌خواهند دوباره ما را به آن دوران سرگردانی برگردانند.

همچنین قران کریم دلایلی عقلی صحیحی ارائه داده است که بطور واضح و روشن بر وحدانیت و صفات و کمال خداوند متعال دلالت می‌نمایند. ما به گوشه­ای از آنها در کتابهای دیگر اشاره نموده­ایم.

علمای دینی ما بیان داشته­اند که عقل سلیم با نقل صحیح هیچ تناقضی ندارد. البته چه بسا که شریعت اموری را مطرح نماید که عقل متحیر گردد و یا از درک تفاصیل و جزئیات آنها عاجز شود؛ اما در شریعت، چیزی که با عقل تناقض داشته باشد، وجود ندارد. به همین سبب گفته‌اند: عقل سلیم حتما با نقل صحیح موافق است.

پنجم: تناقض گویی و اختلاف میان نفی کنندگان صفات

بسیار واضح و روشن است که در منهج قرآنی و نبوی هیچ تناقض و اختلافی وجود ندارد؛ اما منهج بشر هیچگاه خالی از تناقض و اختلاف نیست. اینجاست که اگر به منهج نفی کنندگان صفات نگاهی بیندازیم، اختلاف و تناقض آشکاری در میان آنها مشاهده می­نماییم و در موارد متعددی این اختلاف و تناقض آنها قابل رؤیت است و برخی از این موارد عبارتند از:

1ـ احکام گوناگون در مورد یک چیز

هر آنچه که خدا و رسولش در باب صفات برای ما بیان نموده­اند، باید از یک حکم برخوردار باشند؛ چرا که آنها یک موضوع هستند؛ لذا ایمان آوردن به برخی از آنها و انکار کردن و کفر ورزیدن به برخی دیگر جایز نیست.

پس کسی که به علم، سمع، بصر، حیات و قدرت خداوند متعال ایمان می­آورد و اینها را صفات حقیقی خداوند متعال می­داند و صفاتی مانند غضب، کراهیت، استوا، محبت و رضایت خداوند متعال را نفی می­کند و با شیوه­های مختلف، تأویل می­نماید، در حقیقت دچار تناقض شده است؛ چرا که میان صفاتی که آنها را اثبات می­کند و صفاتی که آنها را نفی می­کند، هیچ تفاوتی وجود ندارد.

اگر صاحبان این رأی بگویند: علم، حیات، سمع، بصر و کلام خداوند هیچ مشابهتی با صفات مخلوقات ندارند و اینها صفاتی هستند که شایسته­ی ذات خداوند متعال هستند، به او می­گوییم: بقیه­ی صفاتی که شما آنها را انکار یا تأویل می­کنید مانند ید، وجه، رضایت و غضب نیز شایسته‌ی ذات خداوند‌ هستند و هیچ شباهتی با صفات مخلوقات ندارند.

اگر آنها بگویند: صفاتی را که ما نفی می­کنیم باعث تشبیه خداوند به مخلوقات می­شوند، می‌گوییم: صفاتی را که شما اثبات می­کنید نیز باعث تشبیه خداوند متعال به مخلوقات می‌گردند.

اگر بگویند: عقل بر صفاتی که ما آنها را اثبات می­کنیم، دلالت می‌نماید، می­گوییم: نهایت آنچه که می‌توان گفت، این است که: اگر عقل صفاتی را که شما نفی می­کنید، اثبات نمی­نماید، نفی هم نمی­کند؛ بلکه در این زمینه سکوت نموده است. پس با وجود اینکه شریعت آنها را اثبات نموده است، نباید گمان کرد که عقل آنها را نفی می­نماید.

اما واقعیت این است که اثبات عقلی بیشتر صفات با همان دلایلی که آنها برخی از صفات را با آنها اثبات کرده­اند، ممکن است.

قابل یادآوری است که بر اساس آنچه بیان نمودیم، دیدگاه کسانی که اسماء را اثبات، و صفات را نفی می­کنند، نیز رد می­شود؛ زیرا هیچ تفاوتی میان اثبات صفات و اثبات اسماء وجود ندارد؛ چرا که اگر اثبات حیات، قدرت، علم و مانند اینها مقتضی تشبیه و تجسیم می­باشد به این دلیل که ما در اشیای قابل مشاهده فقط اجسام را می­بینم که این صفات را دارند، پس در مورد اسم­هایی مانند حیّ، علیم، قدیر، و مانند اینها نیز همین قاعده صدق پیدا می­کند؛ زیرا در عالم شهود صرفا اجسام دارای این اسم­ها هستند.

اما به کسانی که اسماء و صفات خداوند را به بهانه­ی اینکه باعث تشبیه خداوند به اجسام و مخلوقات می­شوند، نفی می‌کنند، می­گوییم: شما خداوند را با معدومات تشبیه می­کنید. و این کار شما بدتر از تشبیه خداوند به موجودات است.

و به کسانی که نه صفات را اثبات، و نه نفی می­کنند و می‌گویند: خداوند نه عالم است و نه غیر عالم، نه بالا است و نه پایین و مانند اینها، می­گوییم: شما خداوند را به ممتنعات تشبیه می­کنید؛ زیرا ممتنع است که یک چیز هم موجود باشد و هم معدوم، یا اینکه نه موجود باشد و نه معدوم. همچنین ممتنع است که یک چیز در یک زمان به حیات و موت، و علم و جهل توصیف شود.

2ـ تناقض حکم آنها در فرع با حکم آنها در اصل

کسانی که صفات را نفی می‌کننند، یک ذات حقیقی برای خداوند متعال اثبات می­کنند که با ذات مخلوقات هیچ مشابهتی ندارد. اما آنها تمام صفات و افعال و یا برخی از آنها را با ادعای اینکه باعث مشابهت خداوند با مخلوقات می‌شوند، نفی می­کنند. به آنها باید گفت: وقتی که خداوند دارای ذاتی حقیقی است که با ذات مخلوقات هیچ شباهتی ندارد، همچنین دارای صفات و افعالی حقیقی است که با صفات و افعال مخلوقات هیچ مشابهتی ندارند.

اگر کسانی ادعا کنند و بگویند: ما ید، وجه و استوای خداوند را نفی می­کنیم؛ چونکه کیفیت این صفات را نمی­دانیم، به آنها می­گوییم: شما باید ذات و وجود خداوند متعال را نفی کنید؛ زیرا شما کیفیت ذات و وجود خداوند متعال را نیز نمی­دانید. اگر بگویید: وجود خداوند مخصوص وی است و کسی همانند وی نیست، می­گوییم: اسماء، صفات و افعالش نیز مخصوص او هستند؛ زیرا علم به کیفیت صفت مستلزم علم به کیفیت موصوف می­باشد. پس وقتی که ما کیفیت ذات خداوند متعال را نمی­دانیم، کیفیت صفات را نیز نمی­دانیم؛ چرا که سخن گفتن در مورد صفات فرع سخن گفتن در مورد ذات خداوند متعال می‌باشد.

3ـ گرفتار شدن نفی کنندگان صفات به همان چیزی که از آن فرار می‌کردند

نفی کنندگان صفات بدون اینکه بدانند، دچار تناقض گویی می­شوند؛ چرا که آنها با نفی صفات خداوند به دلیل پرهیز از تشبیه، گرفتار همان چیزی می­شوند که از آن فرار می­کردند.

و مخالفان آنها از این تناقض گویی آنان بهره برداری کرده و آنها را مجبور ساخته­اند تا راه بسیار لغزنده و خطرناکی را در پیش گیرند تا جایی که برخی از آنها خالق را انکار و نفی کرده­اند.

مخالفان کسانی كه برخی از صفات را اثبات، و برخی دیگر را به سبب فرار از تشبیه، نفی می‌کنند، می‌گویند: صفاتی را كه اثبات کردید، هم باید نفی کنید؛ زیرا این صفات نیز منجر به تشبیه خداوند خواهد شد. همچنین مخالفان کسانی كه تمام صفات خداوند را نفی می‌کنند، به آنها می‌گویند: اسم­های خداوند را هم مانند صفات او نفی کنید؛ زیرا اثبات اسماء نیز موجب تشبیه خداوند می‌شود. و مخالفان کسانی که اسما و صفات را نفی می‌کنند، می‌گویند: اگر شما اسما و صفات را به سبب ترس از تشبیه، نفی می‌کنید، با این کار، خداوند را به معدومات تشبیه می­کنید. لذا از باران فرار کردید و زیر میزاب قرار گرفتید.

در این میان، گروهی شتاب زده شده و راه افراط را در پیش گرفته و ‌گفتند: خداوند نه عالم است و نه جاهل، نه داخل هستی است و نه خارج از آن، نه بالاست ونه پایین، و در مورد سایر صفات نیز همینگونه است. مخالفان این گروه به آنها خواهند گفت: شما با این سخنانتان، خداوند را شبیه ممتنعات می­کنید. همچنین مخالفانشان خواهند گفت که: اگر اثبات اسما و صفات باعث تشبیه خداوند می‌شود، پس ذات خداوند را هم نفی کنید؛ زیرا بر اساس منهج شما اثبات ذات خداوند نیز موجب تشبیه و تمثیل خواهد شد.

آیا این پرتگاه خطرناک را كه چنین تناقض­گویی­هایی انسان را بسوی آن سوق می­دهد، مشاهده نمودید؟ آری، کتاب خدا و سنت پیامبرش خداوند را از این تناقض گویی­ها پاک و مبرّا می­دانند.

در اینجا باید بگویم که نفی كنندگان صفات همانگونه که در نفی صفات دچار اشتباه شده‌اند، در متهم ساختن اهل سنت كه صفات را اثبات می‌نمایند به مشبهه و مجسمه نیز مرتکب اشتباه شده‌اند. باید دانست که اهل سنت از این تهمت بسیار فاصله دارند.

ششم: رد ادعای آنها مبنی بر اینكه خداوند با حواس قابل درک نیست

آنها رؤیت خداوند متعال و صفت کلام را نفی می­کنند و می­گویند: از آنجایی كه مخلوقات با حواس قابل درك‌اند، پس خداوند با حواس قابل درک نیست. باید گفت که آنها با این ادعای خودشان، نصوص قرآن کریم و احادیث را تكذیب می­کنند؛ چرا که در قرآن کریم و احادیث به صراحت بیان شده است که بندگان کلام خداوند را می­شنوند و مؤمنان روز قیامت خداوند را می‌بینند. چنانکه خداوند متعال با موسی علیه السلام سخن گفت:

﴿وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكۡلِيمٗا﴾ [النساء: 164].

«خداوند حقیقتاً با موسی سخن گفت».

﴿وَلَمَّا جَآءَ مُوسَىٰ لِمِيقَٰتِنَا وَكَلَّمَهُۥ رَبُّهُۥ﴾ [الاعراف: 143].

«هنگامی كه موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت».

همچنین هنگامی كه خداوند محمد ص را به سفر مهم اسرا و معراج برد، در آنجا با ایشان صحبت نمود.

و نصوص مربوط به صحبت خداوند با انسان در روز قیامت چه در قرآن و چه در سنت بسیار زیاداند.

همچنین نصوص بسیاری وجود دارد كه به رؤیت خداوند توسط مؤمنان در روز قیامت، صراحت دارند. از آن جمله این آیه­ی قرآن کریم است که:

﴿وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٖ نَّاضِرَةٌ ٢٢ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٞ ٢٣﴾ [القیامة: 22-23].

«در آن روز، چهره­هایی تر و تازه هستند و به سوی پروردگارشان نگاه می­کنند».

واحادیثی که رؤیت خداوند را اثبات می­نمایند به درجه­ی تواتر رسیده­اند. پس چگونه این نصوص قرآنی و احادیث نبوی با دلایل موهوم و شبهاتی که در میدان نزاع و استدلال به ثبوت نمی­رسد، رد می­شود؟

ادعای آنها مبنی بر نفی رؤیت خداوند با استدلال از آیه­ی: ﴿لَّا تُدۡرِكُهُ ٱلۡأَبۡصَٰرُ﴾ [الانعام: 103]. یک ادعای باطل است؛ زیرا آیه این موضوع را نفی می‌نماید كه چشم­ها نمی‌توانند بر خداوند احاطه داشته باشند، نه اینكه نمی‌توانند او را ببینند. مؤمنان خداوند را می‌بینند؛ اما نمی‌توانند بر او احاطه داشته باشند، همانگونه كه بندگان خداوند را می‌شناسند؛ اما احاطه­ی علمی به او ندارند؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِۦ عِلۡمٗا﴾ [طه: 110].

علامه ابن قیم / می‌گوید: «خداوند خودش را اینگونه مورد مدح و ستایش قرار می­دهد که به سبب عظمت و جلالش، چشمها نمی­توانند او را درک ‌نمایند. او دیده می­شود؛ ‌اما درک نمی­شود. همچنان كه او شناخته می­شود؛ اما کسی نمی­تواند بر او احاطه­ی علمی داشته باشد. در غیر این صورت، تنها نفی رؤیت، هیچ كمالی بحساب نمی­آید؛ ‌بلكه كمال در این است كه چشمها نتوانند او را احاطه کنند و عظمت واقعی­اش را درک نمایند؛ زیرا او بالاتر از آن است که مخلوقات او را درک كنند»[[231]](#footnote-231) .

هفتم: بیان مشتبه بودن اصطلاحاتی كه به كار می‌برند

کسانی كه صفات را نفی می­کنند، بر این تصورند كه اثبات صفات موجب می­شود كه خداوند جسم،‌ مركب، متحیز، دارای جهت، محل حوادث و اعراض و دارای اعضا و جوارح باشد. اما ما تسلیم این اطلاقات آنها در جهت نفی اسما و صفاتی كه خدا و رسولش اثبات نموده‌اند، نمی‌شویم.

علمای ماهر ما یادآوری نموده‌اند كه این الفاظ، الفاظی مجمل و مبهم‌اند که هدف از آنها می‌تواند مطلبی حق یا باطل باشد.‌ لذا آنان در این زمینه بسیار دقیق و عالمانه موضع گیری نموده‌اند و از آنها خواسته‌اند كه هدف خود را معین کنند و قرآن و سنت را درباره­ی هدفشان، داور قرار داده‌اند. به این معنا كه اگر آنان مفهوم درستی را اعلام داشتند، می­پذیرند و اگر مفهوم باطلی را مد نظر داشتند آن را رد می­نمایند و آنها را نصیحت می­کنند تا الفاظی را که در قرآن و سنت نیامده‏اند، ترک کنند و در این زمینه، ملتزم به الفاظ قرآن و سنت باشند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «مسایلی كه متأخرین در مورد نفی و اثبات آنها اختلاف نظر دارند، هیچ كس نباید بر اثبات یا نفی لفظ با آنان موافقت کند‌ تا اینكه مراد آنها روشن شود؛ ‌اگر مراد آنها حق بود، پذیرفته می­شود، ‌و اگر باطل بود، رد می‌شود. و اگر سخن او شامل حق و باطل بود، مطلقا پذیرفته نمی­شود و کل مفهومش هم رد نمی­شود؛ بلكه توقف می­شود و معنایش با تفصیل بیان می­گردد. از این امور اختلافی می­توان به جهت، تحیز و امثال اینها اشاره نمود.»[[232]](#footnote-232)

شارح طحاویه در این رابطه می‌گوید: «مردم در رابطه با اطلاق این الفاظ سه رأی دارند: گروهی اطلاف این الفاظ را درست می­دانند. و گروهی دیگر اطلاق آنها را درست نمی­دانند. و گروهی هم قایل به تفصیل هستند ‌و اینها همان پیروان سلف صالح هستند. این گروه بطور مطلق این الفاظ را نفی یا اثبات نمی­کنند مگر اینکه مراد از این الفاظ، بیان گردد. سپس مراد و مقصود درست آنها را می­پذیرند و مقصود نادرست را رد می­نمایند. چرا که در معنای اصطلاحی این الفاظ نزد متأخرین مانند سایر اصطلاحات، اجمال و ابهام وجود دارد و همه­ی آنها این الفاظ را در معانی لغوی­شان بكار نمی‌بردند.

لذا کسانی كه صفات را نفی می‌کردند، با استعمال این اصطلاحات، حق و باطل را با هم نفی می‌نمودند. همچنین به اثبات کنندگان صفات، چیزهایی را نسبت می­دادند که قایل به آنها نبودند. و برخی از کاربران این اصطلاحات، معانی باطلی را مراد می­گرفتند که مخالف قرآن و سنت و قول سلف بود.

قابل یادآوری است که در قرآن و سنت هیچ صراحتی در نفی یا اثبات این الفاظ وجود ندارد. لذا ما حق نداریم خداوند را به چیزی توصیف نماییم که در جهت نفی یا اثبات آن در قرآن و سنت مطلبی وارد نشده است؛ زیرا ما پیرو قرآن و سنت هستیم نه بدعتگذار.

اینجاست که موضوع صفات باید بیشتر مورد توجه و بررسی قرار گیرد؛ پس هر آنچه را كه خدا و رسولش اثبات نموده­اند، ما نیز اثبات نماییم، و هر آنچه را که خدا و رسولش نفی نموده­اند، ما نیز نفی كنیم. اما الفاظی که نفی یا اثبات آنها در قرآن و سنت وارد نشده است، باید از اطلاق آنها تا زمانی که مقصود گوینده­ معین نشده است، خودداری نماییم؛ آنگاه اگر گوینده مقصودی صحیح داشت، می­پذیریم، و اگر مقصودی باطل داشت، رد می­نماییم. ولی لازم است كه از استعمال الفاظ مجمل خودداری کنیم بلکه از الفاظ قرآن و سنت استفاده نماییم. البته در صورت نیاز و ضرورت می­توانیم از الفاظ مجمل استفاده کنیم به شرط اینکه قراینی وجود داشته باشد که مقصود را بیان کند»[[233]](#footnote-233).

خوشبختانه، علما به بیان التباس اصطلاحات كلامی پرداخته­اند و ما در این مبحث، به بیان مهمترین این اصطلاحات و اشتباهی که در آنها رخ داده است، می­پردازیم.

1- بیان التباس در اصطلاح تركیب

شارح طحاویه می‌گوید:‌ «‌تركیب دارای چند معنی است:

اول**:** ‌تركیب چند چیز متباین كه به آن تركیب مزجی می‌گویند؛ مانند ترکیب حیوان از طبیعتهای چهارگانه و از اعضای مختلف که تركیب به این معنا برای خداوند متعال جایز نیست. و از توصیف خداوند به صفت علوّ و سایر صفات کمال چنین ترکیبی لازم نمی­آید.

دوم**:** تركیب جوار؛‌ مانند تركیب دو لنگه­ی دَر و مانند اینها. و از اثبات صفات خداوند چنین ترکیبی نیز اثبات نمی­گردد.

سوم**:** تركیب از اجزای همانند كه به آن جواهر مفرده می‌گویند.

چهارم**:** تركیب از هیولا و صورت مانند انگشتر كه هیولای آن همان نقره و صورت آن نیز شناخته شده و معروف است.

متکلمین می‌گویند:‌ جسم از جواهر مفرده تركیب یافته است و این نوع تركیب از ثبوت صفات خداوند متعال و علوّ او بر مخلوقاتش، لازم نمی­شود. البته واقعیت این است که جسم از این چیزها ترکیب نشده است و سخن آنها تنها ادعایی بیش نیست.

پنجم**:** تركیب از ذات و صفات؛ متکلمین این را هم ترکیب نام نهاده­اند تا صفات پروردگار را نفی کنند. باید گفت که این اصطلاح آنها است؛ ولی در لغت چنین چیزی وارد نشده است. در اصطلاح شارع نیز چنین استعمالی وجود ندارد؛ لذا ما این نام گذاری را نمی­پذیریم و ارزش پذیرفتن را هم ندارد.

اگر آنها اثبات صفات خداوند را تركیب بنامند، به آنها می­گوییم: هر نامی که می­خواهید، بگذارید؛ ‌آنچه مهم می­باشد معانی است نه الفاظ؛ زیرا هیچ حكمی بر الفاظ بدون معانی مترتب نمی­شود. به عنوان نمونه اگر شما شیر را شراب بنامید، حرام نمی­شود.

ششم**:** ‌تركیب ماهیت و وجود آن،؛ و این ذهن است که آنها را دو چیز جدا از هم فرض می­کند؛ اما در خارج آیا امكان دارد كه ذات بدون وجود باشد، یا برعكس؟ چنین چیزی محال است.

شما مشاهده می­نمایید که متکلمین می‌گویند: ‌آیا ذات خداوند همان وجود آن است یا غیر وجود آن؟ آنگاه در پاسخ به آن دچار سرگردانی زیادی شده­اند. و بهترین راه را کسانی انتخاب کرده­اند که توقف کرده و در آن دچار تردید شده­اند. باید دانست که بسیاری از گمراهیها با توضیح و تبیین روشن خواهد شد»[[234]](#footnote-234).

2- بیان التباس در دو واژه‌ی ‌جهت و تحیز

از جمله این الفاظ، لفظ جهت و تحیز است كه آنها با این دو واژه، علوّ خداوند بر مخلوقاتش و همچنین رؤیت وی در آخرت را نفی می‌کنند. شیخ ‌الاسلام می‌گوید: «گاهی هدف از ‌لفظ جهت یک موجود دیگر غیر از خداوند است كه در این صورت، جهت مخلوق می­باشد؛ چنانکه گاهی منظور از جهت خود عرش یا آسمانها است. و گاهای هم هدف از آن، موجودی غیر از خداوند متعال نیست؛ چنانکه اگر هدف از جهت مافوق هستی باشد.

آنچه معلوم است، این است كه آنگونه که اثبات علوّ، استواء، فوقیت و عروج بسوی خداوند در نصوص قرآن و سنت ثابت شده است، اثبات یا نفی لفظ جهت در نصوص دینی وارد نشده است. همچنین بسیار روشن است که آنچه وجود دارد، خالق است و مخلوق؛ و خالق جدا و متمایز از مخلوق می‌باشد. و در مخلوقاتش هیچ چیز از ذاتش وجود ندارد، و در ذاتش هم هیچ چیز از مخلوقاتش وجود ندارد.

لذا به كسی كه جهت را نفی می‌كند، گفته می‌شود: آیا منظورت از جهت، یک چیز موجود و مخلوق می‌باشد؟ باید دانست که خداوند جزو مخلوقات نیست. یا اینكه هدفت از جهت، مافوق هستی است؟ بدون شک خداوند ما فوق عالم و متمایز از مخلوقات می‌باشد.

همچنین به كسی كه می‌گوید: خداوند، در جهتی وجود دارد، گفته می‌شود: ‌آیا منظور اینست كه خداوند ما فوق عالم می‌باشد یا اینكه او داخل چیزی از مخلوقات است؟ اگر اولی مورد نظرت باشد، درست است. ولی اگر دومی ‌باشد، باطل است»[[235]](#footnote-235).

«‌همچنین اگر مراد از لفظ تحیز این باشد كه مخلوقات خداوند را در بر گرفته­اند، درست نیست؛ چرا که خداوند بزرگتر از این چیزها است بلکه كرسی خداوند آسمانها و زمین را در بر گرفته است. همچنین خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦ وَٱلۡأَرۡضُ جَمِيعٗا قَبۡضَتُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطۡوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦۚ﴾ [الزمر: 67].

«آنان آنگونه كه شایسته است خدا را نشناخته‌اند. حال آنکه روز قیامت، تمام كره­ی زمین در مشت او قرار دارد و آسمانها با دست راست او در هم پیچیده می‌شود».

همچنین در کتب صحیح از پیامبر اکرم ص روایت شده است كه فرمود:‌ «يَقْبِضُ اللهُ الْأَرْضَ، وَيَطْوِي السَّمَوَاتِ بِيَمِينِهِ، ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا الـْمَلِكُ، أَيْنَ مُلُوكُ الْأَرْضِ؟» «‌خداوند زمین را در مشت خود می­گیرد و آسمانها را با دست راست خود در هم می­پیچید و می‌فرماید: من پادشاه هستم؛ پادشا‌هان زمین كجایند؟» و در سخن ابن ‌عباس آمده است که:«مَا السَّمَواتُ السَّبْعُ فِي یَدِ الرَّحمن إِلاَّ كَخَرْدَلَة فِي يَدِ أَحَدِكُمْ». «آسمانها و زمینهای هفتگانه و هر آنچه در آنها وجود دارد، در دست خدای رحمان مانند دانه­ی اسپندی ‌است در دست یكی از شما».

و اگر هدفش از تحیز این باشد که خداوند متعال منحاز و جدا از مخلوقات است، پس خداوند همانگونه است كه امامان اهل سنت می‌گویند: فوق آسمانها، بر عرش و جدا از مخلوقاتش می‌باشد»[[236]](#footnote-236).

3- بیان التباسی که در حلول حوادث وجود دارد

شارح طحاویه می‌گوید: «حلول حوادث در ذات پروردگار که در علم كلام، نفی شده و مورد مذمت قرار گرفته است، در قرآن و سنت نیامده است. و در آن، اجمال وجود دارد. پس یعنی اگر مراد از نفی این باشد که در ذات خداوند هیچ یک از مخلوقات حادث، حلول نمی­کند یا اینکه هیچ صفت جدیدی كه قبلاً وجود نداشته، برای خداوند ایجاد نمی­شود، این، مطلب صحیحی است.

و اگر هدف از نفی وجود حوادث در ذات خداوند این باشد که خداوند متعال آنچه بخواهد انجام نمی­دهد، طبق مشیت خود صحبت نمی­کند، خشمگین نمی­شود، خشنود نمی­گردد و از صفاتی مانند نزول، استوا و اتیان (آمدن) آنگونه که شایسته­ی ذات اوست، برخوردار نیست، این، سخن باطلی است.

قابل یادآوری است که متکلمین بطور مطلق ایجاد حوادث را ذات خداوند نفی می‌کنند. لذا یک صاحب سنت به این تصور که او صفاتی را که شایسه­ی عظمت و جلال خداوند نیستند، نفی نموده است، تسلیم می­شود. سپس متکلم یک گام جلوتر می­رود و صاحب سنت را ملزم به نفی صفات اختیاری و صفات فعل خداوند متعال می­گرداند، حال آنکه چنین چیزی بر وی لازم نمی­شود؛ اما مشکل از اینجا ایجاد می­شود که صاحب سنت نفی مجمل او را پذیرفت. ولی اگر از اول، استفسار می­نمود و خواهان تفصیل نفی می­شد، دچار این مشکل نمی­گردید»[[237]](#footnote-237).

شیخ‌الاسلام نظریه­ی کسانی را که صفات اختیاری خداوند متعال را نفی می­کنند با این ادعا که مستلزم قیام حوادث به خداوند می­شود، رد می­کند همانگونه که نظریه­ی کسانی را که صفات خداوند را با این ادعا که اثبات آنها مستلزم ایجاد اعراض برای خداوند خواهد شد، نفی می‌کنند، رد می­کند و می­گوید: ‌«لفظ اعراض و حوادث دو لفظ مجمل‌اند. اگر مراد از آنها همان چیزهایی باشد كه اهل لغت از آنها می­فهمند مبنی بر اینکه این اعراض و حوادث، همان آفات و بیماری­ها هستند؛ چنانكه می‌گو‌یند: «فلان عرض له مرض شدید» یعنی فلانی دچار بیماری شدیدی شده است یا «فلان قد احدث حدثاً عظیماً» یعنی حادثه‌ی بزرگی برای فلانی رخ داه است یا آنگونه كه پیامبر می‌فرماید «‌اياكم و محدثات الأمور، فإن كل محدثة بدعة و كل بدعة ضلالة» «از امر محدث پرهیز نمایید؛ زیرا هر امر تازه‌ای ـ در امور دینی ـ بدعت است و هر بدعتی گمراهی می‌باشد». باید دانست که اگر اعراض و حوادث به این معنا باشند، اینها نقایصی هستند که خداوند متعال از آنها پاک است»[[238]](#footnote-238).

بعد از آن، شیخ الاسلام متذكر می‌شود كه: «اگر مراد از نفی اعراض و حوادث، نفی صفاتی باشد که خداوند برای خودش اثبات نموده است، این، صحیح نیست. و باید دانست که اعراض و حوادث دانستن این صفات، اصطلاحی است كه متکلمین آن را وضع كرده‌اند. همچنین هیچ زبان شناس و قرآن شناسی از این الفاظ، مفاهیمی را که متکلمین اصطلاح کرده­اند و بوسیله­ی آنها صفات خداوند را نفی می­کنند، نمی­فهمد»[[239]](#footnote-239).

و از اثبات صفات اختیاری برای خداوند مانند زنده گردانیدن، میراندن، خلق، تصویر، غضب، خشنودی و صفاتی مانند اینها، ایجاد حوادث برای خداوند لازم نمی‌آید؛ زیرا هنگامی كه خداوند چیزی را می‌آفریند یا هنگامی كه سخن می‌گوید یا خشمگین یا خوشحال می‌شود، بدان معنا نیست كه خداوند بعد از عدم توانایی بر انجام این کارها هم اکنون انجام می­دهد؛ زیرا همانگونه كه طحاوی رحمه الله می‌گوید: ‌«خداوند با صفاتش قبل از مخلوقاتش از ازل و قدیم بوده و هیچگاه صفتی بعد از عدم برای وی ایجاد نشده است؛ و همچنان خداوند و صفاتش تا ابد باقی خواهند ماند»[[240]](#footnote-240).

معنای سخن طحاوی آنگونه كه شارح طحاویه می‌گوید، این است كه: «‌خداوند از ازل متصف به صفات كمال بوده چه صفات ذات و چه صفات فعل. و جایز نیست معتقد باشیم كه خداوند متصف به صفتی شده که قبلا به آن متصف نبوده است؛ زیرا صفات خداوند صفات كمال است و فقدان آنها بمعنای صفت نقص می‌باشد. و جایز نیست كه بعد از اینکه متصف به نقص بوده، برایش كمال حاصل شود»[[241]](#footnote-241).

و در توضیح عدم لزوم ایجاد حوادث در ذات خداوند هنگام اثبات این صفات می‌گوید:‌ «كلام، خلق و تصویر در بعضی از اوقات، غیر ممتنع است. و چنین اطلاق نمی­شود که كلام بعد از اینکه وجود نداشت، برایش حادث شد. مگر شما مشاهده نمی‌كنید كسی كه امروز صحبت می‌نماید و دیروز هم متكلم بوده، به وی گفته نمی­شود كه: كلام برای وی ایجاد و حادث شده است. اما اگر به سبب آفتی مانند لالی و كودكی صحبت نكرده باشد و بعداً صحبت کند، به وی گفته می­شود: کلام برای او حادث و ایجاد شده است. زیرا کسی که بدون آفت سکوت کند، به او متکلم بالقوه گفته می­شود؛ یعنی هر گاه که بخواهد صحبت می­نماید، و درحال صحبت به وی متكلم بالفعل گفته می­شود. همچنین کاتب در حال کتابت، کاتب بالفعل است و هنگامی که مشغول نوشتن نیست از کاتب بالقوه بودن خارج نمی­گردد»[[242]](#footnote-242).

4- بیان التباسی كه در لفظ اعضاء و اركان و ادوات وجود دارد

جهمیه و معتزله در نفی صفات خداوند از قبیل دست، صورت و قدم اینگونه استدلال می‌کنند كه اثبات آنها موجب اثبات اعضاء و اركان و ابزار برای خداوند می­شود. آنان با این كار، نصوص فراوانی كه این صفات را اثبات می‌نمایند، رد می­کنند. مخالفان آنان یعنی اهل سنت و جماعت می‌گویند: ‌«نمی‌توان گفت كه این صفات اعضاء و اندام و ابزار و اركان می‌باشند؛ زیرا ركن جزو ماهیت است و خداوند یكتای بی‌نیازی است كه قابل تجزیه نیست. اعضاء هم دارای معنای تفریق و تجزیه است و جوارح هم حاوی معنای اكتساب و ایجاد نفع است. همچنین ابزار ‌آلاتی كه در جلب منفعت و دفع مضرت از آنها استفاده می‌شود، تمامی ‌این معانی در مورد خداوند منتفی است؛ لذا ذكر آنها در صفات خداوند متعال نیامده است»[[243]](#footnote-243) .

هشتم: ‌ابطال این ادعای آنها که اثبات صفات خداوند، موجب ابطال دلیل وجود خداوند می­گردد

اما ادعای مبنی بر اینكه اثبات صفات خداوند موجب ابطال دلیل وجود خداوند است، اصل گمراهی و سبب گرفتاری مدعیان آن می‌باشد.

آنها در اثبات حدوث عالم می‌گویند: ‌هر جسمی‌حادث است؛ زیرا خالی از تغییر و تحول نیست. و هر چه خالی از تغییر و تحول نباشد، پس حادث است.

وقتی كه آنها معتقدند اجسام حادث هستند و دلیل آن نیز تغییر و تحولاتی مانند حركت، سكون آمدن، نزول و کلام است، می­گویند: باید صفات خداوند را نفی نمود؛ زیرا اثبات آنها موجب ایجاد تغییر و تحول در ذات خداوند می­گردد. لذا توحید خداوند جز با نفی صفات، تحقق پیدا نمی­کند.

شیخ ‌الاسلام دلیل آنها و چگونگی رَد آن را بیان می‌نماید و می‌گوید: «کسانی که صفات را نفی می­کنند، می‌گویند: ‌ما صفات را بدین سبب نفی می‌نماییم که دلیل ما برای حدوث عالم و اثبات صانع همان اثبات حدوث و تغییر هستی است و حدوث و تغییر هستی را نیز با تغییر اجسام ثابت نموده­ایم. تغییر اجسام را نیز با تغییر صفاتی كه همان اعراض­اند، ثابت کرده­ایم. یا اینكه می‌گویند: ‌حدوث هستی با حدوث و تغییر افعال اثبات می‌شود كه همان حركات و سكنات است و هر چیزی كه خالی از تغییر و تحول نباشد پس حادث است. یا هر آنچه كه نزول و مجیئ را قبول نماید، موصوف به حركت خواهد شد و هر آنچه هم متصف به حركت باشد، نمی‌تواند عاری از حركت و سكون باشد و هر كه نتواند عاری از تغییرات و تحولات باشد، پس حادث است.

سپس هنگامی كه حدوث اجسام ثابت گردید، می­گوییم: ‌«هر چیزی كه حادث باشد، حتماً باید ایجاد کننده­ای داشته باشد؛ لذا با این قاعده صانع را ثابت كردیم. پس اگر خداوند را با صفات و افعال قائم به وی توصیف نماییم، جایز است كه افعال و صفات با قدیم نیز قائم گردد، پس در این صورت، دلیلی بر حدوث اجسام وجود نخواهد داشت؛ لذا دلیل اثبات صانع باطل می‌شود.»[[244]](#footnote-244)

شبیه این استدلال را ابن سینا برای اثبات واجب بیان کرده است؛ او با دلیل ممكن به اثبات واجب پرداخته است. وی در این استدلال می‌گوید:‌ هر موجودی ممكن است؛ زیرا هیچ موجودی در ذات خودش واجب ‌الوجود نیست. لذا این، دلیلی بر نفی واجب‌ الوجود است؛ چرا که از دیدگاه وی خداوند هم ممكن‌الوجود می‌باشد.»[[245]](#footnote-245)

شیخ‌الاسلام با سه روش، استدلال آنها را رد نموده است:

اول**:**‌ بطلان این دلیل معین، مستلزم بطلان تمام دلایل نیست و بجز این دلیل، راههای زیاد دیگری برای اثبات صانع وجود دارد.

دوم**:**‌ هیچ یک از صحابه، تابعین و امامان بزرگوار به این دلیل استدلال ننموده‌اند. اگر معرفت خداوند و ایمان به آن منوط به این دلیل باشد، پس باید گفت كه آنها خداوند را نشناخته و به او ایمان نداشته‌اند. و این تفکر، یکی از بزرگترین كفرهایی است كه مسلمانان بر آن اتفاق نظر دارند.

سوم**:** ‌هیچ یک از پیامبران انسان را به طی نمودن این مسیر وادار ننموده‌اند. اگر معرفت خداوند که واجب است منوط به آن می‌بود، واجب ‌بود كه آن را طی نمایند. و اگر شناخت آن مستحب می‌بود بیان این دلیل نیز مستحب ‌می­بود. و اگر واجب یا مستحب بود، حتماً پیامبر آن را بیان می‌داشت و صحابه نیز آن را نقل می‌نمودند[[246]](#footnote-246).

نهم: ‌تغییر دادن معانی اصطلاحات شرعی

یکی از تحریفهای آنها این است كه معانی اصطلاحات شرعی را تغییر می‌دهند؛ آنها نفی صفات خداوند را توحید نام نهاده‌اند و گمان می‌کنند كسی که صفات خداوند را اثبات می‌نماید، مشرک است و نقص و عیب را به خداوند نسبت داده است؛ زیرا به گمان آنها هر كه صفات را برای خداوند اثبات نماید، همتایی قدیمی‌ برای خداوند قرار داده و خداوند را دارای اجزاء و ابعاد قلمداد نموده است.

باید دانست که همه­ی اینها گمراهی­هایی است كه ابلیس آنان را بدانها گرفتار کرده است. بله، آنها اینگونه معنای آن توحیدی را که قرآن و سنت از آن سخن گفته‌اند، تغییر داده‌اند؛ همان توحیدی که به معنای یکتا بودن خداوند متعال در الوهیت و اسماء و صفاتش می­باشد. آنها معنایی متضاد با توحید قرآن ارائه داده‌اند و گمان می­کنند كه توحید خداوند جر با نفی صفاتش متحقق نمی­گردد.

هر پژوهشگر ژرفنگر خواهد دانست كه اثبات وجود مطلق برای خداوند از جانب این گروهها تنها به خاطر این است كه اعلام دارند خداوند وجود حقیقی ندارد و تنها موجودی خیالی است که در اذهان وجود دارد[[247]](#footnote-247).

زیرا آنچه كه هیچ اسم و صفتی نداشته باشد، عدم محض است و موجود نیست. لذا اینها در عین حال که گمان می­کنند که در اوج توحید قرار گرفته‌اند، توحید را نفی می­کنند.

اینها همانند آن قوم گمراه قبل از خود می‌باشند كه گمان می‌بردند خداوند بزرگتر از آن است كه كتابی را نازل و پیامبری را ارسال فرماید:

﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦٓ إِذۡ قَالُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٖ مِّن شَيۡءٖۗ﴾ [الانعام: 91].

«كافران، خدا را چنان كه باید نشناخته‌اند، وقتی كه می‌گویند: خداوند هیچ چیزی بر هیچ كسی فرو نفرستاده است».

همچنین آتش پرستان و مشركان، كسانی را غیر از خداوند به عنوان واسطه انتخاب کردند و ‌گفتند: خداوند بزرگتر از آن است كه بدون واسطه مورد پرستش قرار گیرد. لذا آنها به خیال خودشان كسانی را عبادت می‌نمودند كه از آنها به خداوند نزدیكتر است. آنها خورشید، ماه، ستاره، فرشتگان و انسانهای صالح را پرستش می­کردند.

﴿وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾ [الزمر: 3].

«كسانی كه جز خدا یاوران دیگری را برمی‌گیرند و می‌گویند: ما آنان را پرستش نمی‌كنیم مگر بدان خاطر كه ما را به خداوند نزدیک گردانند».

فصل چهارم  
 عوامل اختلاف در باب اسماء و صفات

جر و بحثها پیرامون اسماء و صفات خداوند دامنه دار شده و در این خصوص مذاهب و افكار و فرقه‌های گوناگونی به وجود آمده‌اند. فرد پژوهشگر در این حوزه می‌داند كه این گونه تضارب آراء به عوامل گوناگونی بر می‌گردد كه ما مهمترین آنها را به بحث خواهیم گذارد:

اول: اعراض كردن از قرآن و سنت و حكَم قرار دادن عقل در حوزه­ی شرع

امت‌های گذشته همانگونه که در آرای زیادی به بی­راهه رفتند، در خصوص اسماء و صفات خداوند نیز دچار گمراهی گردیدند. آنگاه خداوند متعال بر پیامبرش محمد ص وحی نازل فرمود تا مردم را از گمراهی بیرون آورده و بسوی نور الهی رهنمون گردد. و اینگونه، وحی با اخبار صادق و علم مفید به صحنه آمد و پروردگار را به بهترین وجه به مردم معرفی نمود و سخنان وحی برای هدایت آنان کافی بود.

اما همانگونه كه شوكانی می‌گوید بعضی از عالم نمایان در مرز معین وحی توقف نكردند و وارد دروازه­هایی شدند كه خداوند به آنها اجازه­ی ورود نداده بود. و در جستجوی اموری برآمدند كه خداوند آنها را تنها به خودش اختصاص داده بود؛ لذا دچار تفرقه و اختلاف شده‌ و به گروهها و احزاب مختلفی تقسیم شدند[[248]](#footnote-248).

بسیاری از افرادی كه زیر پرچم اندیشه‌های انسانی حركت می‌کنند، اصول و قواعدی بدون دلیل به گمان اینکه حق و درست­اند، وضع کردند و دست به سینه­ی نصوص قرآن و سنت زدند و این ترواش­های فکری خود را بالاتر از احکام نصوص دانستند. اما در حقیقت، آنچه که آنان بعنوان قاعده و اصل معرفی کردند، قاعده و اصل نبود؛ بلکه شبهات و خیالاتی بیش نبودند. این راه و روش بود که بعضی از سالکانش را بسوی نفی اسماء و صفات خداوند سوق داد و برخی‌ دیگر را مجبور ساخت تا دست به دامن تأویل شوند و تعدادی دیگر را هم متحیر کرد تا جایی که راه حق را گم کردند و ندانستند که حق و باطل را از یکدیگر متمایز و جدا سازند.

ابن‌ قیم در مورد اندیشه­هایی كه با مقیاسهای باطل، اسماء و صفات خداوند را نفی می‌کنند و از جانب گروه‌های گمراهی مانند جهمیه و معتزله و قدریه و امثال آنها مطرح شده‌اند، صحبت نموده و اشاره کرده که صاحبان این اندیشه­ها از قیاس­های فاسد، افکار باطل و شبهات پوچ و بی­اساس برای رد نصوص صحیح و صریح استفاده کرده­اند و اینگونه راهی برای تکذیب راویان آنها پیدا کردند و اگر نتوانستند الفاظ نصوص را رد کنند، سلف این امت را در فهم نصوص تخطئه کردند. لذا با حربه­ی تکذیب به مقابله با نصوص اول رفتند و با تحریف و تأویل به جنگ با نصوص نوع دوم پرداختند. و با همین روش، رؤیت خداوند را در آخرت توسط مؤمنان انكار کردند و صحبت خداوند با بندگانش را رَد كردند. همچنین جدا بودن خداوند از هستی، قرار گرفتن وی بر عرش، علوّش بر مخلوقاتش و عموم قدرت وی بر هر چیزی را انكار کردند.

هركس از ذره‌ای عقل برخوردار باشد، درمی­یابد که فساد هستی از مقدم داشتن رأی بر وحی، و هوا و هوس بر عقل می‌باشد.

دوم: رَد محكمات و پيروي از متشابهات

کسانی كه از راه مستقیم منحرف شده‌اند، با ظواهر قران به معارضه و مخالفت با قوانین قرآن پرداخته‌اند و با استفاده از متشابهات، محكمات قرآن را رَد می‌کنند، حتی اگر لفظی متشابه برای رَد آن نیابند، از محكمات، وصفی متشابه استخراج می­کنند و هدف خود را متحقق می­سازند.

آنها برای رَد قوانین از دو روش استفاده می‌کنند:

اول**:** قوانین ثابت را با آیات و احادیث متشابه رَد می­کنند.

دوم**:** آیات محكم را متشابه قلمداد می­کنند تا دلالت آنها را تعطیل کنند.

در این زمینه می­توان به نظریه­ی جهمیه اشاره نمود که آنها نصوص بسیار محکم و واضح و روشنی را که صفات علم، قدرت، اراده، حیات، کلام، سمع، بصر، وجه، یدین، غضب، رضایت، خوشحالی، خندیدن، رحمت و حکمت و همچنین افعال آمدن، و نزول خداوند متعال را به آسمان دنیا و مانند اینها را بیان می­کنند، رد کرده­اند. و برای رد آنها از نصوص متشابه زیر استدلال کرده­اند: ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞ﴾ [الشوری: 11]. «هیچ چیز مانند خداوند نیست». ﴿هَلۡ تَعۡلَمُ لَهُۥ سَمِيّٗا﴾ [مریم: 65]. «آیا شبیه و مانندی برای خداوند سراغ داری؟». ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١﴾ [الاخلاص: 1]. «بگو: خدا، یگانه و یكتا است».

‏سپس از این نصوص محكم و روشن، احتمالات و تأویلاتی را استخراج می­کنند و آنها را جزو متشابهات قرار می­دهند.

نمونه­هایی دیگری از مسایل محكم و ضروری که در آیات و احادیث بیان شده­اند، عبارتند از اثبات علوّ خداوند بر مخلوقاتش، استوای خداوند بر عرش و مانند اینها که توسط بعضی­ها با آیات متشابه زیر رد شده­اند: ﴿وَهُوَ مَعَكُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡۚ﴾ [الحدید: 4]. «و او با شما است هر کجا که باشید». ﴿وَنَحۡنُ أَقۡرَبُ إِلَيۡهِ مِنۡ حَبۡلِ ٱلۡوَرِيدِ﴾ [ق: 16]. «و ما به او از رگ گردنش نزدیکتر هستیم».

باید دانست که روش صحابه، تابعین بزرگوار و امام­هایی مانند شافعی، احمد، مالك، ابوحنیفه، ابو یوسف، بخاری و اسحاق كاملاً بر عکس این روش بوده است. زیرا آنان معنای متشابهات را به محكمات ارجاع می‌دادند و با استفاده از محكمات، متشابهات را معنا و تفسیر می‌نمودند. و اینگونه دلالت محکم با متشابه هماهنگ می­گردید و تمام نصوص قرآنی و نبوی یکدیگر را تأیید و تصدیق می­کردند؛ زیرا همه‌ی آنها از جانب خداوند بود و هر آنچه که از جانب خداوند باشد، اختلافی در آن وجود ندارد؛ بلكه اختلاف و تناقض در سخنان دیگران وجود دارد[[249]](#footnote-249).

سوم: تأثير فلسفه و عقايد گمراه كننده­ی وارداتی بر آنها

مسلمانان، سرزمینهای زیادی را فتح نمودند و مدت مدیدی صاحب دولت بزرگی بودند. آنها با ساكنان کشورهای فتح شده زندگی می‌كردند و با هم حشر و نشر داشتند. و بعضی از كسانی كه مسلمان شدند، هنوز اسلام و اعتقادات اسلامی‌ کاملا در دل و جانشان نفوذ نکرده بود. آنها همراه با دیدگاههای فكری و اعتقادی خویش، اسلام را پذیرفتند و مسلمانان از كتابهای تدوین شده‌ی اعتقادی یهودی و مسیحی و فیلسوفان آگاهی پیدا كردند. مجادله و مناقشه‌هایی میان دانشمندان مسلمانان و دانشمندان ملت‌های دیگر صورت گرفت. هر چند كه این گفتگوها و مناقشه‌ها نتایج خوبی در پی داشت تا جایی که بسیاری از مردم اسلام را درک کردند و پذیرفتند؛ اما نتایج بدی را نیز در پی داشت و اعتقادات گمراه ‌كننده‌ای به دل مسلمانان و كتابهای آنها راه پیدا کرد و كسانی كه این اعتقادات را می‌پذیرفتند خیال می‌كردند به گنج علم و دانش دست یافته‌اند؛ لذا این مباحث را با مباحث دینی و اعتقادات اسلامی‌ خلط کردند و با این كار چهره‌ی پاک دین را آلوده ساختند. و در بخشی از قسمتهای تاریخ این بیماری به رؤسای دولتها نیز سرایت کرد و آنها تلاش کردند تا این اندیشه­های انحرافی را با قدرت شمشیر گسترش دهند چنانكه مأمون این كار را انجام داد.

یکی از بزرگترین بدعتها در باب مسایل اعتقادی رأی جهمیه در خصوص اسماء و صفات خداوند بود. آنها با این اعتقادات باطل خودشان، همه­ی صفات را از خداوند متعال نفی كردند. و اصول این بدعت بزرگ که می­رفت تا اندیشه­ی اسلامی را نابود کند، به مشرکین، یهود و امت­های دیگر برمی­گشت و از آنها سرچشمه گرفته بود. چرا که هر کس عقاید این ملتهای گمراه را مورد مطالعه قرار دهد، این انحرافات را در كتابهای آنها می­یابد.

جعد بن درهم از مباحث فلسفی­ای که ترواش فکری فیلسوفان بود، متأثر گردید؛ چرا که او در شهر حرّان سرزمین شام بزرگ شد. و این، همان سرزمین صابئین ؛پیروان نمرود؛ بود و بقایای آنها در آنجا وجود داشت. و بسیاری از کسانی كه از منهج فلسفی‌ پیروی کردند، دانش خود را از این دیار كسب كرده‌اند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: ‌«اصل دیدگاه نفی صفات، از شاگردان یهود و مشركین گرفته شده است؛ زیرا نخستین كسی كه عدم وجود خداوند را بر عرش مطرح ساخت و «استوی» را به «استولی» یعنی غالب و چیره شدن تفسیر کرد، جعد بن درهم بود»[[250]](#footnote-250).

همچنین می‌گوید: ‌«جعد بن درهم چنانكه می‌گویند از ساکنان حرّان است و در میان مردم حرّان، تعداد زیادی صابئی و فیلسوف وجود داشت. آنها بقایای پیروان نمرود و كنعانی­ها‌یی هستند كه برخی از متأخرین در مورد سحر و ساحری آنها کتاب نوشته­اند. نمرود هم پادشاه صائبیان كلدانی مشرک بود. و صائبی­ها بجز تعداد اندکی، همه مشرک بودند. و فیلسوفان علمای آنها بودند و بسیاری از آنها یا بیشترشان کافر یا مشرک بودند و ستارگان را مورد پرستش قرار می‌دادند و برای آنها هیكل درست می‌كردند.

صابئیان نیز صفات خداوند را نفی می­کردند و بر این اعتقاد بودند که خداوند تنها صفات سلبی یا اضافی یا تركیبی از آن دو دارد؛ و اینها همان قومی ‌بودند كه خداوند متعال ابراهیم خلیل‌ الله را نزد آنها فرستاد؛ لذا جعد بن درهم این اندیشه را از صابئیان فیلسوف گرفت.

همچنین ابونصر فارابی وارد حرّان شد و فلسفه‌ی خود را كلاً از فیلسوفان صابئی اخذ نمود. جهم نیز آنگونه كه امام احمد و دیگران ‌گفته­اند عقیده­اش را از سمنیها یک گروه از فیلسوفان هندی گرفت. سمنیها گروهی بودند كه بجز حسیات، سایر علوم را انكار می­كردند. لذا شما مشاهده می‌نمایید که تمام اسانید جهم به یهود، صابئین، نصارا و مشرکین برمی­گردد»[[251]](#footnote-251).

شیخ‌ الاسلام در ادامه می‌گوید: «هنگامی كه كتابهای رومی ‌و یونانی در سده‌ی دوم به عربی ترجمه شد، مصیبت بیشتر گردید»[[252]](#footnote-252).

در جایی دیگر می‌گوید «اصل دیدگاه جهمیه از مشركان، صابئیان، فیلسوف نماها و بدعتگذاران اهل كتاب گرفته شده است؛ چرا که آنها نیز بر این اعتقاد بودند که خداوند هیچگونه صفات ثبوتی ندارد. آنها همان دشمنان ابراهیم خلیل‌ الله بودند، ستارگان را پرستش می­کردند، هیکل­هایی از عقول، ستارگان و چبز­های دیگر می­ساختند و خلیل بودن ابراهیم و کلیم بودن موسی علیهما السلام را نمی­پذیرفتند»[[253]](#footnote-253).

امام احمد مناظره‌ای را كه میان جهم و سمنی­‌ها صورت گرفت و باعث گمراهی و تغییر روش وی گردید، برای ما نقل نموده است.

او می‌گوید: «آنچه كه در مورد دشمن خدا جهم بن صفوان به ما رسیده، این است كه از ترمذ خراسان بوده و دارای جدلها و سخنان زیادی است و بیشتر سخنان وی در مورد خداوند متعال می‌باشد. او با گروهی از مشركین كه به آنها سمنیه می‌گفتند، ملاقات کرد. آنها او را ‌شناختند و به او گفتند: ‌ما با تو صحبت می­کنیم؛ اگر ما پیروز شدیم، تو دین ما را بپذیر، و اگر تو پیروز شدی، ما دین تو را می­پذیریم.

و اینگونه یکی از سخنانی که برای جهم مطرح کردند، این بود که به او گفتند: مگر تو اعتقاد نداری كه خدایی داری؟ جهم گفت: بله.

گفتند:‌ آیا خدای خودت را دیده‌ای؟

گفت:‌ خیر.

گفتند: آیا سخن او را شنیده‌ای؟

گفت: خیر.

گفتند: ‌آیا بوی وی را استشمام نموده‌ای؟

گفت: ‌خیر.

گفتند: آیا او را حس كرده‌ای؟

گفت: ‌خیر.

گفتند: آیا او را لمس کرده­ای؟

گفت: خیر.

گفتند: پس چگونه می­دانی كه او خداست؟

اینجا بود که جهم مات و مبهوت شد و تا چهل روز ندانست که چه کسی را عبادت کند.

سپس حجتی مانند حجت زندیقان نصارا را بخاطر آورد؛ چرا که زندیقان نصارا بر این باور بودند که روحی كه در بدن عیسی وجود دارد، همان روح خدا و از ذات خداوند می‌باشد. و هرگاه خداوند بخواهد چیزی را بوجود آورد، در برخی از مخلوقاتش حلول می­کند و از زبان مخلوقاتش صحبت می‌نماید و امر و نهی می­کند. و این روح از چشمان مردم پنهان است.

جهم این استدلال را به یاد آورد و به سمنی‌ها گفت:‌ مگر شما معتقد نیستید كه روحی دارید؟

گفتند: بلی.

گفت: مگر روح خود را دیده‌اید؟

گفتند: خیر.

گفت: آیا سخن او را شنیده‌اید؟

گفتند: خیر.

گفت: آیا آن را حس یا لمس کرده­اید؟

گفتند: خیر.

گفت:‌ پس خداوند هم صورتش دیده نمی­شود، صدایش شنیده نمی­شود و بویش استشمام نمی­گردد؛ او غایب از چشم می‌باشد و اینگونه نیست كه تنها در برخی از مکان­ها حضور داشته باشد و سه آیه­ی متشابه زیر را دستآویز خود قرار داد:

﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ﴾ [الشوری: 11].

«هیچ چیز مانند خداوند نیست».

﴿وَهُوَ ٱللَّهُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَفِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ [الانعام: 3].

«در آسمانها و زمین، اوست که خداوند است».

﴿لَّا تُدۡرِكُهُ ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَهُوَ يُدۡرِكُ ٱلۡأَبۡصَٰرَۖ﴾ [الانعام: 103].

«چشمها او را درنمی‌یابند و او چشمها را درمی‌یابد».

اینگونه جهم اصل اعتقادی خود را بر این سه آیه بنا نهاد و یک تفسیر نادرست از قرآن کریم ارائه کرد و احادیث رسول الله ص را تكذیب كرد و گمان نمود كه هرکس خداوند را به یكی از اوصافی كه خدا و یا رسولش بیان داشته­اند، توصیف کند، كافر است و جزو مشبهه بشمار می­رود. و با این سخنش انسانهای زیادی را گمراه ساخت»[[254]](#footnote-254).

خلاصه­ی استدلال سمنی‌های گمراه كه باعث گمراهی جهم و امثال او گردید، این بود: چیزی را كه انسان با حواسش درک نكند، وجود ندارد و نباید آن را پذیرفت و بدان ایمان آورد. جهم نیز به آنها پاسخ داد كه امکان دارد چیزی مانند روح وجود داشته باشد ولی قابل درک نباشد.

شکی وجود ندارد که استدلال جهمی­ها باطل است؛ زیرا انسان بسیاری از امور را می­پذیرد حال آنکه آنها را ندیده و مشاهده نكرده است. و جهم در رد آنان اقرار می­کند كه خداوند دیده نمی‌شود، مشاهده نمی­گردد و چیزی از او شنیده نمی‌شود. و نتیجه­ی آن این می­شود که سخنی نمی‌گوید. و اینگونه جهم نتیجه گیری می­کند که توحید بدون نفی صفات، متحقق نمی‌گردد[[255]](#footnote-255).

ار آنجایی كه جعد در سرزمین فلاسفه بزرگ شد و با یهودیان حشر و نشر داشت، این دیدگاه را از آنها فرا گرفت.

ابن كثیر می‌گوید: «ابن عساكر و دیگران گفته­اند: جعد بدعت خود را از بیان بن سمعان فرا گرفت و بیان نیز آن را از دامادش (شوهر دخترش) طالوت که خواهر زاده­ی لبید بن أعصم بود، اخذ نمود. طالوت نیز آن را از عبید بن أعصم ؛همان ساحری که رسول الله ص را سحر کرد؛ فرا گرفت. و لبید هم آن را از یک نفر یهودی در یمن فرا گرفت»[[256]](#footnote-256).

بسیاری از اندیشمندان معتقدند كه فلسفه‌های گوناگون و گمراهی­های قدیم تأثیر شگرفی در ایجاد انحرافات داشته‌است.

شهرستانی می‌گوید: «‌واصل بن عطا آشکارا وارد مبحث نفی صفات گردید؛ اما یاران وی بعد از مطالعه‌ی كتابهای فلسفه به نفی صفات پرداختند»[[257]](#footnote-257).

همچنین می‌گوید:‌ «ابو هذیل علاّف شیخ بزرگ معتزله با فلاسفه در اینكه خداوند با علم خویش عالم است و علم او همان ذات اوست، موافق بود و بدعتهایی در مورد سخن گفتن خداوند متعال و اراده­اش، ایجاد كرد»[[258]](#footnote-258).

همچنین می‌گوید: ‌«‌ابراهیم بن سیار نظام در دوران معتصم در مورد تثبیت مذهب فلاسفه بسیار افراط ورزید و بدعتهایی درباره­ی قدر و غیره ایجاد کرد و خود را از سلف جدا نمود»[[259]](#footnote-259).

چهارم: نابود کردن اعتقادات بطور برنامه ریزی شده

دشمنان اسلام تلاش کردند تا با استفاده از زور و قدرت، اسلام را از بین ببرند؛ اما موفق نشدند. لذا تلاشهای بسیاری از آنها متوجه تخریب اعتقادات مسلمانان گردید. برخی به این نتیجه رسیدند كه نابودی اسلام از داخل آسانتر از نابودی آن از خارج است. لذا بسیاری از كسانی كه می­خواستند اعتقادات اسلامی ‌را از بین ببرند، مسلمان شدند و سمپاشی خود را در میان مسلمانان آغاز كردند و این مفاسدی که پخش کردند دستاویز خطرناكی برای منافقان و ملحدان و مشركان گردید.

تا جایی که برخی از این رهبران ضلالت، هدف خود را به صراحت بیان کردند. اما اهداف بیشتر آنها بطور ناگهانی و ناخودآگاه از زبانشان آشکار می­شود. همچنین گاهی اهداف آنها را اصول كفر آمیز و متناقض­شان كه اعتقادات اسلامی ‌را بد جلوه می­دهد و آموزش­های قرآنی را نادیده می­گیرد، آشکار می­کند.

بر زبان ابو میمون قداح آمده است كه: «من از دین محمد بسیار دلتنگم و سپاهی ندارم تا به جنگ با آن بروم و مال چندانی هم ندارم كه در این راه صرف نمایم؛ ولی در ایجاد حیله بسیار ماهرم تا جایی كه می‌توانم دین محمد را به كلی تغییر دهم»[[260]](#footnote-260).

ابن راوندی می‌گوید:‌ «فصاحت اكثم بن صیفی برتر از فصاحت قرآن است»[[261]](#footnote-261).

در جایی دیگر می‌گوید:‌ «قرآن حكیم نیست و در آن سخنان متناقض، اشتباه و محال وجود دارد»[[262]](#footnote-262).

همچنین می‌گوید:‌ «آنچه كه پیامبر آورده، بیشتر از دو حالت ندارد: یا معقول است یا غیر معقول. اگر معقول باشد، عقل برای كشف آن كافی است و نیازی به پیامبر نداریم. اگر غیر معقول است، مقبول نیست؛ زیرا قبول چیز غیر معقول، خروج از دایره‌ی انسانیت به دایره‌ی حیوانیت است»[[263]](#footnote-263).

قابل یادآوری است که این انسانهای گمراه برای فاسد کردن اعتقادات اسلامی ‌دو روش را پیش گرفتند:‌

اول**:** راه افراط و مبالغه. **دوم:**‌ راه تحریف و تأویل.

اكثر کسانی كه راه افراط را در پیش گرفته­اند، گروههای باطنی هستند؛ زیرا آنها در تعظیم امامان دچار افراط شده‌اند تا جایی که تعدادی از آنها امامان را به سطح خداوند رسانیده‌اند.

شهرستانی می‌گوید: «غلات، نام كسانی است كه در حق امامانشان افراط کردند، تا جایی كه آنها را از دایره­ی انسانیت خارج كردند و احكام الوهیت را به آنها دادند. آنان چه بسا که یكی از امامانشان را به خدا تشبیه می­کنند. و گاهی نیز خداوند را به مخلوقات تشبیه می‌کنند. آنها در دو طرف افراط و تفریط‌ قرار دارند. و شبهات آنها از مذهب حلولیت و تناسخ و مذاهب یهود و نصارا نشأت گرفته است.

نخستین كسی كه نقشه کشید تا با افساد اعتقادات، اسلام را از داخل نابود کند، عبدالله ‌بن سبأ یهودی بود.‌ بغدادی می‌گوید: «پژوهشگران اهل سنت می‌گویند: ابن سبأ فردی یهودی بود که می‌خواست با تأویلات خود در خصوص حضرت علی و فرزندانش در اعتقاد مسلمانان فساد ایجاد كند تا اینكه مسلمانان نیز راجع به حضرت علی همان دیدگاهی را داشته باشند كه مسیحی‌ها نسبت به حضرت عیسی دارند»[[264]](#footnote-264).

این فرد خبیث و طرفداران و پیروان وی، راجع به علی و فرزندانش مدعی جایگاه والایی بودند تا جایی كه او را خدا قلمداد كردند و صفات الوهیت را به علی دادند.

اگر كسی در دیدگاههای جهمیه دقت کند، متوجه می­شود که اعتقادات آنها در نهایت به انكار خداوند می‌انجامد. لذا علمای اهل سنت معتقدند كسانی كه این دیدگاهها را مطرح و ابداع کردند، كفار و افراد زندیق بودند كه خداوند را انكار می­کردند؛ ولی آنها خود را پشت نطریات فلسفی و دیدگاههای گمراه، پنهان کردند تا بدون ظاهر شدن اهدافشان به مقصودشان برسند.

همچنین کسانی كه صفات خداوند را انکار می­کنند، در حقیقت سخن آنها مانند سخن فرعون و نمرود است كه خداوند را انكار می‌کردند؛ زیرا كسی كه دارای صفات نباشد، وجود ندارد و نمی‌توان او را شناخت.

شیخ الاسلام می‌گوید: «آنچه كه از سلف و امامان بزرگوار به ما رسیده، این است كه آنها جهمی‌های محض را كه منكر صفات خداوند هستند، تکفیر کرده­اند. و حقیقت عقیده­ی آنها این است كه خداوند دیده نمی‌شود، سخن نمی‌گوید، از مخلوقات جدا نیست و دارای قدرت، علم، و بینایی و حیات نیست. بلکه قرآن مخلوق است و اهل بهشت مانند اهل جهنم خداوند را نمی­بینند»[[265]](#footnote-265).

همچنین می‌گوید: «در حقیقت، عقیده­ی جهمیه‌ همان عقیده­ی فرعون می­باشد؛ چرا که آنان مانند فرعون خداوند را انکار می­کردند و كلام و دین او را تعطیل می­کردند. فرعون هم همین کار را انجام می­داد و می‌گفت:

﴿مَا عَلِمۡتُ لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرِي﴾ [القصص: 38].

«من خدایی بجز خودم برای شما سراغ ندارم».

و به موسی علیه السلام می‌گفت:

﴿لَئِنِ ٱتَّخَذۡتَ إِلَٰهًا غَيۡرِي لَأَجۡعَلَنَّكَ مِنَ ٱلۡمَسۡجُونِينَ﴾ [الشعراء: 29].

«‏اگر جز مرا به پروردگاری برگزینی، تو را از زمره­ی زندانیان خواهم كرد». ‏

و می‌گفت:

﴿أَنَا۠ رَبُّكُمُ ٱلۡأَعۡلَىٰ﴾ [النازعات: 24].

«من والاترین پروردگار شما هستم».

همچنین او صحبت كردن خداوند با موسی علیه السلام را انکار می­کرد و نمی­پذیرفت که موسی خدایی فوق آسمانها دارد و می­خواست عبادت و طاعت خداوند را تعطیل کند و خودش معبود و مطاع باشد.

از آنجایی که اندیشه­ی جهمیه كه صفات را نفی می‌کنند، منجر به عقیده­ی فرعون می­شود که انکار خداوند و عبادت و کلامش می­باشد، سرانجام با ادعای تحقیق و توحید و عرفان آشکار گردید. این مدعیان می­گفتند: هستی، خداوند است، وجود، واحد می‌باشد، موجود، قدیم و ازلی و خالق همان موجود محدث و مخلوق است، خدا همان عبد می‌باشد، و خدا و عبد و خالق و مخلوقی وجود ندارد.

لذا آنها از انبیا همچون نوح و ابراهیم و دیگران، خرده گیری می­کردند و منزلت آنان را پایین می­دانستند و فرعون را تعریف و تمجید می­کردند و عبادت تمام مخلوقات و تمام بتها را جایز می‌دانستند. آنها می‌گفتند: عبادت كنندگان بتها خداوند را می‌پرستند. خداوند خودش عابد و معبود است و او همه چیز و همه­ی وجود می‌باشد. آنان با این دیدگاه، علناً خداوند را انكار و دین وی و پیام وی را رد می‌کردند. گروهی از آنها كه آگاه به مسایل كلام و فلسفه و تصوف بودند، دچار گمراهی شدند؛ مانند ‌ابن سعید، صدر قونوی؛ شاگرد ابن عربی؛ بلیانی و تلمسانی که وی از همه­ی آنها علم و معرفت بیشتری داشت و با فعل، مذهبش را اظهار می‌کرد، شراب می­خورد و محرمات را انجام می‌داد»[[266]](#footnote-266).

ابن تیمیه می‌گوید: فردی كه مورد اعتماد من بود، گفت: كتاب «فصوص الحكم» ابن عربی را نزد تلمسانی خواندم با این اعتقاد که این سخن اولیای الهی و عارفان است. پس گفته­اش را مخالف قرآن ‌دیدم و به تلمسانی گفتم:‌ این سخن، مخالف قرآن است. تلمسانی گفت: قرآن همه‌اش شرک است؛ بلكه توحید تنها در كلام ما می‌باشد.

همچنین می‌گوید: ‌یکی از کسانی که با تلمسانی و یکی از هم مسلکان وی از راهی عبور می­کرد، گفت: آن دو از کنار یک سگ گر که در کنار راه مرده بود، می­گذشتند. رفیق تلمسانی پرسید: این هم ذات خداوند است؟ تلمسانی جواب داد: آیا چیزی غیر از ذات خداوند وجود دارد؟ بله، همه چیز ذات خداوند است.

شیخ الاسلام در ادامه­ی سخنانش می‌گوید: «حقیقت سخن آنها همان سخن فرعون است؛ اما فرعون از كسی نمی‌ترسید كه مجبور به نفاق باشد. لذا با وجود اینکه در دلش خدا را قبول داشت، انکار می­کرد. اما اینها از یک طرف، با مسلمانان دست به نفاق می­زدند؛ چرا که نمی‌توانستند خداوند را آشکارا انکار کنند. و از طرف دیگر، گمراهانی بودند كه تصور می‌كردند بر حق‌­اند و معتقد بودند که خالق همان مخلوق است. پس سخن آنها با سخن فرعون یکی است؛ ولی فرعون معاندی بود که عناد و انکارش را اظهار می­کرد. اما اینها یا افراد نادان و گمراهی بودند و یا منافقانی بودند که الحاد و انکار خود را پنهان می­کردند و به ظاهر با مسلمانان، موافق بودند. همچنین شیخ بزرگوار برخی از ضلالت­ها و اعترافات آنها را بیان داشته كه آنها بر راه و روش فرعون هستند.»[[267]](#footnote-267)

بله، تمام گمراهان تأویل را بعنوان راهی جهت گمراه کردن مردم و نابودی اسلام در پیش گرفتند و راه باطنیه هم همین است. محمد بن حسین دیلمی ‌راجع به آنها می‌گوید: «مذهب باطنیه در سال 250 هجری تأسیس گردید. گروهی از فیلسوفان، ملحدان، مجوسیها و یهودیان آن را بنا نهادند كه خود را مسلمان می‌پنداشتند؛ اما در حقیقت، دلشان پر از كینه نسبت به اسلام و مسلمانان بود. هدفشان از این کار این بود تا قدرت اسلام را بکاهند و مردم را بی­دین کنند. آنها هیئت­هایی را جهت دعوت مردم به این مذهب به سرزمین­های مختلف اسلامی اعزام کردند تا شاید قدرتمندان و پادشاهان به دین آنها بگروند و بتوانند دین محمد را از بین ببرند.

آخرین دعوتگر آنها میمون بن قداح ثنوی بود. آنها وقتی كه این مذهب را بنیان نهادند، ادعای شیعه و مذهب امامیه کردند و اصول اعتقادیشان مانند اعتقاد فیلسوفان بود. ظاهر مذهب آنان رفض و باطن آن كفر محض بود.

میمون بن قداح برای هر آیه‌ و حدیثی، یک تفسیر و تأویل خاص قرار داد و می‌گفت: تمام ‌فرضها و سنتها دارای رمز و راز و اشارات و مثلهایی است و همه­ی ظواهر صرفا پوسته و قشر است و باطن آنها مغز و هدف آن می‌باشد. و افراد را به تمسک به غایب مفقود و دوری جستن از حاضر موجود دستور می‌داد. و اصل دعوت خود را با حضرت علی و تقدیم وی در امامت آغاز كرد تا اینكه با جلالت اسلام و حضرت علی و فرزندانش كفر بسیار بزرگ و افتراهای قدیمی‌ و الحاد واضح و طعن به تمامی ‌صحابه و تابعین را پنهان کند. بلی، این فرد ملعون معتقد به یهودیت بود؛ اما خود را مسلمان جلوه می‌داد. و از آنجایی که یهودیان با نبی مکرم اسلام عداوت و دشمنی داشتند، برای نابودی اسلام بسیار تلاش می‌كرد.

باطنی­ها ده لقب دارند: «اسماعیلیه، باطنیه، قرامطه، سبعیه، بابلیه، محمره، تعلیمیه، قرمطیه و خرمندینیه»[[268]](#footnote-268).

دیلمی‌ بسیاری از تأویلات گروههای باطنی را ذكر كرده است؛ آنها می‌گویند: وحی و ملائكه و معجزات همه رمز و اشاره و مثالهایی هستند که اهل ظاهر اینها را نمی‌دانند؛ مثلاً مار موسی به معنای غلبه‌ی موسی بر فرعون است. و اینكه عیسی بدون پدر است، یعنی علم و دانش را از امام فرانگرفته بلکه از نائب امام اخذ نموده است. و جاری شدن آب در میان انگشتان پیامبر اسلام را به وفور علم وی تفسیر کرده‌اند. طلوع خورشید از مغرب را خروج امام تفسیر كرده‌اند. معنای قیام از قبر را كه در قرآن و سنت ذكر شده، به قیام امام زمان تفسیر نموده‌اند. و معاد یعنی هر چیز به طبیعتهای چهارگانه‌ی خود بر می‌گردد. معنای غسل كه در شرع آمده همان تجدید عهد با امام است. جماع یعنی سخن گفتن با كسی كه با اهل باطن پیمان ندارد. زنا یعنی علم آموزی به كسی كه با آنها رابطه ندارد. احتلام یعنی پیشی گرفتن از مذهب اهل باطن. طهور یعنی بیزاری جستن از هر كسی كه با مذهب باطنیه مخالفت می‌کند. تیمم یعنی فرا گرفتن علم مشروع. نماز یعنی دعا برای امام اهل باطن. زكات یعنی نشر علم میان کسانی كه مستحق آن هستند و تزکیه می­شوند. روزه یعنی كتمان علم از اهل ظاهر. كعبه همان پیامبر است و دروازه­ی آن علی می‌باشد. صفا پیامبر و مروه علی می‌باشد و میقات امام باطنیان است. طواف هفتگانه خانه خدا همان طواف پیرامون محمد و امامان هفتگانه است. جهنم همان مكلف نمودن مردم به عبادات است، آنهم وظیفه­ی کسانی است که علم باطن ندارند. و بهشت علم باطن می‌باشد.

طوفان، علمی است که اهل سنت در آن غرق شده‌اند. آتش ابراهیم خشم نمرود علیه او است. ذبح اسحاق اجرای عهدی بود كه بر آن متعهد شده بود. عصای موسی دلیل او بود كه هنگام مناظره بوسیله­ی آن غلبه یافت. تسبیح كوهها همان مردان محكم باطنیان هستند. جن­ها هم همان یاران سلیمان یعنی باطنیه­ی آن دوران بودند. ابلیس و آدم همان ابوبكر و علی هستند. یأجوج و مأجوج اهل ظاهرند»[[269]](#footnote-269).

اندیشمندان دینی می­گویند: هدف گروههای باطنی در ورای اینکه نصوص دینی دارای معنای ظاهر و باطن­اند، بازیچه قرار دادن دین طبق دلخواه خودشان می‌باشد.

ابن جوزی می‌گوید «هدف آنها از این كار ابطال شریعت‌ها است؛ زیرا وقتی كه عقاید را از موجب ظاهر، تحریف کنند، با ادعای باطن به دلخواه خودشان چنان تفسیر می­کنند که مردم را از چهارچوب دین بیرون می­کنند»[[270]](#footnote-270).

دیلمی‌می‌گوید: گروه باطنیه معتقدند که: «خداوند به اوصاف نفی و اثبات توصیف نمی‌شود؛ یعنی نمی‌توان گفت: خداوند موجود است یا غیر معدوم است، قادر یا غیر قادر است، عالم یا غیر عالم است و همچنین در سایر صفات اینگونه می­گویند و هدف آنها از این كار، انكار خداوند می‌باشد. ولی با این عبارات خود را پنهان می­کنند تا مردم هدفشان را نفهمند؛ زیرا هیچ نفیی بلیغ­تر و رساتر از این نیست كه گفته شود: خداوند نه موجود است و نه معدوم»[[271]](#footnote-271).

غزالی نیز بعد از ذكر معتقدات آنها می‌گوید: ‌«گویا آنها در نهایت می­خواهند خداوند را نفی کنند؛ زیرا اگر بگویند خداوند معدوم است، کسی نمی پذیرد؛ لذا مردم را از اینکه بگویند خداوند موجود است، منع می‌کنند. و این، عین نفی است؛ اما آنها مهارت بخرج داده و در عبارت آن تغییر ایجاد كرده­اند و این نفی را تنزیه خداوند بشمار آورده‌اند و مخالفان این نظریه را متهم به تشبیه کرده­اند تا دل­ها بهتر متمایل به پذیرفتن آن گردند»[[272]](#footnote-272).

پنجم: احاديث ضعيف و موضوع (ساختگی)

احادیث باطل نیز نقش بسیار مهمی در راستای افساد اعتقادات مسلمانان بازی کردند. در یک حدیث ساختگی آمده است که از پیامبر اکرم ص پرسیدند: خداوند از چه چیزی آفریده شده است؟ آنحضرت ص فرمود: ‌«از آبی جاری كه در آسمانها و زمین وجود ندارد. خداوند اسب­هایی آفرید و آنها را وادار به دویدن نمود. در نتیجه، آنها عرق کردند. پس خودش را از عرق آنها آفرید»[[273]](#footnote-273).

یكی دیگر از احادیث باطل و منسوب به پیامبر این است که می­گویند: پیامبر اکرم فرمود: ‌«روز عرفه خداوند را دیدم كه بر شتری قرمز رنگ سوار است و دو ازار بر تن دارد و می­گوید: من از همه­ی مردم بجز ظالمان گذشت كردم»[[274]](#footnote-274).

در حدیث باطل دیگری آمده است که پیامبر اکرم ص فرمود: «خداوند را در خواب در بهترین شكل دیدم؛ او به شکل مرد جوان پرتوانی در مکانی سبز و پر از گیاه بود و كفشهایی طلایی پوشیده بود و بر صورتش یک پروانه­ی طلایی وجود داشت»[[275]](#footnote-275) .

یکی دیگر از این احادیث باطل را ابن ابی عاصم در كتابش «السنة» ذكر نموده است: ‌«هنگامی كه خداوند کار آفرینش را به پایان رساند، به پشت دراز کشید و یک پایش را روی پای دیگرش گذاشت»[[276]](#footnote-276).

قابل یادآوری است که محقق این کتاب شیخ ناصر الدین آلبانی در تعلیق خودش بر این حدیث می‌گوید: «سند آن ضعیف، و متن آن، منکر است. گویا یهودیان آن را وضع کرده­اند»[[277]](#footnote-277).

فصل پنجم  
 مذهب سلف صالح در ميدان مبارزه

مبحث اول: رقابت مناهج باطل با منهج رسول الله ص

کسانی كه در باب اعتقادات از منهج سلف صالح منحرف شدند، با سلف صالح به مخالفت می­پردازند و گمان می‌کنند كه منهج آنها سالم­تر، محكم­تر و علمی­تر از منهج سلف است. برخی از آنها هم دست به فریبکاری می­زنند و مدعی می­شوند که منهج سلف سالم­تر، و منهج خلف محكم­تر است.

بعضی از مخالفان هم راه افراط را پیش گرفته و پایشان را از گلیم­شان درازتر کرده و اصحاب بزرگوار را به ساده نگری متهم می‌کنند و می‌گویند: آنها حقی را كه خداوند نازل نموده، خوب نفهمیده­اند.

بله، این ستمگران به اندازه­ای از حد و مرز خود تجاوز کرده‌اند که علم و دانش پیامبر بزرگوار اسلام را هم زیر سؤال برده­اند. این افراد مغرور و فریب خورده مدعی‌اند كه رسول اكرم ص حقایق علوم الهی و كلیات را خوب نفهمیده است؛ لذا به گمان آنان، پیامبران این صلاحیت را ندارند که صاحبان علم و خرد و معرفت را مورد خطاب قرار دهند و صرفا صلاحیت مخاطب قرار دادن عوام را دارند. برخی دیگر هم گمان می‌کنند كه پیامبران حقایق علوم را درک كرده­اند؛ اما برای مردم بیان ننموده­اند؛ بلکه با مردم بر اساس تصورات آنان، صحبت کرده­اند. و با این كارشان، پیامبران را به فریبكاری و گمراهی متهم می­کنند.

گروهی دیگر گمان می­کنند كه پیامبران حقایق علوم را دانسته­اند و بیان نموده­اند؛ اما نمی‌توان حق را از كلام آنها شناخت؛ بلكه سخن آنها نیاز به تأویل دارد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه این گروه را اهل تخیل، اهل تأویل و اهل تجهیل نام نهاده و در تألیفات خود در مورد آنها بسیار نوشته است؛ زیرا آنها با دستورات پیامبر به مخالفت برخاسته و راه فریبكاری و دجل را با مردم در پیش گرفته‌اند.

«اهل تخیل، همان فیلسوف نمایان، متکلمان، صوفیان و فقیه نمایانی هستند كه می­گویند: آنچه را كه پیامبر در مورد ایمان به خدا و روز آخرت فرموده در حقیقت چیزهای خیالی است تا اینكه مورد استفاده­ی طبقه­ی عوام قرار گیرد نه اینکه حق را بیان نموده و مردم را هدایت کرده و حقایق را توضیح داده است.

اینها دو گروهند: گروهی از آنها می‌گویند: پیامبر حقایق را آنگونه كه هستند، درک نكرده است و معتقدند که: بعضی از فیلسوفان خدا شناس و همچنین افرادی به نام اولیای خداوند وجود دارند كه آن حقایق را می‌دانند. و گمان می­کنند كه برخی از فیلسوفان و اولیای خداوند بیشتر از پیامبران به خدا و روز آخرت علم دارند. این سخن همان فیلسوفان و باطنیه‌های ملحد است. مثل باطنیان شیعه و باطنیان صوفی. و فارابی و امثال او چنین اعتقادی دارند.

گروهی دیگر از آنها می‌گویند: پیامبر حقایق را فهمیده؛ اما ضد آنها را بیان داشته است و قصدش این بوده كه مردم ضد آن حقایق را بفهمند؛ زیرا مصلحت مردم در اعتقاداتی است كه با حق مطابقت ندارد. از گروه می‌توان به ابن سینا اشاره کرد.

همچنین این گروه می­گویند: واجب است كه پیامبر مردم را به اعتقاد به تجسیم دعوت نماید، هر چند كه باطل است. و به معاد جسمانی دعوت دهد هرچند كه باطل است. و به مردم خبر ‌دهد كه بهشتیان غذا می­­خورند هرچند كه باطل است.

زیرا دعوت مردم فقط از این راه ممكن است كه حاوی دروغ برای مصلحت بندگان است. بله، این است سخن این گروه در مورد ایمان به خدا و روز آخرت»[[278]](#footnote-278).

«اما اهل تأویل می‌گویند: پیامبر در مورد نصوص وارده در خصوص صفات خداوند این هدف را دنبال نکرده که مردم به باطل اعتقاد داشته باشند؛ بلكه هدفش معانی­ای بوده­اند که آنها را بیان ننموده و حتی به آنها اشاره­ای هم نكرده است. بلكه خواسته تا مردم خود بدان بنگرند و حق را با عقل خودشان درک نمایند. سپس برای عدول از مدلول این نصوص تلاش علمی‌ كنند. و هدف از این كار، امتحان آنها بوده است تا ذهن خویش را برای عدول نصوص از مدلول و مقتضای خود بكار ببرند و حق را از باطل بشناسند. این، سخن جهمیه، متكلمین، معتزله و کسانی است كه در بعضی از این اعتقادات آنها را همراهی کرده­اند»[[279]](#footnote-279).

و صنف سوم که همان اهل تجهیل هستند، تعدادی از اهل سنت و پیروان سلف هستند که می‌گویند: «پیامبر و جبریل معانی آیات وارده در خصوص صفات را درک نكرده­اند و و سابقین اولین نیز آنها را ندانسته‌اند. همچنین در مورد احادیث وارده در خصوص صفات می­گویند: هیچ کس بجز خداوند معنای آنها را نمی­داند، هر چند كه پیامبر خود آنها را بیان داشته است. لذا براساس این سخن آنان، پیامبر سخنانی بیان نموده كه معنای آنها را ندانسته است»[[280]](#footnote-280).

مبحث دوم: دلايل مبنی بر اينكه اعتقادات سلف صالح علمی‌تر، سالم­تر و محکم­ترند

1- «از نظر عقلی و دینی محال است که چراغ پر فروز نبوت، آن کسی كه خداوند او را بسوی مردم فرستاده تا آنها را از تاریكی به سوی نور هدایت کند، قرآن را بر وی نازل فرموده تا اختلافات مردم را فیصله نماید و به مردم دستور داده كه در صورت اختلاف در مسایل دینی به او مراجعه کنند. آن پیامبری كه مردم را طبق دستور خدا به راه راست دعوت می‌نمود، خداوند به وی اعلام داشته كه دین او كاملترین دین است و نعمت خود را بر او و امتش کامل نموده است؛ با تمام این ویژگیها و سایر ویژگیهای دیگر محال است كه پیامبر اکرم موضوع ایمان به الله و شناخت او را رها کند و این امر عظیم را برای مردم ملتبس و مشتبه بگذارد و اسم­ها و صفات لازم خداوند متعال و همچنین امور جایز و ممتنع در حق او را بیان ننماید.

چرا که معرفت این امور، اصل دین و اساس هدایت به شمار می­رود و بهترین و واجب­ترین چیزی است که دلها کسب می­کنند و اندیشه­ها درک می­نمایند؛ پس چگونه ممكن است كه قرآن و پیامبر و بزرگترین انسانها بعد از انبیا، این موضوع را از نظر اعتقادی و عملی در زندگی­شان پیاده نكرده باشند»[[281]](#footnote-281).

2- خداوند در مورد پیشگامان نخستین مهاجرین و انصار و پیروان راستین آنها گواهی داده كه آنها بر حق هستند، آنها را مورد ستایش قرار داده است و رضایت خویش را از آنان اعلان نموده است:

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠﴾ [التوبة: 100].

«خداوند از پیشگامان نخستین مهاجران و انصار و پیروان راستین آنان خوشنود گردید و آنها نیز از خدا خوشنود شدند. و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته كه در زیر ـ درختان و كاخهای ـ آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند. این، پیروزی بزرگ و رستگاری سترگی است‏».

﴿۞لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحٗا قَرِيبٗا ١٨﴾ [الفتح: 18].

«خداوند از مؤمنانی كه زیر درخت با تو بیعت كردند، راضی گردید. پس خدا می‌دانست آنچه را كه در درون دلهایشان ـ از صداقت و ایمان و اخلاص و وفاداری به اسلام ـ نهفته بود. لذا اطمینان خاطری به دلهایشان داد و فتح نزدیكی را پاداش­شان قرار داد‏».

همچنین خداوند کسانی را كه راهی را غیر از راه آنها در پیش می‌گیرند، تهدید به عذاب نموده است:

﴿وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ١١٥﴾ [النساء: 115].

«و هركس كه با پیامبر بعد از آن كه راه هدایت برایش روشن شده است، مخالفت کند و راهی بجز راه مؤمنان در پیش گیرد، او را به حال خودش وا می­گذاریم و به دوزخش داخل می‌گردانیم و با آن می‌سوزانیم و دوزخ چه بد جایگاهی است».

بدون شك، راه مؤمنان که در آیه­ی فوق بدان اشاره شده است همان راه صحابه و مهاجرین و انصار است؛ همان راه قرآن و پیامبر است و این راه، بسیار واضح و روشن می‌باشد. و كسانی كه مدعی هستند كه صحابه راه ایمان و اسلام را نشناخته‌اند، دروغ بزرگی به خداوند نسبت می­دهند.

در سنت به ثبوت رسیده است كه پیامبر اکرم ص همه چیز حتی روش قضای حاجت را به صحابه آموزش داد و ‌فرمود:

«تَرَكْتُكُمْ عَلَى الـْمَحَجَّةِ الْبَيْضَاءِ لَيْلُهَا كَنَهَارِهَا، لا يَزِيغُ عَنْهَا بَعْدِي إِلا هَالِكٌ»[[282]](#footnote-282). «شما را بر راه و روش بسیار واضح و روشنی گذاشتم که شب آن مانند روز آن می­باشد و بجز انسان هلاک شده کسی بعد از من از آن تخطی نخواهد كرد».

همچنین به صحت رسیده است که رسول الله ص فرمود:

«إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيٌّ قَبْلِي إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَيْهِ أَنْ يَدُلَّ أُمَّتَهُ عَلَى خَيْرِ مَا يَعْلَمُهُ لَـهُمْ، وَيُنْذِرَهُمْ شَرَّ مَا يَعْلَمُهُ لَـهُمْ»[[283]](#footnote-283). «بر هر پیامبری که قبل از من مبعوث گردیده است واجب بوده که امتش را بر هر كار خیری که می­داند، هدایت نماید و از هر كار شری كه می‌داند، برحذر دارد».

ابوذر می‌گوید: «پیامبر وفات كرد حال آنكه همه چیز را برای ما بیان داشت حتی در مورد پرنده‌ای كه در آسمان بال می‌زد، معلوماتی به ما آموخت»[[284]](#footnote-284).

عمر بن خطاب می‌گوید: «پیامبر آمد و همه چیز را برای ما بیان داشت، از همان مراحل اول آفرینش انسان تا داخل شدن انسان مسلمان به بهشت و انسان گناهكار به جهنم. بعضیها آن را حفظ و برخی دیگر آن را فراموش كردند.» [روایت بخاری]

پس محال است که پیامبر با بیان همه‌ی مسائل مفید دینی اموری را که مردم به زبان می­آوردند و بدانها در مورد معبودشان اعتقاد داشتند، ترک نماید؛ حال آنکه شناخت خداوند غایت همه­ی شناختها و عبادت او جزو والاترین مقاصد بشمار می­رود؛ بلکه شناخت خداوند چكیده‌ی دعوت پیامبران و رسالت­های الهی است. پس چگونه كسی كه ذره‌ای ایمان و عقل داشته باشد، تصور می­کند که پیامبر اکرم ص نهایت تلاش خود را در این باب ننموده است؟

و از آنجایی که پیامبر همه­ی این امور را بیان نموده، محال است که بهترین افراد این امت (صحابه) و بهترین نسل­های آن در این باب با اضافه و کم کردن، دچار کوتاهی شده باشند.

3- کسانی كه با راه و منهج صحابه­ی پیامبر اکرم ص مخالفت می­کنند، جوجه­های فیلسوف نمایان، پیروان هند و یونان، وارثان مجوس و مشركین، گمراهان یهود و نصارا، صابئین و امثال آنها هستند. چگونه اینها از وارثان پیامبران و صاحبان قرآن آگاهی بیشتری دارند؟

مبحث سوم: تناقض گويي متکلمین و سرگرداني آنها

یکی از اموری که ما را بر محکم­تر بودن، سالم­تر بودن و علمی­تر بودن مذهب سلف صالح راهنمایی می‌‌نماید، این است كه بسیاری از بزرگان متكلمین از اندیشه­ی خود رجوع کردند و آن را مورد مذمت قرار دادند. بعضی از آنها در مسیر زندگی رجوع کردند و برخی دیگر توبه­ی خود را بر بستر مرگ اعلام نمودند. و گروهی هم متوجه گمراهی و سرگردانی خود شدند اما راه هدایت را نشناختند.

«بله، این فخرالدین رازی است كه در نهایت عمرش بعد از اینکه این مسیر او را از پای درآورد و در این راه رنج­های فراوانی را متحمل گردید، اعلان می­کند که به نتیجه­ای نرسیده است. آری، او از منهج قرآنی و نبوی فاصله گرفت و بدنبال نتایج اندیشه­های بشری افتاد. اما افكار و اندیشه­های بشر او را به آن یقینی نرساند که فرد استفاده کننده از چشمه­ی زلال وحی به آن می­رسد. لذا در نهایت عمرش این واقعیت را درک كرد که روحش از چشمه­ای که به آن وارد شده، سیراب نگردیده و هدفی که برای آن تلاش نموده، متحقق نشده و آنچه را که بدانها اعتماد کرده و به جمع آوری آنها پرداخته، صرفا سخنانی متناقض و متضاد هستند.

من هر گاه اشعارش را كه در كتاب «اقسام اللذات» آورده، می­خوانم، بوی نوحه­ی غمگینی را كه از قلبی مجروح متصاعد می­گردد، استشمام می­نمایم. این آه و ناله­ی نفسی است که زندگی­اش را در غیر راه حق ضایع ساخته است. گوش کنید که او چگونه برای خودش گریه و شیون می­کند و می­گوید:‌

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نهـايـة اقـدام العقـول عقــــال |  | ونهـاية سـعي الـعـالمين ضلال |
| وارواحنا في وحشة من جسومنا |  | وحاصل دنيانا اذى ووبال |
| ولم نستفد من بحثنا طول عمرنا |  | سوی ان جمعنا فیه قیل وقالوا |
| فکم قد رأینا من رجال ودولة |  | فبادوا جمیعاً مسرعین وزالوا |
| وکم من جبال قد علا شرفاتها |  | رجال فزالوا والجبال جبال[[285]](#footnote-285) |

«حاصل و ثمره­ی كار خردها پیچیدگی و گره است و حاصل سعی و تلاش علمای كلام و فلسفه، گمراهی و سردرگمی است؛ روح ما در خوف و هراس بدن بوده و نتیجه­ی دنیایمان نیز جز رنج و عذاب چیز دیگری نیست؛ در طول عمر خود از تحقیق و بررسی و مباحثه هیچ سودی عاید ما نشد جز جمع آوری و اندوختن قیل وقال؛ چندها بزرگ مرد و دولت را دیدیم که آمدند و به سرعت نابود شدند و رفتند و چندها کوه را دیدیم که مردانی به قله­هایشان رسیدند و رفتند اما کوهها به جای خود باقی ماندند و هنوز هم کوه هستند».

ایشان روزی خدمت شهاب‌الدین غوری رفت و عرض كرد: «‌ای سلطان العلماء! نه سلطان تو باقی می‌ماند و نه شک و شبه‌های رازی»[[286]](#footnote-286).

ابن صلاح می‌گوید: «قطب طوغانی ‌دوبار به من گفت: شنیدم که فخرالدین رازی می‌گفت: ای كاش! خود را مشغول علم كلام نمی‌نمودم و شروع به گریه كرد»[[287]](#footnote-287).

همچنین رازی در كتاب «اقسام الذات» خود می‌گوید:‌ «من روش كلامی و فلسفی را مورد مداقه قرار دادم و متوجه شدم كه دردی را درمان نمی­کند و تشنه‌ای را سیراب نمی­نماید. و مشاهده كردم كه نزدیكترین راهها، راه قرآن است. من در مورد اثبات این آیات را می­خوانم:

﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ ٥﴾ [طه: 5].

«خداوند مهربان بر عرش قرار گرفت». ‏

﴿إِلَيۡهِ يَصۡعَدُ ٱلۡكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ﴾ [فاطر: 10].

«گفتار پاكیزه به سوی خدا اوج می‌گیرد».

و در مورد نفی نیز این آیات را می­خوانم:

﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ﴾ [الشوری: 11].

«هیچ چیز مانند خداوند نیست».

﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِۦ عِلۡمٗا﴾ [طه: 110].

«ولی آنان به آفریدگار احاطه­ی علمی ندارند».

آنگاه سخن خود را با این جمله به پایان می­رساند و می­گوید: «هرکس كه تجربه­ای مانند تجربه­ی من داشته باشد، به شناختی مانند شناخت من می­رسد»[[288]](#footnote-288).

عبدالكریم شهرستانی در مقدمه‌ی كتاب خود «نهاية الكلام في علم الكلام» وضعیت پیروان كلام را در خصوص علوم اعتقادی بیان می‌دارد و می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لعمری لقد طفت الـمعاهد كلّها |  | وسيرت طرفی بين تلك الـمعالم |
| فلــــم أر إلّا واضعاً كف حائر |  | علـــــی ذقن أو قارعاً سن نادم |

«به جانم سوگند، تمام مراکز آموزشی ـ فلسفی ـ را سرزدم و به تمام آثار فلسفی نگاهی انداختم؛ بجز انسان سرگردانی که دست به چانه زده یا از شدت پشیمانی، دندانهایش را به یکدیگر می­مالد، چیز دیگری ندیدم».

نباید در اینجا سخن جوینی را به بوته­ی فراموشی بسپاریم؛ كسی كه امام الحرمین خوانده می­شد و شما می­دانید که او در علم كلام و بحث و نظر از درجه­ی بسیار بالایی برخوردار بود. او هنگامی که در اواخر عمرش به مسیر زندگی و دستاوردهایش نگاه می‌کند، مانند زنی که فرزندش را از دست داده باشد، گریه می­کند. وی بخش بزرگی از زندگی­اش را در مسیری ضایع ساخت که او را به ساحل نجات نرساند. وی در دریای افكار و عقایدی غواصی نموده بود که هر کس به غواصی در آنها بپردازد، روی آرامش را نمی­بیند. هم اینک به سخنانش گوش فرا دهید که در لحظات سکرات موت، یارانش را وصیت می­کند و می­گوید: ‌«من در دریای بسیار عمیقی فرو رفتم، مسلمانان و علوم دینی را رها كردم و مشغول چیزی شدم كه مرا از آن، منع کردند. پس وای بر من، اگر رحمت خداوند مرا در نیابد و شما شاهد باشید كه من هم اکنون بر عقیده­ی مادرم می‌میرم»[[289]](#footnote-289).

و این یكی دیگر از متكلمین است كه هنگام مرگ دستاوردهای زندگی‌اش را بررسی می‌كند و هیچ چیز حقی نزد خودش نمی­یابد؛ لذا اعلام می­کند و به افراد پیرامون خودش می­گوید: «شاهد باشید كه من اکنون می‌میرم و تا به حال چیزی ندانسته‌ام جز اینكه ممكن نیازمند واجب است. و افتقار و نیاز یک امر عدمی ‌است. پس من هیچ چیز نمی‌دانم»[[290]](#footnote-290).

و یكی دیگر از متكلمین می‌گوید: «بیشترین كسانی كه به هنگام مرگ دچار شک می‌شوند، متکلمین هستند»[[291]](#footnote-291).

شمس‌ الدین خسرو شاهی كه یكی از بزرگترین شاگردان فخر الدین رازی بود، روزی نزد یکی از علما رفت و گفت: به چه چیزی معتقد هستی؟ گفت: به آنچه كه مسلمانان بدان معتقدند. گفت: احساس شرح صدر و آرامش می­کنی و بدان یقین داری؟ گفت:‌ بله. گفت:‌ خدا را بر این نعمت سپاس كن. به خدا سوگند، من نمی‌دانم كه به چه چیزی معتقدم. سپس آنقدر گریه كرد كه محاسنش خیس شد[[292]](#footnote-292).

مرتضی یمانی مشهور به ابن وزیر می‌گوید: «برخی از متكلمان و بدعت گران با روش انبیاء، اولیاء، امامان بزرگوار و سلف صالح مخالفت كردند و تکلف و تعمق نمودند و معانی واضحی را با عباراتی خفی تعبیر کردند و بعد از یک سفر طولانی به شک و تردید و دشمنی و تكذیب رسیدند.

و بسیاری از متكلمان به افتادن در سرگردانی و مسایل مشكل و متعارض اعتراف كرده‌اند.

یکی از افراد متأخری كه عمیقاً وارد بحث­های كلامی ‌شد و هیچ فایده­ای نصیبش نگردید و گرفتار حیرت و سرگردانی شد، شوكانی بود؛ او در مورد خودش می‌گوید: «من برای شما در مورد خودم صحبت می­نمایم و از وضعیت دیروزم شما را باخبر می­کنم. من در اوج جوانی مشغول علمی‌شدم كه گاهی آن را علم كلام، گاهی علم توحید و گاهی علم اصول دین می­گویند. به مطالعه­ی کتاب­های گروههای مختلف آنها روی آوردم به این امید که فایده‌ای بدست آورم؛ اما بجز حیرت و سرگردانی هیچ چیزی عاید من نشد و این یکی از اسبابی بود که مذهب سلف صالح را نزد من محبوب گرداند.

هركس، نگاهی به سرگردانی متکلمین بیندازد، به صداقت قول شیخ الاسلام در مورد آنان پی خواهد ­برد كه می‌گفت: «به آنها ذكاوت داده شده؛ اما پاک نیستند. فهم دارند؛ اما آنها علم و دانش ندارند. گوش و چشم و دل دارند؛ اما ﴿فَمَآ أَغۡنَىٰ عَنۡهُمۡ سَمۡعُهُمۡ وَلَآ أَبۡصَٰرُهُمۡ وَلَآ أَفۡ‍ِٔدَتُهُم مِّن شَيۡءٍ إِذۡ كَانُواْ يَجۡحَدُونَ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ﴾ [الاحقاف: 26][[293]](#footnote-293). «گوشها و چشم‌ها و د‌ل‌هایشان سودی بدانان نبخشید؛ چرا كه آیات خدا را تكذیب می‌كردند و چیزی آنان را فرا گرفت كه مسخره‌اش می‌كردند ـ و آن عذاب خدا بود». ‏

شیخ الاسلام در بیان حال متکلمین می‌گوید: متکلمین بیشتر از همه دچار شک و اضطراب می‌شوند و از نظر علم و یقین از همه ضعیف‌ترند. این موضوعی است كه آنها در درونشان احساس می­کنند و مردم هم مشاهده می­نمایند. لذا می‌بینید كه بیشتر از همه مبتلا به درد بی ثباتی در سخن­اند طوری که در یک جا معتقد به چیزی و در جایی دیگر معتقد به نقیض و تکفیر گوینده­ی آن می‌باشند. و این، دلیل بر عدم یقین آنهاست.

آنها تنها فضیلتی که دارند این است که از توان انتقاد، جدل و مباحثه­ی بالایی برخوردارند. و بسیار واضح است كه: اعتراض و جدل علم نیست و هیچ نفعی ندارد؛ بلكه علم در پاسخ دادن به سؤال می‌باشد. لذا بیشتر استدلال آنها شبیه یكدیگر است؛ چرا که هر یک از آنها دیگری را زیر سؤال می­برد.

برخی می‌گویند: با اینكه ابو الحسن اشعری بیشتر از دیگران به سنت نزدیک بود و سناخت او هم به آن بیشتر بود، در آخر عمر خود كتابی را در خصوص تشابه دلایل اهل كلام تألیف نمود.

ابن واصل حموی كه یكی از بزرگان فلسفه و كلام بود، می‌گفت: «من به پشت سرم دراز می‌کشم و با ملافه­ای نیمی‌ از صورتم را می­پوشانم. سپس اندیشه­ها، دلایل و اعتراضات گروههای مختلف را بیاد می­آورم تا اینکه صبح می­شود در حالی که هیچ نظری را ترجیح نداده­ام»[[294]](#footnote-294).

راز این سرگردانی و اضطرابی كه بزرگان متکلمین از آن صحبت می‌کنند این است كه طبیعت روشی كه آنها دنبال می­کنند هیبت خداوند را از دلها دور می‌كند و آنگونه که جنید بغدادی رحمه الله می­گوید قلبی که خالی از هیبت خداوند باشد، ایمان از آن رخت می­بندد[[295]](#footnote-295).

علم كلام همانگونه که در مورد خداوند صحبت می­کند، در مورد سایر موضوعات و مخلوقات بدون هیچ تفاوتی میان آنها صحبت می‌نماید. علاوه بر این، تکیه­ی علم كلام بر دلایل عقلی ‌است و از آنجایی که این دلایل ساخته و پرداخته­ی انسان هستنند، مجال گسترده­ای برای پذیرش و رد آنها وجود دارد. غزالی رحمه الله تعالی می‌گوید: «ایمانی كه از دلایل كلامی ‌به دست آمده باشد، بسیار ضعیف است و با اندک شبهه­ای از بین می­رود. و ایمان راسخ و محكم ایمانی است كه عوام آن را به طور متواتر از طریق سماع (شنیدن) بدست آورده‌اند»[[296]](#footnote-296).

ايمان سلف صالح مانند ايمان پیرزنان نیست

مطلبی را كه در آخر مبحث قبلی از غزالی نقل نمودیم مبنی بر اینکه ایمان راسخ ایمان عوام است و یا برخی دیگر که از آن به عنوان ایمان پیرزنان تعبیر کرده­اند و مانند اینها ایمان دانشمندان پیرو منهج قرآنی و نبوی نیست. بلکه اندیشمندان سلف و پیروان روش قرآنی و نبوی ایمانی مبتنی بر یقین داشتند که هیچ شک و تردیدی به آن راه نداشت. چرا که منهج قرآنی باعث شک و تردید و سرگردانی آنان نمی­شود؛ زیرا آنان بر اساس برهانی از جانب پروردگارشان حرکت می­کنند. لذا وقتی که ایمان عوام اهل سنت اینگونه باشد، ایمان اهل علم و فضل، این حافظان کتاب الله و سنت   
رسول الله که عوام از آنها پیروی می­کنند، چگونه خواهد بود.

مرتضی یمانی حال عوام اهل سنت نه علمای آنان را اینگونه توصیف می­نماید: «اگر تمام فلاسفه جمع شوند و از هوش سرشار متقدمین و متأخرین خود استفاده کنند و شبهاتی را مطرح کنند که افراد زیرک را متحیر می­کند و قدم انسانهای با هوش را می­لغزاند، عوام اهل سنت به سخنشان وقعی نمی­نهند و تمایلی نشان نمی­دهند و شبهات قوی آنان آتش شک و تردید را در دلهایشان شعله ور نمی­سازد و در اعتقاد راسخ­شان هیچ شک و تردیدی ایجاد نمی­کند.

این ایمان از طریق نظری بوجود نیامده است؛ زیرا بسیاری از علمای اهل كلام كه از طریق تئوری ایمان آورده­اند، هنگام این گونه شک و شبه‌ها مرتد شده­اند»[[297]](#footnote-297).

مبحث چهارم: موضع‌گيري علماي سلف در برابر مخالفانشان

علمای سلف بیم داشتند كه مبادا شبهات گمراهان در صفوف مسلمانان اهل سنت نفوذ كند؛ لذا بسیار تلاش نمودند تا با شیوه­های مختلف اهل سنت را در برابر دیدگاههای گمراه كننده واکسینه کنند. ما در این مبحث به بیان برخی از این شیوه­ها می­پردازیم:

1- اهل سنت را از مجالست با صاحبان بدعت برحذر می­داشتند. ابن بطه می­گوید: عبدالله بن سری گفت: «روش ما این نیست كه پاسخ اهل هوا را بدهیم؛ بلكه نباید با آنها صحبت کنیم»[[298]](#footnote-298).

2- اعتقاد صحیح را در میان مردم گسترش می­دادند و برای مردم بیان می­نمودند و این کار را علمای ما در تمام زمانها انجام داده­اند. شیخ الاسلام ابن تیمیه نقل نموده است كه: ابو اسحاق اسفراینی که امام عصر خود بشمار می­رفت، روزهای جمعه هنگامی که به نماز می­رفت، در مکانی که رباط نام داشت و طلاب علوم دینی که از مناطق مختلف به بغداد آمده بودند، در آن سکونت داشتند، توقف می­نمود و می‌گفت: گواه باشید كه من اقرار می­کنم قرآن كلام خداوند و غیر مخلوق است آنگونه كه امام احمد می‌گوید نه آنگونه كه باقلانی می­گوید.

و هنگامی که از وی فلسفه­ی تکرار این سخن را در هر جمعه پرسیدند، گفت: تا در میان همه‌ی مردم و در همه­ی سرزمینها پخش شود و مردم بدانند كه من از آنچه باقلانی و یارانش می‌گویند، بیزارم[[299]](#footnote-299).

3- بدعت را در میان مردم پخش نمی­کردند و به رد آن نمی­پرداختند مگر اینکه در میان مردم پخش می­شد و باعث بیماری دلها و اندیشه­های مسلمین می­شد؛ اینجا بود که آنها چاره­ای بجز رد کردن آن و بیان عیوبش نداشتند.

بغوی روایت كرده كه سفیان ثوری گفت: «هرکس بدعتی را شنید، نباید آنرا برای دوستانش نقل نماید؛ مبادا که در دلهایشان جای گیرد»[[300]](#footnote-300).

همچنین امام احمد فردی را كه می‌خواست به اهل بدعت پاسخ دهد، نصیحت نمود و گفت: «این كار را نكن»[[301]](#footnote-301).

قابل یادآوری است که سلف صالح از اهل بدعت نمی‌ترسیدند؛ اما آنها از اهل بدعت دوری می­نمودند تا مبادا بدعت و گمراهی آنان میان مردم گسترش یابد. ولی هر گاه وارد صحنه­ی نبرد می­شدند، با اهل باطل به مبارزه می­پرداختند. لذا شما انوار حق را مشاهده می­نمایید که ارتش­های ظلمت و تاریکی را شکست می­دهد و شمشیر حق شبهات باطل را می­شکافد و مغلوب می­نماید.

ابن عباس رضی الله عنهما با خوارج به مناظره پرداخت و توانست پرده­های گمراهی و ضلالت را از جلوی چشمان دو هزار نفر از آنان بردارد و آنها را به حق بازگرداند.

همچنین محمد بن عبدالعزیز با خوارج و قدریه مناظره نمود و آنها را مغلوب ساخت. و هنگامی که امام احمد در برابر جهمیه و جوجه­های معتزلی مسلک آنان قرار گرفت، با حقی که همراه داشت، باطل آنها را درهم کوبید. در نتیجه، هنگامی که در میدان حجت و برهان مغلوب شدند، سلطان را علیه او تحریک کردند.

یكی از پرچمداران اهل سنت به نام عثمان بن سعید دارمی‌، متوفای (282 هـ) در مقدمه‌ی كتابی كه در رد بشر مریسی نوشته، روش و منهجی را كه علمای ما در رد کسانی كه در موضوع اسماء و صفات خداوند از راه حق منحرف شده­اند، ذكر نموده و می‌گوید: «اگر این فرد معارض نشر گمراهی‌های مریسی را آغاز نمی­کرد و آنها را در میان شما پخش نمی­کرد، ما با ذکر سخنانش خودمان را مشغول نمی­ساختیم؛ زیرا بیم آن می­رود که برخی از سخنانش بر دل انسان‌های نادان بنشیند و آنها را نسبت به خالقشان دچار شک و تردید کند و در گمراهی بیندازد یا اینكه آنها را وادار به تأویل‌های محال او كند؛ زیرا تمام سخنان او در واقع، تنقیص، عیب جویی، استخفاف و سب و شتم پروردگار متعال می­باشد و بیم آن می­رود که تنازع و اختلاف در این موارد، انسان را به کفر بکشاند.

و شاید به همین سبب است که عبدالله بن مبارک می‌گوید: «نقل سخنان یهود و نصارا برایم بهتر از نقل سخنان جهمیه است.» ما هم به همین سبب، اشتغال به این امور و پخش نقایص وی را ناپسند دانستیم تا اینکه این شخص معارض به پخش و نشر آنها پرداخت. لذا برای ما هیچ راهی باقی نماند مگر اینکه در برابر پخش کننده­ی آنها بایستیم، پاکی خداوند را بیان کنیم، اسما و صفاتش را اثبات نماییم، مردم را به راه راست هدایت کنیم و از افراد ضعیف و ناتوان و زنان و کودکان غافل دفاع نماییم تا مبادا گمراه شوند و دچار فتنه گردند؛ زیرا فردی که این سخنان را میان مردم پخش می­کند، به نوعی اشاره می­شود که از فقه و بصیرتی برخوردار است.

علی بن خشرم نامه­ای به من نوشت و گفت: شنیدم که یونس می­گفت: «با جهمیه همنشینی نکنید و جریان آنها را برای مردم بیان کنید تا آنها را بشناسند و از آنان برحذر باشند»[[302]](#footnote-302).

هركس كه در این نقل قول دارمی ‌دقت کند، به منهج سلف صالح در مورد رد اهل بدعت پی خواهد برد.

مسئله­ی دیگری که جا دارد در اینجا به آن اشاره نماییم این است که: روش سلف صالح در رد منهج اهل بدعت اینگونه است كه شبهات گمراهان را بطور مجمل ذكر می­کنند؛ اما بطور مفصل به آنها پاسخ می­دهند. و این روش کاملا با روش قرآن موافق است؛ لذا شما می­بینید که قرآن کریم اقوال گمراهان را بطور اجمالی ذكر می­نماید و بطور تفصیلی پاسخ می‌دهد. مانند این ادعای نصارا که عیسی را پسر خدا می­دانند و خداوند آن را بطور مفصل رد می‌نماید.

مبحث پنجم : بد جلوه دادن مذهب سلف صالح

مخالفان منهج سلف صالح بدنبال بد جلوه دادن مذهب اصلی و واقعی هستند. ما در این مبحث به مهم‌ترین روش‌هایی که آنها برای متحقق ساختن اهدافشان بدانها متوسل می­شوند، می‌پردازیم:

اول: ادعاي اينكه آنها پيروان بهترين منهج‌اند

ما قبلاً این موضوع را مورد بررسی قرار دادیم و بیان داشتیم كه به خلاف این ادعا مذهب سلف صالح سالمترین و بهترین منهج است.

اما کسانی که حقایق را وارونه جلوه می­دهند، گمان می­کنند كه منحرفان از راه راست امثال معتزله و فلاسفه تنها صاحبان منهج اصیل عقلی‌اند. و آنها آزاد اندیشان مسلمان‌ هستند. پژوهشگر كتاب «رسائل العدل والتوحید» اثر قاضی عبدالجبار معتزلی و دیگران معتقد است كه این رساله­ها «نصوصی اسلامی­اند که از چشمه­ها‌ی فكر عقلانی‌ سرچشمه گرفته­اند» و گمان می­کند كه شناخت معتزله از توحید ـ همان شناختی كه بوسیله­ی آن صفات خداوند را نفی کردند ـ «بینش برتری است كه عقل انسانی بدان رسیده است».

همچنین تصور می‌کند كه نویسندگان این رساله‌ها «چراغهای فروزانی هستند كه یکی پس از دیگری در عصرهای مختلف درخشیدند» و خیال می‌کند كه «مدارس و جریانهای فكری شیعه، معتزله، امامیه، زیدیه و اهل سنت در این اصول فكری و اساسی مثل توحید و عدل با هم اتفاق نظر دارند و این دو اصل، خلاصه­ی فلسفه‌ی انسان مسلمان و تصور وی در مورد ذات خداوند متعال است»[[303]](#footnote-303).

باید دانست که چنین سخنانی وارونه جلوه دادن حقایق است؛ زیرا معتزله جزو بهترین افراد این امت بشمار نمی­روند، آزاد اندیش اسلامی بحساب نمی­آیند و صاحبان منهج اصیل اسلامی را نمایندگی نمی­کنند؛ چرا که آنان به گواهی تاریخ، بیشتر از دیگران استبداد رأی داشتند و در برابر مخالفانشان تنگ نظری بیشتری نشان می­دادند. بله، هنگامی كه دستگاه سیاسی به آنان گرایش داشت، به مخالفانشان ظلم و ستم می­کردند، به اذیت و آزار همه­ی امت می­پرداختند، مردم را مجبور به پذیرش اعتقادات خودشان می­كردند، نصوص قرآنی و نبوی و عقلانی را زیر پا می‌گذاشتند و خودشان را با وضع اصول و قواعد مخالف با نصوص وحی از خالق آسمانها و زمین آگاه­تر می­دانستند.

خلاصه­ی دستاورد آنها نفی صفات و متهم کردن اثبات کنندگان صفات به شرک و تشبیه می­باشد. و چنین دستاوردی نمی­تواند دلیلی برای رشد عقلی و آزاد اندیشی آنها باشد؛ بلكه آنها از روش و منهج حق منحرف شدند و حق را درست نفهمیدند.

دوم: ادعاي برخي از مخالفان سلف صالح مبنی بر اينكه آنها پيروان مذهب سلف صالح هستند

چه بسا که بعضی از مشبهه و نفی کنندگان صفات ادعا کنند كه اندیشه­های بدعتی آنها اقوال سلف صالح است. و اینگونه حق را با باطل درآمیزند و مردم را دچار سرگردانی کنند.

پاسخ ما این است كه مذهب سلف صالح مشهور و معروف است و در كتابها تدوین و ثبت و ضبط شده است. و آنان هرگز دارای اعتقادی سری، پنهانی و مجهول نبوده­اند. پس هركس ادعا می‌کند که قول وی مطابق و یا برگرفته از اقوال سلف صالح است، باید برای سخنان خویش به اقوال آنها استناد کند.

ما قبلاً برخی از اقوال سلف صالح را که بیان کننده­ی فکر و اندیشه­ی آنها است، بیان داشتیم.

جای بسی تعجب است كه افرادی امثال اینها ادعا کنند که از سلف صالح پیروی می­کنند؛ آنگاه با اصول و قواعدی که سلف بیان کرده­اند، مخالفت کنند؛ زیرا که هركس پیرو مذهب فردی باشد از او پیروی می‌نماید و با وی مخالفت نمی­کند.

آنها چگونه پیرو مذهب سلف صالح‌اند حال آنكه سلف را گمراه می­دانند و تخطئه‌ می­کنند؛ بلکه بسیاری از مخالفان سلف امثال خوارج و روافض آنها را تكفیر می‌کنند. همچنین معتزله بسیاری از صحابه را فاسق می­دانند و علمای بزرگ این امت ‌را متهم به جهل، قلت علم و دانش و عدم آشنایی به فنون روز می­کنند.

پیروان روش­های مخالف سلف صالح خوب می‌دانند كه آنها بر راه و روش سلف صالح نیستند؛ ولی در عین حال، دست به تزویر و فریبکاری می­زنند. لذا شما مشاهده می­نمایید که بعضی از کسانی که مدعی مذهب سلف صالح هستند، در کتابهایشان خلاف اندیشه­های آنها می­نویسند.

سوم: متهم کردن اهل سنت به القاب زشت

هرکس، نگاهی به کتابهای مخالفان منهج اهل سنت بیندازد، مشاهده می­کند که آنها القابی را به اهل سنت نسبت می­دهند تا مردم را از آنان متنفر کنند. می­توان از میان این تهمت­ها به تهمت تجسیم و تشبیه اشاره نمود. آنها با این تهمت­های باطل و وارونه جلوه دادن حقایق تلاش کردند تا چهره­ی سفید و درخشان سلف را نزد مسلمانان آلوده و چرکین نشان دهند و اینگونه مردم را از راه و روش آنان منصرف گردانند. اما چگونه باطل می‌تواند جلوی خورشید حقیقت را بگیرد و چگونه ظلمت و تاریکی می­تواند انوار فروزان حق را بپوشاند.

حتی شیخ الاسلام ابن تیمیه را نیز متهم به این القاب زشت كردند. دشمنانش در دوران حیات و بعد از مرگش به او تهمت زدند. اما شیخ ‌الاسلام بطلان این تهمت را در تألیفاتش برملا نمود و طرفداران حق و حقیقت نیز بعد از وفاتش به دفاع از او پرداختند. با وجود این، امروزه هم افرادی وجود دارند که این تهمت باطل را به او نسبت می­دهند.

در مورد مناظره‌­ای كه میان شیخ‌‌ الاسلام و علمای عصر وی رخ داد و منجر به نوشته شدن كتاب العقيدة‌ الواسطية گردید، شیخ الاسلام می‌گوید: «مناظره کنندگان با من شروع به نفی تشبیه و تجسیم کردند و سخن را در این زمینه به درازا کشیدند و اشاره به اموری می­کردند که برخی از مردم در این باره به به ما نسبت می­دادند»[[304]](#footnote-304).

در این میان، ابن بطوطه ادعا کرده و می­گوید: من شنیدم که ابن تیمیه از بالای منبر در حالی که یک پله پایین آمد، ‌گفت: خداوند به آسمان دنیا پایین می‌آید، اینگونه كه من پایین می‌آیم.

کسانی که در این زمینه به تحقیق و بررسی پرداخته­اند، دروغ بودن سخن ابن بطوطه را به اثبات رسانده­اند؛ زیرا تحقیقات نشان می­دهد که ابن تیمیه در سال ورود ابن بطوطه به دمشق در زندان بوده است. علاوه بر این، شیخ الاسلام دیدگاه‌های اعتقادی خود را تدوین نموده و اعتقادش را در این خصوص در ده‌ها جا از كتابهایش بیان نموده است که همه­ی موارد بر برائت ایشان از آنچه که به او نسبت داده‌اند، دلالت می‌کند.

همچنین معاندان پیروان امام اهل سنت ؛احمد بن حنبل؛ را به تشبیه و تجسیم و حشویه بودن متهم کردند. شما می­دانید که امام احمد بن حنبل در برابر معتزله که می­خواستند این دین را ترور کنند و نور آن را خاموش کنند، ایستاد.

به همین سبب، بسیاری از پژوهشگران این مقولات را رَد کرده، آنها را پاسخ داده و ماهیت دروغین­شان را فاش ساخته‌اند[[305]](#footnote-305). یکی از کسانی که در این زمینه صحبت کرده است، شیخ مرعی بن یوسف كرمی‌ می­باشد. وی می‌گوید: «با وجود اینکه امامان حنبلی مسلک ما معتقد به مذهب سلف هستند و خداوند را آنگونه که خودش و پیامبرش توصیف نموده­اند، بدون تحریف، تعطیل، بیان کیفیت و تمثیل توصیف می­نمایند، بسیار جای تعجب است كه افرادی که در دین­شان احتیاط نمی­کنند، آنها را به تجسیم نسبت می­دهند؛ حال آنکه آنان مجسمه را کافر می­دانند بر خلاف مذهب شوافع که تجسیم نزد آنها كفر محسوب نمی‌شود. پس کسانی ‌كه اهل تجسیم را کافر می‌دانند، چگونه خودشان معتقد به تجسیم هستند؟»[[306]](#footnote-306).

آنها تنها به متهم ساختن پیروان ائمه به این القاب ناپسند و زشت اکتفا نکردند بلکه بعضی از آنها جلوتر رفته و خود امامان بزرگوار را نیز به این تهمت­های باطل متهم ساخته­اند تا مردم را از مذهب آنان متنفر کنند.

رازی رحمه الله تعالی می‌گوید: «گروهی از معتزله امام احمد، اسحاق بن راهویه و یحیی بن معین را متهم به تشبیه می­کنند؛ ولی این یک اشتباه بزرگ است؛ زیرا آنها از اندیشه­ی تشبیه و تجسیم کاملا پاک و بری هستند. اما آنان در مورد متشابهات صحبت نمی­کردند. بلكه می‌گفتند: ایمان آوردیم و تصدیق نمودیم. علاوه بر این، آنها یقین جازم دارند كه خداوند هیچ همتا و مانندی ندارد و پر واضح است كه این اعتقادات كاملاً با اندیشه­ی تشبیه فاصله دارد»[[307]](#footnote-307).

آنها به متهم ساختن ائمه هم اكتفا نكردند؛ بلكه پیامبران را هم با این القاب زشت متهم ساختند. شیخ الاسلام می‌گوید: «هنوز هم معتزله و جهمیه دروغ می­گویند و تهمت می­زنند و کسانی را كه صفات خداوند را اثبات می‌نمایند، متهم به تشبیه می­کنند تا جایی که برخی از آنها دچار افراط شده و پیامبران بزرگوار را نیز متهم به تشبیه كرده­اند؛ بعنوان نمونه، یکی از رؤسای جهمیه بنام ثمامه بن اشرس می‌گوید: از میان پیامبران سه نفرشان مشبهه هستند: یكی موسی است كه گفت: ﴿إِنۡ هِيَ إِلَّا فِتۡنَتُكَ﴾ [الاعراف: 155]. «این ـ درخواست رؤیت، یا وقوع زلزله، یا كار گوساله ‌پرستی ـ جز آزمایش تو چیز دیگری نیست». دومی عیسی است كه گفت: ﴿تَعۡلَمُ مَا فِي نَفۡسِي وَلَآ أَعۡلَمُ مَا فِي نَفۡسِكَ﴾ [المائدة: 116]. «تو از راز درون من باخبری، ولی من از آنچه که در نفس توست، بی‌خبرم». سومی محمد ص كه گفت: «خداوند به آسمان دنیا فرود می‌آید»[[308]](#footnote-308).

و اینگونه روشن می­شود که از دیدگاه آنها تمام کسانی كه صفات را برای خداوند اثبات می‌نمایند، مشبهه و مجسمه هستند. ولی برخی از آنان صرفا پیروان این منهج را متهم می­کنند و جرأت نسبت دادن این القاب را به ائمه ندارند. برخی دیگر هم که جسارت بیشتری دارند؛ ائمه را نیز متهم می­کنند و تعدادی دیگر حتی پیامبران را هم متهم ساخته­اند.

شیخ محمد بن محمد بن ابی العز حنفی / می‌گوید: «تمام کسانی که به نحوی اسماء و صفات خداوند را نفی می­کنند، اثبات کنندگان اسماء و صفات را مشبهه می­نامند. غالیان زندیق که همان قرامطه و فلاسفه هستند و معتقدند که نمی­توانیم خداوند را عالم و قادر بنامیم، می­گویند: هرکس که خداوند را عالم و قادر بنامد، مرتکب تشبیه شده است؛ زیرا اشتراک در اسم موجب اشتباه در معنا خواهد شد.

همچنین غالیان جهمیه که اسم­ها را اثبات می­کنند ولی معتقد به مجازی بودن آنها هستند، معتقدند که هر كس خداوند را حقیقتا عالم و قادر بداند، مشبّه است.

همینگونه کسانی که صفات را انکار می­کنند و خداوند را دارای صفات علم، قدرت و اراده نمی­دانند، معتقدند که هر کس صفات را اثبات کند، مرتکب تشبیه و تجسیم شده است.

قابل یادآوری است که كتابهای نفی كنندگان صفات یعنی جهمیه، معتزله، رافضه و امثال اینها پر از این تهمت‌ها و القاب زشت نسبت به اثبات کنندگان صفات است. آنها در كتابهایشان می‌گویند: یکی از گروههای مجسمه، قومی‌ هستند كه به آنها مالكی می‌گویند. آنها منسوب به فردی به نام مالک بن انس هستند. گروهی‌ دیگر هستند كه به آنها شافعی می‌گویند و منسوب به فردی به نام محمد بن ادریس شافعی هستند.

تا جایی که مفسران­شان امثال عبد الجبار، زمخشری و دیگران معتقدند كه هرکس یکی از صفات خداوند را اثبات نماید و معتقد به رؤیت خداوند در آخرت باشد، مرتکب تشبیه شده است. و این اصطلاح نزد غالب گروههای متأخرین شایع شده است.

اما مشهور نزد علمای معروف اهل سنت این است كه: نفی تشبیه نزد آنها به معنای نفی صفات نیست و هرکس که صفات را اثبات نماید، مشبهه گفته نمی­شود. بلكه نفی تشبیه نزد آنها به این معناست که خداوند در اسماء، صفات و افعالش هیچ مشابهتی با مخلوقات ندارد. و این، معنای سخن خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ﴾ [الشوری: 11]. خداوند متعال در این آیه داشتن مثل را نفی می­نماید و صفت سمع و بصر را اثبات می­كند»[[309]](#footnote-309).

گفتنی است که متهم ساختن اهل سنت و جماعت به تشبیه و تجسیم و عیبجویی اهل اثر یکی از ویژگیهای افراد گمراه بشمار می­رود که پیروان حق آنها را بوسیله­ی آن می­شناسند.

محمد بن محمد بن ابی العز حنفی می‌گوید: «اسحاق بن راهویه می‌گوید: اوصاف جهم و یارانش این است كه آنها به دروغ می­گویند: اهل سنت مشبهه هستند. همچنین بسیاری از امامان گذشته معتقدند كه یکی از ویژگیهای جهمیه این است که اهل سنت را مشبهه می­نامند»[[310]](#footnote-310).

ابن ابی حاتم می‌گوید: «علامت افراد مبتدع بد و بیراه گفتن اهل حدیث است و علامت افراد زندیق این است که اهل سنت را حشویه (ظاهر بین) می‌خوانند و هدفشان از این کار، باطل گردانیدن احادیث است. و علامت جهمیه این است که اهل سنت را مشبهه می‌نامند»[[311]](#footnote-311).

گفتنی است که علما این اقوال را نقل نموده و در تألیفات و سخنرانی­هایشان متذکر شده­اند[[312]](#footnote-312).

آری، این منحرفان از کتاب الله و سنت رسول الله ص گمان می‌کنند كه تراوش­های فکری آنان حق است؛ به همین سبب، کسانی را كه بر منهج حق حركت می‌نمایند، خطا کار و گمراه می­دانند. شیخ‌الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «منحرفان از سنت رسول الله ص باید بدنبال نقصی برای اهل سنت باشند تا بوسیله­ی آن، آنها را مذمت کنند و نام­های دروغینی بر آنان بگذارند»[[313]](#footnote-313).

چهارم: متهم كردن اهل سنت به شرك و كفر

یکی از بزرگترین چیزهایی كه وِزوِز می‌کنند این ادعای آنان است كه خودشان بر توحید هستند و اهل سنت كه صفات خداوند را اثبات می­کنند، مشركند؛ چرا که به گمان آنان، اثبات صفات به معنای اثبات یک قدیم و ازلی­ای دیگر با خداوند متعال است. و مقتضای توحید این است که صفات خداوند نفی شود تا او همچنان یگانه و بدون شریک باقی بماند. ما قبلاً بی‌مایگی این شبهه را بیان داشتیم و دیگر بدان نخواهیم پرداخت.

پايان و نتيجه‌ي كل مطالب

حتماً باید منهج اهل سنت بطور یگانه باقی بماند و با دیگر مذاهب آمیخته نشود.

یکی از بزرگترین نعمتهای خداوند بر مسلمانان این است كه منهج ایمانی و قرآنی‌ای كه خداوند بر پیامبر نازل فرموده بطور شفاف و روشن و بدون دست‌خوردگی باقی مانده و با هیچیک از اعتقادات فاسد و مذاهب گمراه كننده آمیخته نشده و این همان حراست خداوند از دینش است كه قرآن آن را ضمانت فرموده است.

قبل از اسلام، ادیان و مذاهبی وجود داشتند و بعد از ظهور و استقرار اسلام نیز مذاهب دیگری سر بر آوردند. پیروان این مذاهب و ادیان تحریف اسلام را از مسیر اصلی خودش، در دستور كار خود قرار دادند و گمان می‌كنند كه آنها می‌توانند میان اسلام و دیگر ادیان تحریف شده و باطل سازگاری ایجاد کنند.

امروزه نیز فراخوانهای بسیار داغی برای ایجاد سازگاری میان اسلام و مسیحیت و یهودیت و كمونیسم مطرح می‌شود و اینها گمان می‌كنند كه هدف خیر دارند.

گروه‌های اسلامی‌ای كه از مسیر اسلام منحرف شده و روش اعتقادی و رفتار جداگانه‌ای را تشكیل داده‌اند، برخی از پیروانشان ندای سازگاری و نزدیک سازی با پیروان منهج حق را سر می‌دهند. برخی از پیروان اهل حق هم فریب این فراخوانها را خورده و گمان می­کنند كه این برای اسلام و مسلمانان مایه‌ی خیر و رحمت است.

ما اعلام می‌داریم كه: ما هرگز گفتگویی را كه هدفش كشف حقایق و پرده برداشتن از اعتقادات گمراه و منحرف باشد، رد نمی­کنیم. زیرا این دین ما است كه ما را به این كار دعوت می‌نماید. اما ما گفتگویی را رد می­کنیم كه در آن حقایق اسلام بخاطر پیوستن با خرافات مسیحیت و یهودیت و كمونیسم، تحریف شود.

لذا ما تلاشهایی را كه برخی از پیروان منهج حق برای ایجاد پلی با منهج­های نادرست در باب اسماء و صفات و سایر مسایل دنبال می‌كنند، ناپسند می­دانیم.

بسیار با ارزش و مهم است كه منهج حق و راستین برای جویندگان حق، شفاف و روشن باقی بماند، آشکارا نور افشانی کند، مسیر و راهش روشن باشد و تفاوت میان این راه و راههای دیگر بطور برجسته باقی بماند، تا حجت خداوند بر خلقش تمام شود و پویندگان حق در شناخت آن مشکلی نداشته باشند. خداوند متعال یهودیانی را که حق را با باطل درآمیختند و دین خدا را با امور دیگر خلط کردند و ویژگیهای دین الهی را تغییردادند، مورد مذمت قرار داده است؛ چرا که در این صورت، رسیدن به حق برای جستجوگران بسیار دشوار خواهد بود.

بنده خودم بسیاری از پژوهشگران بزرگوار معاصر را دیده‌ام كه فریب اینها را خورده‌اند و بعنوان منادی تقریب بین منهج حق و دیگر منهجهای باطل عمل می­کنند و گمراهیهای اهل باطل را توجیه و برای آنها عذر می‌آورند. در حقیقت، منهجی كه ما بر اساس آن حرکت می‌نماییم، منهجی است كه خداوند در دستور به پیامبرش به ما آموخته است:

﴿قُلۡ هَٰذِهِۦ سَبِيلِيٓ أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِيۖ وَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٠٨﴾ [یوسف: 108].

«بگو: این راه من است كه من ـ مردمان را ـ با آگاهی و بینش به سوی الله می‌خوانم و پیروان من هم چنین می‌باشند. و خدا را منزّه می‌دانم و من از زمره­ی مشركان نمی‌باشم».

و در پایان، همان چیزی را می­گوییم که خداوند به ما دستور داده است:

﴿سُبۡحَٰنَ رَبِّكَ رَبِّ ٱلۡعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ١٨٠ وَسَلَٰمٌ عَلَى ٱلۡمُرۡسَلِينَ ١٨١ وَٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٨٢﴾ [الصافات: 180-182].

منابع ومراجع

1. ابن ابی عاصم، السنة، الـمکتب الاسلامی، بیروت، چاپ نخست، 400ﻫ/1980م.
2. ابن أثیر، جامع الأصول فی أحادیث الرسول، مکتبة الحلوانی و آخرون، سوریه.
3. ابن الجوزی، القرامطة، انتشارات: المکتب الاسلامی، بیروت، 1401 ﻫ..
4. ابن العربی، أحکام القرآن، مکتبة عیسی البابی الحلبی، 1307 ﻫ /1967 م.
5. ابن القیم الجوزیة، أعلام الموقعین، دارالکتب الحدیثة، قاهره، 1389 ﻫ /1969م.
6. ابن القیم الجوزیة، بدائع الفوائد، دارالکتاب العربی، بیروت.
7. ابن القیم، الصواعق المرسلة، چاپخانه امام، قاهره.
8. ابن القیم، الفوائد، چاپخانه صبیح، قاهره.
9. ابن القیم، مفتاح دار السعادة، چاپخانه صبیح، قاهره.
10. ابن الوزیر، البرهان الساطع، الـمکتبة السلفیة، قاهره.
11. ابن الوزیر، إیثار الحق، دارالکتب العلمیة، بیروت، چاپ نخست، 1403 ﻫ /1983م.
12. ابن الوزیر، ترجیح أسالیب القرآن علی أسالیب الیونان، دارالکتب العلمیة، بیروت.
13. ابن بدران، العقود الیاقوتیة، چاپخانه: صحابة، کویت، چاپ نخست، 1404 ﻫ /1984م.
14. ابن تیمیة، ارسالة الـمدنیة، دار طیبة، ریاض، چاپ نخست، 1408 ﻫ.
15. ابن تیمیة، العقیدة الواسطیة، مکتبة السلفیة، قاهره، چاپ نهم، 1399 ﻫ..
16. ابن تیمیة، شرح العقیدة الاصفهانیة، دار الکتب الحدیثة، قاهره.
17. ابن تیمیة، مجموع فتاوی شیخ الاسلام، جمع‌آوری: ابن قاسم، نشر: دولت عربستان سعودی.
18. ابن حجر، تلخیص الحبیر، چاپخانه: شرکة الطباعة الفنیة، قاهره.
19. ابن حجر، فتح الباری، مکتبة السلفیة، قاهره، چاپ اول.
20. ابن حزم، الـمحلی، الـمکتب التجاری، بیروت، تحقیق: احمد شاکر.
21. ابن عبد البر، التمهید لـمل في الـموطأ من الـمعانی و الاسانید، انتشارات: وزارت اوقاف کشور مغرب، 1399 ﻫ /1979م.
22. ابن کثیر، البدایة والنهایة، مکتبة الـمعارف، بیروت، لبنان، چاپ دوم، 1394 ﻫ /1974م.
23. ابن کثیر، تفسیر ابن کثیر، چاپ: دارالأندلس، بیروت، چاپ نخست، 1385 ﻫ /1954م.
24. ابن ماجة، سنن ابن ماجة، چاپخانه: دار إحیاء الکتب العربیة، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقی، قاهره، 1973 ﻫ /1953م.
25. ابن ماجه، صحیح سنن ابن ماجة، مکتب التربیة لدول الخلیج، 1408 ﻫ /1988م.
26. ابو الحسن أشعری، مقالات الاسلامیین، دار إحیاء التراث العربی، بیروت.
27. ابوالحسن اشعری، الإبانة، مطبوعات الجامعة الاسلامیة، مدینه منوره.
28. احمد بن حنبل، الرد علی الزنادقة و الجهمیة، چاپخانه: مطبعة السلفیة، قاهره، 1399 ﻫ.
29. امام احمد، مسند الامام احمد، تصویر الـمکتب الاسلامی، بیروت.
30. بخاری، صحیح بخاری، بر اساس متن فتح الباری، چاپخانه سلفیه، قاهره، چاپ اول.
31. ترمذی، سنن ترمذی، دار التراث العربی، بیروت.
32. ترمذی، صحیح سنن الترمذی، مکتب التربیة لدول الخلیج، 1408 ﻫ /1988م.تنزی.
33. الشریعة الـمرفوعة عن الأخبار الشنیعة والـموضوعة**.**
34. جمال‏الدین قاسمی، تاریخ الـمعتزلة و الجهمیة، مؤسسة الرسالة، بیروت، چاپ نخست، 1399هـ/1979م.
35. سفارینی، لوامع الانوار البهیة، نشر: دولت قطر.
36. شرباصی، موسوعة الأسماء الحسنی، چاپ نخست، 1402 ﻫ /1981م.
37. شوکانی، التحف في مذاهب السلف، داخل مجموعه الرسائل الـمنیریة به چاپ رسیده است.
38. شوکانی، نیل الاوطار، مصطفی البابی الحلبی، قاهره.
39. شهرستانی، الـملل والنحل، دار الـمعرفة للطباعة، بیروت، چاپ دوم، 1395 ﻫ /1975م.
40. شهرستانی، نهایة الإقدام فی علم الکلام، مکتبة الـمثنی، بغداد.
41. شیخ حافظ بن احمد حکمی، معارج القبول، انتشاراتک دائرة الافتاء، عربستان سعودی.
42. صحیح الجامع الصغیر، الـمکتب الاسلامی، بیروت، چاپ اول.
43. صحیح مسلم بشرح النووی، چاپخانه و کتابفروشی: مصریة،
44. صدیق حسن خان، أبجد العلوم، وزارة الثقافة، سوریه، چاپ نخست، 1988 م.
45. صدیق خان، الدین الخالص، مکتبة دارالعروبة، قاهره، 1379 ﻫ /1979م.
46. صنعانی، سبل السلام شرح بلوغ الـمرام، دار الفرقان، عمان.
47. طبری، تفسیر طبری، مصطفی البابی الحلبی، قاهره، چاپ دوم، 1373 ﻫ /1954م.
48. عبد القاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، دارالـمعرفة، بیروت، تحقیق: محمد محی الدینعبد الحمید.
49. عرفان عبد الحمید، دراسات فی الفرق و العقائد الاسلامیة، مؤسسة الرسالة، بیروت، چاپ نخست، 1404 ﻫ /1984م.
50. غزالی، فضائح الباطنیة، الدار العربیة للطباعة و النشر،1383 ﻫ /1964م.
51. فیروزآبادی، بصائر ذوی التمیز، چاپ: الـمجلس الأعلی للشؤون الاسلامیة، قاهره.
52. قاضی عبد الجبار و دیگران، رسائل العل و التوحید، دار الشروق، قاهره، چاپ دوم، 1408 ﻫ /1988م.
53. لالکائی، شرح أصول إعتقاد اهل السنة و الجماعة، انتشارات: دار طیبة، ریاض.
54. لسان العرب، مرتب و آماده کردن: یوسف خیاط و ندیم مرعشلی، دار لسان العرب، بیروت، چاپ نخست.
55. محمد بن حسن دیلمی، مذهب الباطنیة، انتشارات: دار ابن قتیبة، کویت.
56. محمد بن محمد بن أبو العز حنفی، شرح العقیدة الطحاویة، الـمکتب الاسلامی، بیروت.
57. محمد خلیل هراس، دعوة التوحید، مکتبة طنطا، مصر.
58. محمد صدیق خان، خبیئة الأکوان فی إفتراق الأمم علی الأدیان، دارالکتب العلمیة، بیروت، چاپ نخست، 1405 ﻫ /1984م.
59. مشکاة الـمصابیح، الـمکتب الاسلامی، چاپ اول.

1. 1- مجموعه فتاوای ابن تيميه (3/3). [↑](#footnote-ref-1)
2. 1- العقود الياقوتية صفحه (55). [↑](#footnote-ref-2)
3. 1 التفسير القيم ابن قيم صفحه (24). [↑](#footnote-ref-3)
4. 1- مفتاح دارالسعادة (2/90). [↑](#footnote-ref-4)
5. - الفوائد صفحه‌ی (80). [↑](#footnote-ref-5)
6. - احكام‌القرآن (2 /993) ابن العربی. [↑](#footnote-ref-6)
7. - به بدايع ‌الفوائد (1/163) مراجعه نمایید. [↑](#footnote-ref-7)
8. - صحيح بخاری (2736). [↑](#footnote-ref-8)
9. - لسان العرب (1/658). [↑](#footnote-ref-9)
10. - تفسير اسماءالله الحسني صفحه‌ي (22) تألیف زجاج. [↑](#footnote-ref-10)
11. - صحيح بخاری با فتح‌الباری (11/214). [↑](#footnote-ref-11)
12. - فتح‌الباری (11/226). [↑](#footnote-ref-12)
13. - فتح‌الباری (11/226). [↑](#footnote-ref-13)
14. - منبع سابق. [↑](#footnote-ref-14)
15. - بدايع‌الفوايد (1/164). [↑](#footnote-ref-15)
16. - تلخيص الجبير (4/174). [↑](#footnote-ref-16)
17. - احكام القران ابن العربی (2/805). [↑](#footnote-ref-17)
18. - بدائع‌الفوايد (1/164). [↑](#footnote-ref-18)
19. - فتح الباری (13/383). [↑](#footnote-ref-19)
20. - صحيح بخاری با فتح الباری (12/384). [↑](#footnote-ref-20)
21. - بدائع الفوايد (1/164). [↑](#footnote-ref-21)
22. - بدائع الفوايد (1/160). [↑](#footnote-ref-22)
23. - احكام القرآن ابن العربی (2/805). [↑](#footnote-ref-23)
24. - فتح‌الباری (11/145). [↑](#footnote-ref-24)
25. - روایت نسائی و أبو داود (1/230) و أحمد، و سند آن حسن است. [↑](#footnote-ref-25)
26. - صحیح بخاری. نگا: فتح الباری (11/97). [↑](#footnote-ref-26)
27. - صحیح بخاری. نگا: فتح الباری (11/ 132). [↑](#footnote-ref-27)
28. - صحیح مسلم، سنن ابو داود، سنن نسائی و سنن ترمذی. و نگا: نیل الاوطار (2/214). [↑](#footnote-ref-28)
29. - مجموعه فتاوای ابن تيميه (13/177-192). [↑](#footnote-ref-29)
30. - المحلی (1/30) ابن حزم. [↑](#footnote-ref-30)
31. - مرجع سابق. [↑](#footnote-ref-31)
32. - فتح الباری (11/220). [↑](#footnote-ref-32)
33. - فتح الباری (11/220). [↑](#footnote-ref-33)
34. - بدائع الفوائد (1/66). [↑](#footnote-ref-34)
35. - مجموعه فتاواي ابن تميمه (6/381). [↑](#footnote-ref-35)
36. - بدائع الفواید (1/167). [↑](#footnote-ref-36)
37. - احكام القرآن (2/794). [↑](#footnote-ref-37)
38. - احكام القرآن (2/805). [↑](#footnote-ref-38)
39. - فتح الباری (11/220). [↑](#footnote-ref-39)
40. - مجموعه فتاوای ابن تميمه (6/380). [↑](#footnote-ref-40)
41. - سنن ترمذی (5/530) شماره حديث (3507). [↑](#footnote-ref-41)
42. - سنن ترمذی (5/530) شماره حديث (3507). [↑](#footnote-ref-42)
43. - تلخيص الجبير (4/172). [↑](#footnote-ref-43)
44. - فتح الباري (11/215). [↑](#footnote-ref-44)
45. - مجموعه فتاوای ابن تميمه (22/482). [↑](#footnote-ref-45)
46. - مرجع سابق. [↑](#footnote-ref-46)
47. - سبلالاسلام: (4/143) [↑](#footnote-ref-47)
48. - احكام القرآن: (2/805) [↑](#footnote-ref-48)
49. - سبل السلام: (4/143) [↑](#footnote-ref-49)
50. - فتح الباری: (11/220) [↑](#footnote-ref-50)
51. - بدائع الفايد (1/161). [↑](#footnote-ref-51)
52. - مجموعه فتاواي ابن تميمه. [↑](#footnote-ref-52)
53. - بدائع الفوايد (1/162). [↑](#footnote-ref-53)
54. - فتح الباری (11/223). و نگا: سبل السلام (4/143). [↑](#footnote-ref-54)
55. - در فتح الباری (11/223) از او نقل نموده است. [↑](#footnote-ref-55)
56. - احكام القرآن (2/805). [↑](#footnote-ref-56)
57. - ايثار الحق ص (160). [↑](#footnote-ref-57)
58. - فتح الباری (11/219). [↑](#footnote-ref-58)
59. - فتح الباری: (11/223). [↑](#footnote-ref-59)
60. - صحيح بخارى (6182). و نگا: مشكاة المصابيح (2/567) شماره (4763). [↑](#footnote-ref-60)
61. - صحيح مسلم (6004). و نگا: مشكاة المصابيح (2/567) شماره (4764). [↑](#footnote-ref-61)
62. - صحيح بخارى (4549) و صحيح مسلم (6000). [↑](#footnote-ref-62)
63. - صحيح الجامع (2/135) شماره (1841). [↑](#footnote-ref-63)
64. - مسند امام احمد (3 /158). «و شیخ شعیب ارناؤوط در تعلیقاتش بر مسند آنرا صحیح دانسته است.» ناشر [↑](#footnote-ref-64)
65. - جامع الاصول (4 /171). «و آلبانی آنرا صحیح دانسته است.» ناشر [↑](#footnote-ref-65)
66. - مسند احمد (3/230). «و شیخ شعیب ارناؤوط در تعلیقاتش بر مسند آنرا بسیار ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-66)
67. - صحيح مسلم با شرح نووي (4/204). [↑](#footnote-ref-67)
68. - شرح نووي بر صحیح مسلم (4/204). [↑](#footnote-ref-68)
69. - صحيح الجامع الصغير (3/131). [↑](#footnote-ref-69)
70. - صحيح الجامع الصغير (2/108) شماره (1752). [↑](#footnote-ref-70)
71. - صحيح سنن ترمذی (3/179) و ابن ماجه (2/1271) و نگا: صحیح سنن ابن ماجه (3865). [↑](#footnote-ref-71)
72. - سنن ترمذی (5/112) و شيخ ناصرالدين آلباني در تعليقاتش بر مشکاة المصابیح (4487) آنرا حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-72)
73. - صحیح مسلم (1065) و نگا: مشكاة المصابيح (2/73) شماره (2761). [↑](#footnote-ref-73)
74. - سنن ترمذي (4/657) ش (2495). «و آلبانی در احادیث ضعیفه (5375) آنرا ضعیف دانسته است.» ناشر [↑](#footnote-ref-74)
75. - صحيح الجامع الصغير (2/129) شماره (1819). [↑](#footnote-ref-75)
76. - صحيح الجامع الصغير (2/129) شماره (1820). [↑](#footnote-ref-76)
77. - سنن ترمدی (453) و شیخ ناصر الدین آلبانی آنرا صحیح دانسته است . [↑](#footnote-ref-77)
78. - مسند ابو یعلی الموصلی (5270). [↑](#footnote-ref-78)
79. - صحيح مسلم با شرح نووي (2/89). [↑](#footnote-ref-79)
80. - صحيح بخاري با فتح الباری (11/96) و مسلم (2719) و لفظ آن از صحیح بخاری است. [↑](#footnote-ref-80)
81. - صحيح سنن ابن ماجه (2/299) شماره (2974). [↑](#footnote-ref-81)
82. - صحيح سنن اين ماجه (2/299) شماره (2975). [↑](#footnote-ref-82)
83. - مشكاة المصابيح (2/628) شماره (5068). [↑](#footnote-ref-83)
84. - صحيح سنن ترمذي (2/32). [↑](#footnote-ref-84)
85. - مسند امام احمد (4/24). «و شیخ شعیب ارناؤوط در تعلیقاتش بر مسند احمد سندش را بنا بر شرایط مسلم صحیح دانسته است.» ناشر [↑](#footnote-ref-85)
86. - صحیح بخاری، كتاب التوحيد ونگا: مسند احمد (3/495). [↑](#footnote-ref-86)
87. - به سبل السلام (4/148) و بدائع الفوايد (1/160) مراجعه نمایید. [↑](#footnote-ref-87)
88. - به بدائع الفوايد (1/1609 رجوع نمایید. [↑](#footnote-ref-88)
89. - فتح الباري (11/233). [↑](#footnote-ref-89)
90. - البرهان في العقايد ص (3). [↑](#footnote-ref-90)
91. - بدائع الفوائد (1/189). [↑](#footnote-ref-91)
92. - مجموعه فتاوای ابن تيميه (17/212). [↑](#footnote-ref-92)
93. - مسند امام احمد (3 /158). «و شیخ شعیب ارناؤوط در تعلیقاتش بر مسند آنرا صحیح دانسته است.» ناشر [↑](#footnote-ref-93)
94. - فتح الباري (11/224). [↑](#footnote-ref-94)
95. - فتح الباری (11/224). [↑](#footnote-ref-95)
96. - فتح الباری (11/224). [↑](#footnote-ref-96)
97. - مجموعه فتاوای ابن تيميه (18/311). [↑](#footnote-ref-97)
98. - آنچه بیان گردید، بر اساس شمارش المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم می باشد. [↑](#footnote-ref-98)
99. - منبع سابق. [↑](#footnote-ref-99)
100. - احكام القرآن، ابن العربي (2/798). [↑](#footnote-ref-100)
101. - فتح الباری (11/225). [↑](#footnote-ref-101)
102. - موسوعة الأسماء الحسنى (1/15). [↑](#footnote-ref-102)
103. - عقيدة السفاريني (1/218). [↑](#footnote-ref-103)
104. - لوامع الأنوار البهية (1/21). [↑](#footnote-ref-104)
105. - مجموعه فتاوای ابن تيميه (4/175-179). [↑](#footnote-ref-105)
106. - شرح اصول اعتقاد اهل السنة (1/29- 49). [↑](#footnote-ref-106)
107. - الإبانة ص (11). [↑](#footnote-ref-107)
108. - الإبانة ص (9). [↑](#footnote-ref-108)
109. - لوامع الأنوار البهية (1/21). [↑](#footnote-ref-109)
110. - مجموعه فتاوای ابن تيميه (3/3). [↑](#footnote-ref-110)
111. - عقيدة السلف و اصحاب الحديث، اثر صابوني ص (3). [↑](#footnote-ref-111)
112. - مجموعه فتاوای شيخ الاسلام (3/2). [↑](#footnote-ref-112)
113. - مجموعه فتاوای شيخ الاسلام (4/182). [↑](#footnote-ref-113)
114. - شيخ الاسلام آن را از گرجی نقل كرده است. نگا: مجموعه فتاوی (4/181). [↑](#footnote-ref-114)
115. - مجموعه فتاوای شيخ الاسلام (6/71). [↑](#footnote-ref-115)
116. - بدائع الفوائد (1/168). [↑](#footnote-ref-116)
117. - ايثارالحق ص (166). [↑](#footnote-ref-117)
118. - مجموعه فتاوای شيخ الاسلام (4/60). [↑](#footnote-ref-118)
119. - شرح العقيدة الطحاوية ص (95). [↑](#footnote-ref-119)
120. - مجموعه فتاوای شيخ الاسلام، با اندكي اختصار: 4/61 [↑](#footnote-ref-120)
121. - شرح العقيدة الطحاوية (127- 128). [↑](#footnote-ref-121)
122. - بدائع الفوائد (1/162). [↑](#footnote-ref-122)
123. - بدائع الفوائد (1/163). [↑](#footnote-ref-123)
124. - مجموعه فتاوای شيخ الاسلام (8/94) [↑](#footnote-ref-124)
125. - الفوائد ص (143). [↑](#footnote-ref-125)
126. - فتح الباری (13/366). [↑](#footnote-ref-126)
127. - القواعد المثلي في صفات الله و اسمائه الحسنی، شيخ محمد صالح عيثمين ص (20). [↑](#footnote-ref-127)
128. - معارج القبول (1/76). [↑](#footnote-ref-128)
129. - مجموعه فتاوای شيخ الاسلام (8/96). [↑](#footnote-ref-129)
130. - بدائع الفوائد (1/161). [↑](#footnote-ref-130)
131. - بدائع الفوائد (1/167). [↑](#footnote-ref-131)
132. - شرح العقيدة الطحاوية ص (120). [↑](#footnote-ref-132)
133. - شرح العقيدة الطحاوية ص (120). [↑](#footnote-ref-133)
134. - منبع سابق. [↑](#footnote-ref-134)
135. - منبع سابق. [↑](#footnote-ref-135)
136. - مجموعه فتاوی شيخ ‌الاسلام (4/6). [↑](#footnote-ref-136)
137. - مجموعه فتاوي شيخ ‌الاسلام (5/26) و نگا: (5/263). [↑](#footnote-ref-137)
138. - أقاويل‌الثقات ص (143). [↑](#footnote-ref-138)
139. - دراسات في الفرق والعقايدالاسلامية عرفان عبد الحميد ص (226). [↑](#footnote-ref-139)
140. - مجموعه فتاواي شيخ‌الاسلام (3/82). [↑](#footnote-ref-140)
141. - مجموعه فتاوای شيخ الاسلام (33/177). [↑](#footnote-ref-141)
142. - مجموعه فتاوای شيخ الاسلام (5/113). [↑](#footnote-ref-142)
143. - مجموعه فتاوای شيخ الاسلام (33/177). [↑](#footnote-ref-143)
144. - فتاوا و رسائل شيخ محمد بن ابراهيم (1/223). [↑](#footnote-ref-144)
145. - التفسير القيم ابن قيم ص (28). [↑](#footnote-ref-145)
146. - التفسير القيم (29). [↑](#footnote-ref-146)
147. - مجموعه فتاوای شيخ ‌الاسلام (6/37). [↑](#footnote-ref-147)
148. - شرح ‌العقيدة الطحاوية ص (109) و رجوع کنید به مجموعه فتاوای شيخ‌الاسلام (3/35) و بدائع ‌الفوائد (1/161) ابن قيم. [↑](#footnote-ref-148)
149. - شرح العقيدة الطحاوية (109). [↑](#footnote-ref-149)
150. - مجموعه‌ی فتاوای شيخ‌الاسلام (6/38). [↑](#footnote-ref-150)
151. - بدائع الفوائد (1/168). [↑](#footnote-ref-151)
152. - بدائع‌ الفوائد (1/162). [↑](#footnote-ref-152)
153. - لوامع الانوار البهيهة (1/124) تألیف سفارینی. [↑](#footnote-ref-153)
154. - الفرق بين الفرق ص (337). [↑](#footnote-ref-154)
155. - فتح الباری (11/223). [↑](#footnote-ref-155)
156. - مجموعه فتاوای شيخ الاسلام (5/26). [↑](#footnote-ref-156)
157. - سبل السلام (3/143). [↑](#footnote-ref-157)
158. - نگا: عقيدة السفاريني (‌1/126). [↑](#footnote-ref-158)
159. - احكام القرآن (2/805) تألیف ابن العربي. [↑](#footnote-ref-159)
160. - شرح العقيدة الطحاوية (109). [↑](#footnote-ref-160)
161. - مجموعه فتاوای شیخ الاسلام (6/36) و (3/41). [↑](#footnote-ref-161)
162. - بدائع الفوائد (6/16). [↑](#footnote-ref-162)
163. - مجموعه فتاوای شيخ الاسلام (6/142). [↑](#footnote-ref-163)
164. - بدائع الفوايد (1/168). [↑](#footnote-ref-164)
165. - نگا: فتح الباري (13/348). [↑](#footnote-ref-165)
166. - فتح الباري (13/356). [↑](#footnote-ref-166)
167. - فتح الباري (13/357). [↑](#footnote-ref-167)
168. - صحيح الجامع الصغير (3/9). [↑](#footnote-ref-168)
169. - صحيح الجامع الصغير (3/9). [↑](#footnote-ref-169)
170. - شرح العقيدة الطحاوية ‌ص (17). [↑](#footnote-ref-170)
171. - العقيدة الطحاوية ‌ص (‌26). [↑](#footnote-ref-171)
172. - بدائع الفوائد (1/168) و نگا: تفسير طبری (9/134). [↑](#footnote-ref-172)
173. - تفسير ابن كثير (5/161). [↑](#footnote-ref-173)
174. - مجموعه فتاوای شيخ الاسلام (4/3). [↑](#footnote-ref-174)
175. - مجموعه فتاوای شيخ الاسلام (4/7). [↑](#footnote-ref-175)
176. - مجموعه فتاوای شيخ الاسلام (5/111-114). [↑](#footnote-ref-176)
177. - مجموعه فتاوی شيخ الاسلام (33/177). [↑](#footnote-ref-177)
178. - التمهيد (7/145) تألیف ابن عبد البر. [↑](#footnote-ref-178)
179. - العقيدة الواسطة ‌ص (32) تأليف شيخ الاسلام. [↑](#footnote-ref-179)
180. - لوامع الانوار البهية (1/116) تأليف سفارينى، و نگا: مجموعه فتاوای شیخ الاسلام (5/27). [↑](#footnote-ref-180)
181. - تذكرة الحفاظ (159-160). [↑](#footnote-ref-181)
182. - مجموعه فتاوای شيخ الاسلام (4/137). [↑](#footnote-ref-182)
183. - مجموعه فتاوای شيخ الاسلام (4/104). [↑](#footnote-ref-183)
184. - مجموعه فتاوای شيخ الاسلام (4/43). [↑](#footnote-ref-184)
185. - مجموعه فتاوای شيخ الاسلام (4/45). [↑](#footnote-ref-185)
186. - مجموعه فتاوی شيخ الاسلام (4/29). [↑](#footnote-ref-186)
187. - الفرق بين الفرق ص (361). [↑](#footnote-ref-187)
188. - نقل از مقدمه­ی تحقیق کتاب رازی: اعتقادات فرق المسلمین ص (24). [↑](#footnote-ref-188)
189. - شرح العقيدة الطحاوية (351). [↑](#footnote-ref-189)
190. - مقالات الاسلامین ابو الحسن اشعری ص (207-210) [↑](#footnote-ref-190)
191. - الملل و النحل شهرستانی (1/104). [↑](#footnote-ref-191)
192. - مجموعه فتاوای شیخ الاسلام (30/7). [↑](#footnote-ref-192)
193. - البدایة و النهایة (9/350). [↑](#footnote-ref-193)
194. - مجموعه فتاوای شیخ الاسلام (10/67). [↑](#footnote-ref-194)
195. - مجموعه فتاوای شیخ الاسلام) 5/23.( [↑](#footnote-ref-195)
196. - نگا: تاریخ طبری، حوادث سال (128)هجری. [↑](#footnote-ref-196)
197. - میزان الاعتدال (1/399) ذهبی. زندگی نامه­ی شماره­ی (1482). [↑](#footnote-ref-197)
198. - لوامع الأنوار البهیه اسفراینی (1/23). [↑](#footnote-ref-198)
199. - سرح العیون ابن نباته ص (186). [↑](#footnote-ref-199)
200. - میزان الاعتدال (1/426). [↑](#footnote-ref-200)
201. - میزان الاعتدال (1/323). [↑](#footnote-ref-201)
202. - البدایة والنهایة (9/350). [↑](#footnote-ref-202)
203. - البدایة و النهایة (9/350). [↑](#footnote-ref-203)
204. - منبع سابق. [↑](#footnote-ref-204)
205. - منبع سابق. [↑](#footnote-ref-205)
206. - نگا: میزان الاعتدال (1/426) زندگی نامه­ی شماره (1584) و البدایة والنهایة (9/350) [↑](#footnote-ref-206)
207. - حاشیه­ی مقالات الاسلامین ص (626) و البدایة والنهایة (10/27). [↑](#footnote-ref-207)
208. - میزان الاعتدال ذهبی (1/322). [↑](#footnote-ref-208)
209. - مقالات الاسلامین ص (146ـ 279). [↑](#footnote-ref-209)
210. - مقالات الاسلامین ص (279). [↑](#footnote-ref-210)
211. - مقالات الاسلامین ص (152). [↑](#footnote-ref-211)
212. - مجموعه فتاوای شیخ الاسلام (12/311). [↑](#footnote-ref-212)
213. - مجموعه فتاوای شیخ الاسلام (8/230). [↑](#footnote-ref-213)
214. - مجموعه فتاوای شیخ الاسلام (5/20). [↑](#footnote-ref-214)
215. - الفرق بین الفرق ص (211) و نگا: الملل و النحل (1/86) شهرستانی. [↑](#footnote-ref-215)
216. - مجموعه فتاوای شیخ الاسلام (5/23). [↑](#footnote-ref-216)
217. - مجموعه فتاوای شیخ الاسلام (10/67). [↑](#footnote-ref-217)
218. - مجموعه فتاوای شیخ الاسلام (12/312). [↑](#footnote-ref-218)
219. - مجموعه فتاوای شیخ الاسلام (8/228). [↑](#footnote-ref-219)
220. - تاریخ الجهمیة والمعتزلة ص (9). [↑](#footnote-ref-220)
221. - به کتاب خبيئة الأكوان في افتراق الأمم على الأديان ص (15‌) تأليف محمد صديق حسن خان مراجعه نماييد. [↑](#footnote-ref-221)
222. - مجموعه فتاواي شيخ الاسلام (5/11-112). [↑](#footnote-ref-222)
223. - شرح العقيدة الطحاوية ص (334). [↑](#footnote-ref-223)
224. - نگا: أقاويل الثقات في تأويل الأسماء و الصفات ص (69). [↑](#footnote-ref-224)
225. - روایت بخاري (1162و 6388) و ترمذی (480) و ابن ماجه (1383) و ابوداوود (1538) و نسائی (6/80) و احمد (6/80 ،81). [↑](#footnote-ref-225)
226. - تاریخ الجمعیه و المعتزله:ص(56) [↑](#footnote-ref-226)
227. - مجموعه فتاوای شیخ الاسلام (6/34). [↑](#footnote-ref-227)
228. - مجموعه فتاوای شیخ الاسلام (3/70). [↑](#footnote-ref-228)
229. - شرح العقیدة الطحاویة ص (128). [↑](#footnote-ref-229)
230. - رد الدارمی علی بشر المریسی (5،6). [↑](#footnote-ref-230)
231. - التفسير القيم (27). [↑](#footnote-ref-231)
232. - مجموعه فتاوای شیخ الاسلام (3/41) و نگا: (6/36). [↑](#footnote-ref-232)
233. - شرح العقيدة الطحاوية ص (239). [↑](#footnote-ref-233)
234. - شرح العقيدة الطحاوية ص (225). [↑](#footnote-ref-234)
235. - مجموعه فتاوای شیخ الاسلام (3/41). [↑](#footnote-ref-235)
236. - مجموعه فتاوای شیخ الاسلام (3/42). [↑](#footnote-ref-236)
237. - شرح العقيدة الطحاوية ص (129). [↑](#footnote-ref-237)
238. - مجموعه فتاوای شیخ الاسلام (6/91). [↑](#footnote-ref-238)
239. - مجموعه فتاوای شیخ الاسلام (6/91). [↑](#footnote-ref-239)
240. - شرح العقيدة الطحاوية ص (127). [↑](#footnote-ref-240)
241. - شرح العقيدة الطحاوية ص (127). [↑](#footnote-ref-241)
242. - شرح العقيدة الطحاوية ص (128). [↑](#footnote-ref-242)
243. - شرح العقيدة الطحاوية ص (238ـ242). [↑](#footnote-ref-243)
244. - مجموعه فتاوای شیخ الاسلام (6/49) و نگا: (13/147). [↑](#footnote-ref-244)
245. - مجموعه فتاوای شیخ الاسلام (6/50). [↑](#footnote-ref-245)
246. - مجموعه فتاوای شیخ الاسلام (13/149). [↑](#footnote-ref-246)
247. - مجموعه فتاوای شیخ الاسلام (6/38). [↑](#footnote-ref-247)
248. - التحف في مذاهب السلف تألیف شوكانى (مجموعة الرسائل المنيرية (‌2/85). [↑](#footnote-ref-248)
249. - أعلام الموقعین (2/396) و ابن قیم رحمه الله مثالهای زیادی در مورد ارجاع متشابه به محکم ذکر نموده است. [↑](#footnote-ref-249)
250. - مجموعه فتاوای شیخ الاسلام (5/20). [↑](#footnote-ref-250)
251. - مجموعه فتاوای شیخ الاسلام (5/21-22). [↑](#footnote-ref-251)
252. - مجموعه فتاوای شیخ الاسلام (5/22). [↑](#footnote-ref-252)
253. - مجموعه فتاوای شیخ الاسلام (10/67). [↑](#footnote-ref-253)
254. - الرد علی الزنادقة و الجهمية (23-24). [↑](#footnote-ref-254)
255. - نگا تاريخ المعتزلة و الجهمية ص (‌23) تأليف ‌قاسمي. [↑](#footnote-ref-255)
256. - البداية و النهاية ابن كثير (‌9/350) و نگا مجموعه فتاوای شیخ الاسلام (5/20). [↑](#footnote-ref-256)
257. - الملل و النحل (‌1/46). [↑](#footnote-ref-257)
258. - الملل و النحل (‌1/30). [↑](#footnote-ref-258)
259. - الملل و النحل (‌1/31). [↑](#footnote-ref-259)
260. - بیان الأدیان (41-42) تألیف عبد المعالی الحسنی. [↑](#footnote-ref-260)
261. - تاریخ الإلحاد (121) تألیف ‌عبد الرحمن بدوی. [↑](#footnote-ref-261)
262. - الإنتصار (12) تألیف خیاط. [↑](#footnote-ref-262)
263. - تاریخ الإلحاد (141) تألیف ‌عبد الرحمن بدوی. [↑](#footnote-ref-263)
264. - الفرق بین الفرق ص (335). [↑](#footnote-ref-264)
265. - مجموعه فتاوای شیخ الاسلام (1/352). [↑](#footnote-ref-265)
266. - مجموعه فتاوای شیخ الاسلام (13/185). [↑](#footnote-ref-266)
267. - مجموعه فتاوای شیخ الاسلام (13/186). [↑](#footnote-ref-267)
268. - بيان مذاهب الباطنية ص (3) تأليف محمد بن حسن ديلمى با اندكى اختصار و تصرف. [↑](#footnote-ref-268)
269. - منبع سابق ص (5-10). [↑](#footnote-ref-269)
270. - القرامطه ص (37) ‌تألیف ابن جوزی. [↑](#footnote-ref-270)
271. - بيان مذاهب الباطنية ص (72) تأليف ديلمى. [↑](#footnote-ref-271)
272. - فضائح الباطنية ص (29). [↑](#footnote-ref-272)
273. - تنزيه الشريعة المرفوعة عن الاخبار الشنيعة والموضوعة (1/134). [↑](#footnote-ref-273)
274. - منبع سابق (1/139). [↑](#footnote-ref-274)
275. - منبع سابق (1/145). [↑](#footnote-ref-275)
276. - السنة ابن ابى عاصم ‌حديث شماره (‌568). [↑](#footnote-ref-276)
277. - منبع سابق. [↑](#footnote-ref-277)
278. - مجموعه فتاوای شيخ الاسلام (‌5/32) و نگا: مجموعه فتاوی (16/44). [↑](#footnote-ref-278)
279. - مجموعه فتاوای شيخ الاسلام (‌5/34) و نگا: مجموعه فتاوی (16/441). [↑](#footnote-ref-279)
280. - مجموعه فتاوای شيخ الاسلام (‌5/34) و نگا: مجموعه فتاوی (6/442). [↑](#footnote-ref-280)
281. - مجموعه فتاوای شيخ الاسلام (‌5/6). [↑](#footnote-ref-281)
282. - روایت ابن ماجه (43) و حاكم (1/96) و أحمد (4/126) و آلبانی در سلسله­ی صحیحه (59) آنرا صحیح دانسته است. ناشر [↑](#footnote-ref-282)
283. - روایت صحیح مسلم (4882). ناشر [↑](#footnote-ref-283)
284. - روایت طبرانی در المعجم الکبیر (1647) و آلبانی در سلسله­ی صحیحه (1803) آنرا صحیح دانسته است. ناشر [↑](#footnote-ref-284)
285. - الصواعق المرسله ص (7) تألیف ابن قيم و مقدمه‌ي كتاب ‌اعتقادات فرق المسلمين ‌ص (23) تألیف رازی. [↑](#footnote-ref-285)
286. - مقدمه‌ی كتاب ‌اعتقادات فرق المسلمين ‌ص (23) تألیف رازی. [↑](#footnote-ref-286)
287. - منبع سابق. [↑](#footnote-ref-287)
288. - الفتوى الحموية الكبرى ص (7) تأليف ابن تيميه. [↑](#footnote-ref-288)
289. - نهاية الاقدام في علم الكلام شهرستاني ص (3). [↑](#footnote-ref-289)
290. - الصواعق المرسلة ابن قيم ص (7). [↑](#footnote-ref-290)
291. - منبع سابق. [↑](#footnote-ref-291)
292. - شرح العقيدة الطحاوية ص (228). [↑](#footnote-ref-292)
293. - مجموعه فتاوای شيخ الاسلام (5/119). [↑](#footnote-ref-293)
294. - مجموعه فتاوای شيخ الاسلام (4/27). [↑](#footnote-ref-294)
295. - اقاويل الثقات ص (113) تأليف شيخ مرعی بن يوسف الكرمی. [↑](#footnote-ref-295)
296. - الجواهر ص (99) تأليف غزالي. [↑](#footnote-ref-296)
297. - البرهان الساطع في اثبات الصانع ص (52) تألیف محمد بن ابراهيم الوزير. [↑](#footnote-ref-297)
298. - الابانة (2/365). [↑](#footnote-ref-298)
299. - شرح العقيدة الاصفهانية ص (36). [↑](#footnote-ref-299)
300. - الشرح السنة ص (36) تأليف بغوى. [↑](#footnote-ref-300)
301. - الابانة (1/44) تأليف ابن بطه. [↑](#footnote-ref-301)
302. - رد الامام الدارمي عثمان بن سعيد علي بشر المريسي ص (4). [↑](#footnote-ref-302)
303. - مقدمه­ي كتاب «رسائل العدل و التوحيد» ص (8). [↑](#footnote-ref-303)
304. - العقيدة‌ الواسطية ص (30). [↑](#footnote-ref-304)
305. - العقيدة‌ الواسطية ص (30). [↑](#footnote-ref-305)
306. - اقاويل الثقات في تأويل الاسماء و الصفات ص (64) تأليف مرعي بن يوسف حنبلي. [↑](#footnote-ref-306)
307. - اعتقادات فرق المسلمين والمشركين ص (16) تأليف رازي. [↑](#footnote-ref-307)
308. - مجموعه فتاواي شيخ الاسلام (5/110). [↑](#footnote-ref-308)
309. - شرح العقيدة الطحاوية ص (121). [↑](#footnote-ref-309)
310. - شرح العقيدة الطحاوية ص (121). [↑](#footnote-ref-310)
311. - شرح اصول اعتقاد اهل السنة ص (179). تأليف لالكائى. [↑](#footnote-ref-311)
312. - منبع سابق (1/182) و عقيدة السلف ص (101) تأليف صابونى. [↑](#footnote-ref-312)
313. - مجموعه فتاواي شيخ الاسلام (5/111) [↑](#footnote-ref-313)